

فرهنگ اسلامی

ماهنامه تحلیلی سیاسی اجتماعی ♦ شماره مسلسل ۵۱-۵۲ ♦ مرداد- شهریور ۱۳۹۷

اقتصاد مقاومتی

آموزش عالی و اقتصاد مقاومتی در جمهوری اسلامی ایران

اقتصاد قانون اساسی و ملازمات آن / گفت‌وگو با دکتر حسن سبحانی

تهدیدات اقتصادی می‌توانند به فرصت تبدیل شوند / گفت‌وگو با دکتر حسن مبینی

نشست بررسی اقتصاد اسلامی و کیفیت کالای ایرانی

در جامعه قرآنی، روابط اقتصادی مبتنی بر عدالت است / گفت‌وگو با دکتر سید سلمان صفوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
مُسْلِمَانَانِ جِهَان، متحد شویدا!



فرهنگ اسلامی

ماهنامه تحلیلی سیاسی اجتماعی ♦ شماره مسلسل ۵۱-۵۲ ♦ مرداد- شهریور ۱۳۹۷

- سخن نخست ————— ۴
- آموزش عالی و اقتصاد مقاومتی در جمهوری اسلامی ایران ————— ۵
- اقتصاد قانون اساسی و ملازمات آن / گفت‌وگو با دکتر حسن سبحانی ————— ۳۲
- تهدیدات اقتصادی می‌توانند به فرصت تبدیل شوند / گفت‌وگو با دکتر حسن مبینی ————— ۵۴
- نشست بررسی اقتصاد اسلامی و کیفیت کالای ایرانی ————— ۵۷
- در جامعه قرآنی، روابط اقتصادی مبتنی بر عدالت است / گفت‌وگو با دکتر سید سلمان صفوی — ۹۷

صاحب امتیاز: دفتر نشر فرهنگ اسلامی / مدیر مسئول: علی اکبر اشعری / سردبیر: محمد حسن زورق

هیأت علمی: علی اکبر اشعری، دکتر رضا امیری مقدم، دکتر حسن بشیر، دکتر حسن بهشتی پور، دکتر سید حسن حسینی، دکتر محمد حسین رجبی دوانی، دکتر محمد علی رمضانی، دکتر محمد حسن زورق، دکتر حسین رویوران، دکتر حسن سبحانی، مهندس حسین شیخ الاسلام، دکتر سعید رضا عاملی، دکتر علی اصغر فهیمی فر، دکتر علیرضا قزوه، دکتر ابراهیم متقی، احمد کاظم زاده، دکتر محمد مهدی مظاهری، دکتر احمد مؤمنی راد.

امور فنی و هنری: کارگاه رسانه تهران / روابط عمومی و امور اجرایی: محمد معین اقطاعی

نقل قول از مطالب مجله با ذکر منبع آزاد است. پیشنهاد و نظر خود را درباره مجله با ما در میان بگذارید. نشانی: تهران، میدان هروی، خیابان شهید افتخاریان، کوچه مریم، شماره ۲۳. کدپستی: ۱۵-۱۳۷۴۷۴۶۹۶۶. تلفن: ۲۲۹۳۰۴۳۸. دورنگار: ۲۲۹۵۶۴۰۱.

سخن نخست

این شماره - که پنجاه و یکمین و پنجاه و دومین شماره مجله فرهنگ اسلامی است - نخستین نسخه الکترونیکی و اینترنتی مجله فرهنگ اسلامی است که پیش روی شما قرار دارد. ۵۰ شماره این مجله، به همت دفتر نشر فرهنگ اسلامی، به صورت نسخ چاپی در اختیار مردم قرار گرفت و منتشر شد. بی تردید، اراده و تصمیم شجاعانه مدیرعامل محترم دفتر نشر و اعضای محترم هیئت مدیره آن در انتشار این ۵۰ نسخه تأثیر تعیین کننده داشت. با کمال تأسف، اینک در شرایطی قرار گرفته ایم که این تصور وجود دارد که اگر نشریه ای از انقلاب اسلامی و آزادی و استقلال کشور دفاع کند تنها می ماند، و اگر برعکس، تمایل و گرایش های متفاوتی نسبت به جهت اصولی و اساسی مردم ایران در انقلاب شکوهمندشان از خود نشان دهد مورد حمایت های آشکار و پنهان واقع می شود.

دفتر نشر فرهنگ اسلامی با انتشار ۵۰ شماره از این مجله به صورت نسخ چاپی گام بلندی برداشته و برگ زرین دیگری بر اوراق تاریخ درخشان خود افزوده است. از طرف دیگر، حمایت تعیین کننده ای از این اقدام مهم و تحسین برانگیز دفتر نشر فرهنگ اسلامی صورت نگرفت: بعضی از کسانی که در جلسات خصوصی سنگ انقلاب اسلامی را به سینه می زنند [و به این شیوه از نردبان قدرت بالا می روند] حمایت تأثیرگذاری از این اقدام مهم فرهنگی نکردند؛ بعضی از آن ها که در جلوت حتماً نمازهای مستحبی خود را به جا می آورند، هنگامی که با این نشریه روبه رو شدند کاملاً سکولار شدند و تجارت چهره اصلی حرکتشان شد (و این نشان داد که مسئله اصلی از نظر آنان چیست)؛ تحت این عنوان که برای چنین کارهایی در بازار تقاضا وجود ندارد از این نشریه رو برتافتند و آن توزیع نکردند، یا برای کتابخانه های خود نخریدند، یا برای نمایندگی های خود در مراکز علمی و آموزشی برنگزیدند. چنین شد که به سبب هزینه های کمرشکن، به انتشار اینترنتی این نشریه رو آوردیم و از اینکه آن مدعیان در عمل حامیان این نشریه باشند دل بر گرفتیم و به جوانانی دل بستیم که هنوز مهر انقلاب در سینه آن ها موج می زند، تا آن را در فضای مجازی بجویند و بیابند. از اکنون، تا آینده ای که نمی دانیم کی خواهد بود، نشریه فرهنگ اسلامی را در این فضا جست و جو کنید و بدین وسیله به جمع افتخار آفرین طرفداران انقلاب اسلامی پیوندید و ما را با حمایت عملی خود بیش از پیش به وظیفه ای که بر عهده گرفته ایم دلگرم کنید. در پایان، با آرزوی پیروزی نهایی انقلاب اسلامی، شما همراهان عزیز را به خدای بزرگ می سپاریم. با درود و بدرود.

سردبیر

آموزش عالی و اقتصاد مقاومتی در جمهوری اسلامی ایران

سید محمد جواد
قربی (دانش آموخته
کارشناسی ارشد
اندیشه سیاسی)

حرکت در مسیر اهداف، آرمان‌ها، و سیاست‌های اقتصاد ملی نیازمند لوازم و نهادهای مختلفی است. با توجه به پیوند وثیق میان دانش و اقتصاد مقاومتی، نهادهای آموزشی و تربیتی در گفتمان‌سازی و اجرایی کردن سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی نقش مهم و تأثیرگذاری دارند. در این میان، آموزش عالی در جمهوری اسلامی ایران در پیشرفت سیاست‌های اقتصادی کشور نقش کلیدی دارد و تعالی سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و چشم‌اندازهای ترسیم شده در عرصه پیشرفت و تعالی مادی و معنوی به توجه جدی به رسالت‌ها و کارویژه‌های آموزش عالی در کشور نیازمند است.

در همین راستا، مقاله حاضر سعی دارد به بررسی این سؤال بپردازد: آموزش عالی در جمهوری اسلامی ایران چه تأثیری بر سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی دارد؟ برخی از یافته‌های مقاله حاکی از این مهم هستند که آموزش عالی در فرایند اقتصاد مقاومتی با کارکردهایی نظیر تربیت نیروی انسانی ماهر و متعهد و متخصص، افزایش نوآوری در جامعه، رشد مهارت‌های فردی، بسترسازی همبستگی اجتماعی در راستای همگامی و همدلی مردم و مسئولان در فرایند اقتصاد مقاومتی، و انتقال فرهنگ مبتنی بر سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی در جامعه نقش مهمی را ایفا، و تحویل اهداف اقتصادی را تسهیل می‌کند. البته باید توجه داشت که نظام آموزش عالی در مسیر اقتصاد مقاومتی با آسیب‌ها و چالش‌هایی مواجه است که مسئولان باید سعی در مرتفع کردن آن‌ها داشته باشند، زیرا موفقیت فرایند مقاوم‌سازی اقتصاد ملی در گرو رشد کیفی و تعالی نظام آموزش عالی دانایی‌محور در ایران است.

مقدمه و طرح مسئله

به تعبیر شهید مطهری، «وجود یک مکتب بدون یک سیستم مستقل آموزش و پرورش امکان‌پذیر نیست. اسلام به نوبه خود دارای سیستم‌های مستقل حقوقی، فلسفی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی مخصوص به خود است. پیدایش این سیستم‌ها بدون وجود یک نظام مستقل تعلیم

و تربیت امکان پذیر نبوده و نیست. آموزش و پرورش هر مکتب بستگی کامل دارد به فلسفه کلی و جهان بینی آن مکتب، و جهان بینی آن مکتب است که هدف و نوع انتخاب وسیله آموزش و پرورش را و تا حدی متد آن را معین می کند. هر فرد و هر جامعه برای کمال خود به دو چیز احتیاج دارد: آموزش، پرورش. آموزش شرط لازم پرورش است، نه شرط کافی» (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۶۵/۲-۱۶۴).

کشورهای در حال توسعه همواره به دنبال رشد و توسعه در عرصه های گوناگون هستند تا به حد لازم از توسعه دست پیدا کنند. رشد و توسعه در سطح کلان دارای ملزوماتی چون برنامه ریزی استراتژیک و راهبردی، فراهم کردن امکانات اجرایی، و همت و همکاری همه اقشار جامعه است. رشد و توسعه در حوزه اقتصاد از مهم ترین ابعاد است که کشورها برای آن برنامه ریزی می کنند،

چون بسیاری رشد اقتصادی را مبنا و زمینه ساز رشد در سایر حوزه ها و عرصه های دیگر می دانند. در عرصه اقتصادی، برای تحقق رشد و توسعه، حوزه ها و مراحل مختلفی چون تولید، توزیع، و مصرف باید مورد دقت و مطالعه قرار گیرد؛ اما نکته حائز اهمیت در همه این مراحل انسان است. نیروی انسانی هر جامعه مهم ترین سرمایه آن جامعه برای رشد و توسعه است. تجربه نشان داده است که اتکا به منابع انسانی و توسعه این منابع از طریق آموزش راه رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی را- حتی در شرایط کمبود منابع مادی و فیزیکی مورد نیاز- هموار می کند.



نقش اصلی افراد انسانی در فرایندهای اقتصادی- و به ویژه، فرایند تولید- دیگر قدرت بازو و کار فیزیکی نیست، بلکه دانش و مهارت آن هاست. به طور کلی، کشورهای در حال توسعه در حوزه اقتصاد و نقش نیروی انسانی در این حوزه با یک الزام فوری (یعنی ایجاد اشتغال در کوتاه مدت) و یک ضرورت بلندمدت (یعنی توسعه منابع انسانی از طریق آموزش های عمومی، فنی- حرفه ای، و تخصصی و همچنین تأمین بهداشت و تأمین اجتماعی و درمان) مواجه هستند. ارتقای کیفی انسان و تبدیل افراد انسانی از یک وسیله و عامل تولید به یک سرمایه در فرایند توسعه شخصیت و موقعیت وی را دگرگون می سازد. حفظ و نگاه داری سرمایه انسانی در واحدهای اقتصادی و تولیدی دارای همان اهمیت و اولویتی خواهد بود که تاکنون برای سرمایه های فیزیکی و ماشین آلات در نظر گرفته می شد. در حقیقت، برنامه ریزی توسعه منابع انسانی فقط متوجه و معطوف به ایجاد اشتغال نیست؛ بلکه تلاشی است نظام مند

**شهید مطهری: وجود یک
مکتب بدون یک سیستم
مستقل آموزش و پرورش
امکان پذیر نیست.**

برای ارتقای سطح افراد و احاد جامعه از یک سو، و ارتقای کیفی جامعه از یک مرحله توسعه اقتصادی- اجتماعی به مرحله ای برتر. علاوه بر این، از دیدگاه کلان و کشوری، تبدیل فرد از یک وسیله و عامل تولید به یک سرمایه در فرایند توسعه مهم ترین مبنای و شرایط لازم را برای انتقال و جذب و توسعه تکنولوژی در کشور فراهم می کند (مردوخ، ۱۳۶۸: ۶۰). با بررسی فرایند توسعه اقتصادی در کشورهای مختلف جهان، دیده می شود که ایجاد یک نظام آموزشی متناسب با تغییرات لازم و نهادینه کردن اصول لازم برای توسعه هر کشور از اهمیت و جایگاه والایی برخوردار است. کارشناسان و طراحان آموزش و پرورش کشورهای در حال توسعه همواره موظف اند تربیت نیروی فنی و افراد کاردان مورد نیاز جامعه را در برنامه کار خود منظور کنند تا موجبات افزایش ثروت و جلب سرمایه فراهم شود. دولت ها نیز موظف اند با سرمایه گذاری کافی، اجرای این طرح ها را عملی سازند (حقیق، ۱۳۶۴: ۹۰-۸۳).



آموزش و پرورش هر مکتب به فلسفه کلی و جهان بینی آن مکتب بستگی کامل دارد.

تربیت نیروی کارآمد، عقلانی، و فهیم در حوزه اقتصاد اصلی ترین کارویژه نظام آموزشی هر جامعه برای رشد دادن آن جامعه است. در بررسی کلی تجربه کشورهای گوناگون در این حوزه، می توان رسالت و هدف برنامه های تعلیم و تربیتی در حوزه اقتصاد را در تربیت افرادی با این ویژگی ها خلاصه کرد: تصمیم گیری شایسته و عاقل در زندگی فردی و جمعی خود؛ شهروندانی مسئولیت پذیر؛ افرادی مولد، کارآفرین، و بهره ور به عنوان نیروی کار؛ مشارکت کنندگانی مؤثر در اقتصاد داخلی و بین المللی؛ مصرف کنندگانی مطلع و آگاه؛ پس انداز کنندگان و سرمایه گذارانی آینده نگر و حسابگر؛ مشوقان و حامیانی برای



ایدئولوژی و فرهنگ حاکم و مطلوب جامعه (نک: Salami and Siegfried, 1999: 355-361). در کشورهایی مانند ایران، که عوامل اولیه اقتصادی آماده است و دوران دگرگونی و پی ریزی اقتصاد ملی آغاز شده، تربیت نیروی نیروی فنی و انسانی مجهز که بتواند فعالانه برای تقویت حیات اجتماعی اقدام کند بر هر اقدام دیگر مقدم است. از سوی دیگر، با ابلاغ سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی برای محقق ساختن رشد اقتصادی متناسب با شرایط کشور، ضرورت وجود تعلیم و تربیت اقتصادی آشکار می شود. در حقیقت، عملیاتی شدن اصول اساسی و مهم اقتصاد مقاومتی جز از طریق آموزش و تربیت افراد جامعه در جهت تبدیل انسان ها به نیروی کارآمد اقتصادی از یک سو و تبدیل این سیاست ها به گفتمان این از سوی دیگر امکان پذیر نخواهد بود. این امر بیانگر نقش اصلی مردم در تحقق اصول اقتصاد

مقاومتی است که در پیوند با نظام دانشی قرار دارد. آموزش عالی یکی از مهم‌ترین نهادهای تأثیرگذار بر اجرایی کردن و تحقق اقتصاد مقاومتی در جمهوری اسلامی ایران است. با توجه به این ملاحظات، مقاله حاضر سعی دارد به بررسی تأثیر آموزش بر اقتصاد مقاومتی بپردازد.

۱. چارچوب مفهومی و نظری پژوهش

۱-۱. رویکرد تجربی: آموزش عالی و رشد اقتصادی

در هر نظام اقتصادی، برای دستیابی به اهداف اقتصادی، به آموزش و پرورش مناسب نیاز هست (آرانی، ۱۳۹۲). امروزه چالش‌ها و نیازمندی‌های متعدد و متنوع علمی و اطلاعاتی پیش روی نهادهای علمی قرار دارد که برای رویارویی با آن، ضروری است در جهت نوعی تجدید حیات و تغییرات گسترده و حتی تنوع در اهداف، وظایف، و کارکردها گام برداشت. برای کسب بیشترین بازدهی با کمترین هزینه، این نهادها باید به نوسازی خود همت گمارند. از این رو، برنامه‌ریزی نوین و طراحی مجدد فعالیت‌ها و نقش‌ها ضرورتی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود؛ زیرا کارکردهای این نهادها در این عصر به طور اساسی تغییر کرده است.

تجدید نظر در برنامه‌ریزی آموزشی، شیوه‌های سیاست‌گذاری در نظام آموزش و تحقیقات، تحلیل و تبیین تعامل بین حوزه صنعت و دانش، بازنگری در ساختار و وظایف نهادهای متولی دانش، تجدید نظر در نظام پذیرش دانشجو، یافتن شیوه‌های نوین در پژوهش و تحقیقات، بررسی روش‌های بهبود کیفیت آموزشی، تبیین رابطه میان آموزش عالی با فرهنگ جامعه و مسائل اجتماع، و پاسخگویی سیستم آموزش عالی به نیازهای اقتصادی و اجتماعی جامعه متنوع امروز، برای نیل به توسعه، ضرورتی گریزناپذیر می‌نماید. در واقع، تأمل و تعمق در عوامل فوق لزوم تحول بنیانی در نظام آموزش عالی و نهادهای تعلیم و تربیت را به خوبی روشن می‌سازد.

از دیدگاه صاحب‌نظران مباحث توسعه، در شرایط کنونی، توان مراکز تعلیم و تربیت آموزشی و علمی و دانشگاهی در پرورش افراد نخبه و توان به‌کارگیری آنان در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی به عنوان هدف‌های اصلی مطرح است و از اصلی‌ترین عوامل حرکت به سمت یک جامعه توسعه یافته به شمار می‌رود؛ به همین خاطر، درک و آشنایی با دیدگاه‌ها و تحولاتی که امروزه سیستم آموزش عالی با آن روبه‌روست از اهمیت وافر برخوردار است. شایان ذکر است که مطرح شدن انتظارات جدید از سیستم آموزش عالی در اغلب کشورهای جهان - به ویژه در سال‌های اخیر - از عمده‌ترین عواملی است که برخی از نظام‌های دانشگاهی کشورهای پیشرفته را دچار تحول و تغییرات بنیانی و برخی دیگر را در اندیشه آغاز چنین تحولی قرار داده است.

(نوبخت، ۱۳۸۷). یکی از این تغییرات در جوامع در حال رشد تلاش برای حرکت نهادهای تربیتی و آموزشی به سوی یک اقتصاد درون جوش و مستقل است. چنین فرایندی برای آنکه این نهادها تلاش کنند تا به سیاست‌های اقتصادی کشور خود کمک کنند لازم است. در جمهوری اسلامی ایران، این نهادها باید برای درونی‌سازی سیاست‌های اقتصادی (از قبیل: اصلاح الگوی مصرف، جهاد اقتصادی، اقتصاد مقاومتی، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، و...) سعی کنند آموزش‌ها و برنامه‌ریزی‌های کاربردی و منظمی را ارائه دهند و به تحقق این سیاست‌ها کمک کنند. منابع انسانی ثروت و سرمایه اصلی و اولیه هر سازمان، جامعه، یا کشور را شکل می‌دهد. بهره‌وری



ابلاغ سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی برای محقق ساختن رشد اقتصادی متناسب با شرایط کشور، ضرورت وجود تعلیم و تربیت اقتصادی را آشکار می‌کند.

سایر منابع اصلی در گرو تأمین سرمایه انسانی است و این بدان مفهوم است که حسن تشخیص و به‌کارگیری کل سرمایه‌ها و منابع قابل تجدید و غیر قابل تجدید و کلاً بهره‌برداری بهینه از منابع ملی در گرو بلوغ فکری، توان و وسعت فکر، اطلاعات، و کاردانی افراد آن مجموعه خواهد بود. بدین ترتیب، می‌توان آموزش را مقدمه‌ای برای پیشرفت و کارایی یک ملت دانست. به طور کلی، آموزش، علاوه بر تغییرات مثبت رفتاری، تأثیرات دیگری نیز در افزایش بهره‌وری و کارایی، تحرک

اجتماعی، پیشرفت شغلی، و گسترش خلاقیت و نوآوری دارد. اغلب کشورها با اهمیت دادن به بخش آموزش انسانی در تخصص‌ها و رشته‌های مختلف و جذب آن‌ها در بازار کار سعی در توسعه و پیشرفت همه‌جانبه امور دارند. انسان‌ها، به عنوان مهم‌ترین سرمایه‌سازمانی، متناسب با تغییرات محیط بیرونی و درونی کشور به آماده‌سازی و پرورش نیاز دارند و این آماده‌سازی با تقویت بینش، دانش، و مهارت‌های تخصصی تأمین می‌شود. این سرمایه‌ها منشأ هرگونه تحول و نوآوری هستند. انسان، به عنوان یک موجود خلاق با تغییرپذیری و تحولات و توانایی‌های بی‌شمار، باید تحت شرایط تعلیم و تربیتی قرار گیرد تا توانایی‌های خویش را از قوه به فعل درآورد. در واقع، یادگیری و مهارت‌افزایی از ابزارهای اساسی بشر برای پیشبرد امور زندگی و دمیدن روح پویایی به پیکره جامعه بوده است. امروزه سرمایه‌گذاری برای آموزش - به مثابه یک راهبرد تعیین‌کننده - نقش قابل ملاحظه‌ای در فرایند توسعه اقتصادی - اجتماعی جوامع دارد، تا جایی که تغییر و تحول در شاخص‌های توسعه جوامع ارتباط مستقیمی با میزان سرمایه‌انسانی پیدا کرده است. به بیان دیگر، منابع انسانی زمانی بهره‌ور و کارآ خواهند شد که به سرمایه‌انسانی تبدیل شوند و سرمایه‌انسانی چیزی جز صرف انباشت مهارت و تخصص است. به طور کلی، حجم دانش فنی نیروی انسانی، نوآوری، خلاقیت، ابتکار، اختراع، و... نیز نوعی محصولات آموزشی به شمار می‌روند. به همین جهت، امروزه بهای اقتصادی آموزش در کشورهای توسعه‌یافته صنعتی از ردیف هزینه خارج شده و به نوعی سرمایه‌گذاری تبدیل شده است (حسینی‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۲).

براین اساس، اهمیت و ضرورت نظام آموزشی برای فعالیت‌های اقتصاد مقاومتی روشن می‌شود. مقام معظم رهبری در این خصوص معتقدند که آموزش نیروی انسانی در عرصه توسعه و فعالیت‌های اقتصادی بسیار مهم است، و به راهبرد زیر اشاره می‌کنند: «آموزش و بازآموزی نیروی انسانی در سطوح گوناگون، برای پاسخگویی به نیاز اقتصادی و فراهم ساختن مهارت‌ها و تخصص‌های لازم در همه سطوح» (اخترشهر، ۱۳۸۶: ۱۷۸).

در نیمه دوم قرن بیستم، اقتصاددانان نئوکلاسیک در فهم علل توسعه اقتصادی بیشتر به عوامل محدودی مانند تراکم سرمایه‌های فیزیکی و فراوانی منابع طبیعی توجه داشتند که تحت عنوان عوامل اقتصادی قرار می‌گرفتند. ضعف و ناتوانی نظریه‌های نئوکلاسیک در بیان تفاوت در عملکرد اقتصادی کشورهای مختلف به توجه سولو به اثر پیشرفت تکنولوژی و تراکم سرمایه‌های انسانی در مسیر توسعه منجر شد. اهمیت سرمایه‌انسانی به عنوان یک عامل تأثیرگذار بر رشد اقتصادی به زمان بکر (۱۹۶۴)، چیزویک (۱۹۷۴)، و مینسر (۱۹۷۴) برمی‌گردد. به اعتقاد بکر، آموزش می‌تواند موقعیتی برای افراد فراهم آورد تا مهارت‌های خود را افزایش دهند و این امر موجب

افزایش و تسهیل رشد اقتصادی می‌شود. کوزنتس (۱۹۷۱) نیز معتقد است که سرمایه‌انسانی در کشورهای پیشرفته حاصل اندوخته دانشی است که از تجربه‌هایی علمی آن‌ها ناشی شده است. در مکتب اقتصادی اسلام نیز توجه به اهمیت سرمایه‌انسانی در دستورات متعالی اسلام در تشویق دانش‌اندوزی منعکس شده است و اسلام همواره حامی علم و توسعه سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های اقتصادی بوده است. در چارچوب اقتصاد اسلامی، ظرفیت‌های فراوانی برای توسعه و تشویق سرمایه‌های انسانی موجود است؛ به عنوان نمونه، در نظام بانکداری اسلامی که بر پایه تحریم ربا و ترویج مشارکت در سود و زیان بنا شده، تقسیم سود حاصل از سرمایه‌گذاری بین عامل



تعامل بین حوزه صنعت و دانش، رابطه آموزش عالی با فرهنگ جامعه، و پاسخگویی سیستم آموزش عالی به نیازهای اقتصادی و اجتماعی کشور برای رشد و پیشرفت اجتناب‌ناپذیر است.

و صاحب سرمایه به مهارت دانش و آگاهی و سایر خصوصیات عامل وابستگی تام دارد. به بیان دیگر، در انواع قراردادهای مشارکت، سرمایه تجاری با سرمایه انسانی عامل جمع شده و فعالیت اقتصادی را سازمان می‌دهد. هر میزان عامل یا تأمین‌کننده نیروی کار از سطح دانش و آگاهی بالاتری برخوردار باشد، امکان موفقیت و سودآوری نیز بالاتر خواهد بود.

در تحلیل‌های سنتی رشد اقتصادی، سرمایه انسانی، به عنوان عامل تعیین‌کننده رشد، فراموش شده است. علت آن هم برتری نقش سرمایه‌های فیزیکی و مالی بر سرمایه انسانی در فرایندهای تولید آن زمان است؛ اما امروزه، با توجه به اهمیت نقش تفکر انسانی در فرایندهای تولیدی، نقش سرمایه انسانی در تحلیل رشد اقتصادی به صورت روزافزون مورد توجه قرار گرفته است. در نظریه‌های رشد نئوکلاسیک، از جمله الگوی رشد سولو، منبع اصلی تغییر تولید سرانه نیروی کار مؤثر است. این نوع الگوها نیروی کار مؤثر را به درستی معرفی نمی‌کنند. نیروی کار مؤثر عواملی غیر از نیروی کار و سرمایه فیزیکی هستند که در الگوهای رشد پس از سولو از آن‌ها به عنوان سرمایه‌های انسانی یاد شده است. در مطالعات اخیر، دو روش برای تعدیل الگوی رشد نئوکلاسیک‌ها و گنجاندن سرمایه انسانی در آن مطرح شده است. روش اول - که توسط منکیو، رومر، و ول (۱۹۹۲) مطرح شد - سرمایه انسانی (آموزش) را به عنوان یک عامل در کنار سایر عوامل تولیدی در نظر می‌گیرد. نالس و اوون (۱۹۹۵) با بسط این روش، علاوه بر آموزش، بهداشت را نیز یکی از اجزای سرمایه انسانی و به عنوان عامل اساسی رشد در نظر گرفتند. روش دوم، با متغیر دانستن رشد بهره‌وری کل، آن را به سطح یا نرخ تغییر سرمایه انسانی وابسته می‌داند. بر این اساس، سرمایه انسانی می‌تواند از طریق ارتقای بهره‌وری و فناوری بر رشد اقتصادی اثرگذار باشد. الگوهای شکل گرفته بر اساس روش دوم به الگوهای رشد درون‌زا مشهورند. بر اساس نظریه‌های رشد درون‌زا، عوامل اثرگذار بر بهره‌وری رشد اقتصادی را به طور دائم تحت تأثیر قرار خواهند داد. یکی از این عوامل اثرگذار سرمایه انسانی است که می‌تواند بر بهره‌وری اثرگذار و در نهایت رشد اقتصادی را افزایش دهد (مرزبان، ۱۳۸۹: ۴۹-۳۳).

مطالعات تجربی زیادی در رابطه با آموزش، سرمایه انسانی، و رشد اقتصادی به دو صورت بین کشوری و درون کشوری انجام شده است. مطالعات گروه اول به دو شکل الگوهای مقطعی و ترکیبی و گروه دوم به صورت الگوهای سری زمانی صورت گرفته است. نالس و اوون (۱۹۹۵)، طی یک بررسی تجربی که با داده‌های مقطعی ۷۷ کشور با سطوح گوناگون توسعه یافتگی صورت گرفته، رابطه سرمایه انسانی با رشد اقتصادی را مورد ارزیابی قرار دادند. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که بین بهداشت و رشد اقتصادی همبستگی قوی برقرار است، ولی این همبستگی بین آموزش و رشد اقتصادی ضعیف است. مک‌دونالد و رابرتز (۲۰۰۲)، در یک مطالعه تجربی که با روش داده‌های ترکیبی برای ۷۷ کشور به کار برده شد، به این نتیجه رسیدند که آموزش به عنوان سرمایه انسانی نقش مهمی در رشد اقتصادی این کشورها دارد. اووی و ادنگا (۲۰۰۵)، در چارچوب الگوهای هم‌جمعی و تصحیح خطا برداری، طی دوره زمانی ۱۹۷۰-۲۰۰۰ برای داده‌های کشور نیجریه به رابطه رشد اقتصادی با هزینه‌های آموزشی و بهداشتی پرداختند. نتایج حاصل از

این مطالعه تجربی نشان داد که یک رابطه بلندمدت بین رشد تولید ناخالص داخلی و هزینه های آموزشی وجود دارد. (البته بدیهی است که وجود یک قشر تحصیل کرده ولی غرب زده که افکارش تحت تأثیر تئوری های القایی غرب است از موانع اصلی رشد و توسعه است.)

لی و هوانگ (۲۰۰۸) - براساس الگوی مطرح شده توسط منکیو، رومر، و ول - در چارچوب داده های ترکیبی، طی دوره زمانی ۲۰۰۵-۱۹۷۸ رابطه تولید ناخالص استان های کشور چین و سرمایه انسانی (مشمول بر بهداشت و آموزش) را مورد بررسی قرار دادند. تحلیل تجربی حاصل نشان داد که هر دو عامل بر رشد اقتصادی استان های چین اثر مثبت دارند، اما اثر آموزش بر رشد اقتصادی قوی است. آکا و دامونت (۲۰۰۸)، با استفاده از روش سری زمانی، رابطه سرمایه انسانی (آموزش) و رشد اقتصادی را برای آمریکا طی دوره زمانی ۱۹۹۷-۱۹۲۹ مورد بررسی قرار

دادند؛ همچنین، برای بررسی اهمیت رابطه بین متغیرها با یکدیگر تکنیک عکس العمل تحریک و تجزیه واریانس را به کار بردند. نتایج حاصل نشان داد که رابطه علیت از سوی آموزش به سمت رشد اقتصادی برقرار است (مرزبان، ۱۳۸۹؛ محمدی، ۱۳۸۵: ۳۶).

منابع انسانی سرمایه

اصلی هر کشور را شکل

می دهد.

به دلیل همین اهمیت آموزش برای رشد همه جانبه بود که سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵ م. قانونی را تصویب کرد که به موجب آن، آموزش و پرورش، علاوه بر اینکه جزو حقوق بشر است، شرط لازم برای دستیابی به توسعه پایدار و ابزار ضروری برای حکومت خوب، تصمیم گیری آگاهانه، و ترویج دموکراسی است (سبحانی نژاد و افشار، ۱۳۸۹: ۱۶۶-۱۵۹).

پروین و همکاران (۱۳۹۳) در مقاله ای مشترک نشان می دهند که آموزش اثربخش ترین ساز و کار جامعه برای رسیدن به یکی از بزرگ ترین مقاصد این قرن، یعنی توسعه پایدار، است. توسعه پایدار به انسان های گل نگر، دارای تفکر سیستمی، بینش میان رشته ای و فرارشته ای، آگاه، خلاق، و مشارکت جو نیاز دارد. تولید منابع انسانی واجد شرایط فوق نیازمند کیفیت بالای عناصر و عوامل نظام آموزشی (ورودی، فرایند، خروجی، و پیامد) در راستای توسعه پایدار است. نظام آموزش عالی و نیروی انسانی متخصص نقشی کلیدی در توسعه پایدار هر جامعه ایفا می کند. دانشگاه ها باید به عنوان مکان های تحقیق و مطالعه برای توسعه پایدار تلاش کنند. آموزش عالی باید بتواند بهترین راه بهره برداری از منابع و امکانات محدود را کشف کند. نتیجه اینکه برای رسیدن به توسعه پایدار، نظام آموزشی یکی از عناصری است که می تواند راه رسیدن به توسعه را هموار سازد

و مسیر آن را به سوی توسعه هدایت کند؛ اما مقوله مهمی که در آموزش برجسته است کیفیت محصولات و بروندهای نظام آموزشی است (پروین و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۷).

منظور از توسعه اقتصادی و رشد اقتصادی توانمندسازی افراد آموزش دیده است. فایده‌های اقتصادی آموزش دارای ارزش‌های اجتماعی و فردی است. آموزش از یک سوتوانایی و قدرت تولید و در نتیجه درآمد افراد را ارتقا می‌دهد، و از سوی دیگر هر قدر افراد تحصیل کرده بیشتری در جامعه باشد قدرت تولید کالاها و خدمات در آن جامعه افزایش خواهد یافت و به رشد اقتصادی بیشتر دامن خواهد زد. آموزش، علاوه بر آثار مستقیم فردی و اجتماعی، دارای آثار غیرمستقیم فراوان نیز هست. آموزش به طور غیرمستقیم بر رفتار و هنجارهای فردی اثر می‌گذارد و در بینش و ارزش افراد تغییر و تحولات مثبتی را به وجود می‌آورد. جامعه‌ای که دارای افراد تحصیل کرده باشد بهتر

تصمیم می‌گیرد، بهتر برنامه‌ریزی می‌کند، و اهداف عالی‌تری را برمی‌گزیند. بنابراین، فایده‌های غیرمستقیم آموزش نیز بسیار مهم و قابل ملاحظه هستند (پروین و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۰۳).

بدیهی است که وجود

یک قشر تحصیل کرده ولی

غرب زده که افکارش تحت

تأثیر تئوری‌های القایی

غرب است از موانع اصلی

رشد و توسعه است.

هوشمند و همکاران (۱۳۹۲) در بررسی ارتباط سرمایه‌گذاری در امور آموزشی با اقتصاد به این نتیجه رسیده‌اند که سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش یک عامل کلیدی در فرآیند رشد و توسعه اقتصادی است و تأمین سرمایه انسانی مستلزم انجام فعالیت‌های آموزشی است. سرمایه‌گذاری آموزشی از یک سو قابلیت‌های نیروی انسانی را ارتقا می‌بخشد و از سوی دیگر نیروی کار را برای استفاده بهتر از فناوری جدید تولید مهیا می‌سازد، و به این ترتیب راه رشد و توسعه اقتصادی را برای کشورها هموار می‌کند (هوشمند و دیگران، ۱۳۹۲: ۸۵).

دقیقی (۱۳۹۲) به بررسی اثر هزینه‌های تحقیق و توسعه در بخش آموزش عالی بر رشد اقتصادی کشورهای اتحادیه اروپایی پرداخته است. حاصل تلاش وی حاکی از این است که در کشورهای جهان، فعالیت‌های تحقیق و توسعه بستر اولیه و اساسی برای انتقال از اقتصاد منابع محور به سمت اقتصاد دانش محور به شمار می‌آید و زمینه شکل‌گیری فعالیت‌های دانش محور و تحقیق محور را فراهم می‌کند. شکاف علمی کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه نیز بر اساس سهم تحقیق و توسعه در فعالیت‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی آن‌ها سنجیده می‌شود. نگرش علمی به مسائل مختلف اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی منشأ تحقیق و توسعه است و راهگشای بسیاری از مشکلات در این زمینه‌ها خواهد بود. این مطالعه با استفاده از مدل

پانل دیتا پویا (OGMM) صورت گرفته و نمونه آماری استفاده شده در این پژوهش کشورهای عضو اتحادیه اروپایی است. نتایج برآورد الگو با استفاده از داده‌های سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۲ م. برای کشورهای اتحادیه اروپایی نشان می‌دهد که میزان هزینه‌های تحقیق و توسعه در بخش آموزش عالی اثری مثبت و معناداری بر رشد اقتصادی می‌گذارد. میزان هزینه‌های تحقیق و توسعه در بخش آموزش عالی، در مقایسه با رشد نیروی کار شاغل و میزان موجودی سرمایه فیزیکی، تأثیر بیشتری بر رشد تولید ناخالص داخلی دارد (دقیقی و دیگران، ۱۳۹۲: ۷۳).

۲-۱. رویکرد نظری: رابطه جامعه و آموزش (تعلیم و تربیت)

جامعه‌شناسان به منظور تعیین و شناخت جامعه نظریه‌های گوناگونی را ارائه کرده‌اند؛ برخی جامعه را در سطح کلان و برخی دیگر آن را در سطح فرد مورد مطالعه قرار داده‌اند. هریک از نظریه‌های مذکور بینشی کلی در این خصوص ارائه می‌دهد که در پرتو آن می‌توان تمامی نهادهای اجتماعی (از جمله، نهاد تعلیم و تربیت) را تبیین یا تفسیر کرد. در زیر به سه نظریه عمده اشاره می‌شود.

۱-۲-۱. نظریه کارکردگرایی (Functionalism theory)

این دیدگاه جامعه را به سان یک موجود زنده می‌انگارد که دارای اجزای مختلفی است و هر جزء دارای وظیفه و کارکرد معینی است. هر جزء دارای دو نوع ارتباط است: ارتباط جزء با جزء دیگر، و ارتباط جزء با کل. در صورتی که هر جزء وظیفه و کارکرد خود را به خوبی انجام دهد، نظام اجتماعی سامان یافته و نظم اجتماعی برقرار می‌گردد و بیشترین فایده و سود نصیب جامعه می‌شود؛ اما در صورت اختلال اجزا از انجام وظیفه، کل دچار بی‌نظمی و ناسازگاری می‌شود. فونکسیونالیزم نمی‌خواهد که به منظور فهم حیات اجتماعی آن را در هم شکند و به کوچک‌ترین اجزا تقلیل دهد؛ بلکه در صدد است ماهیت در هم تافته، زنده، و متقابلاً سازگار یک نظام اجتماعی را در کلیتش بفهمد. این امر مستلزم آن است که ما در اجزا وحدتی را بازشناسیم که اجزا و کل بر اساس آن در هم تنیده شده و یک هویت به دست آورده باشند. طبق این دیدگاه، نظام آموزش و پرورش یکی از اجزای مهم کل نظام و جامعه تلقی می‌شود که کارکردی اساسی را برای بقای نظام اجتماعی انجام می‌دهد؛ از جمله این کارکردها، انتقال فرهنگ، جامعه‌پذیری، و انسجام اجتماعی است. جامعه‌شناسانی که آموزش و پرورش را به شیوه کارکردی مطالعه می‌کنند غالباً آن را به عنوان نهاد اجتماعی و از لحاظ ساختار و کارکردهای سازمانی، نقش‌ها و فعالیت‌های سازمانی، و تحقق اهداف و مقاصد آن مد نظر قرار می‌دهند.

۱-۲-۲. نظریه تضاد یا ستیز (Conflict theory)

این نظریه که با نوشته های کارل مارکس شهرت یافته است مدعی است جامعه از دو طبقه اجتماعی تشکیل شده است: طبقه دارا و طبقه ندار. این دو طبقه پیوسته با یکدیگر در حال تضاد و ستیزند. مطابق این دیدگاه، تعلیم و تربیت آموزه ها و شیوه هایی است که طبقه دارا و سرمایه دار آن ها را برای حفظ حاکمیت خویش به جامعه القا می کند. طراحان نظام آموزش و پرورش باید به گونه ای برنامه ریزی کنند که این روحیه استثمار از میان مردم برچیده شود و روحیه مشورتی و جمع گرایی و نفی استبداد در قالب درس های آموزنده به جوانان و نوجوانان القا گردد.



آموزش اثربخش ترین ساز و کار جامعه برای رسیدن به یکی از بزرگ ترین مقاصد این قرن - یعنی توسعه پایدار - است.

۱-۲-۳. نظریه کنش متقابل (Interaction theory)

این نظریه موضوع بحث خود را به رابطه متقابل میان افراد اختصاص می دهد و معتقد است که جامعه از کنش های متقابل میان افراد انسانی تشکیل می شود و انسان ها برای کسب منافع و فواید با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند. جورج ریتزر در مورد اصول بنیادی این نظریه اعتقاد دارد برخی از نظریه پردازان کنش متقابل نمادی (بلومر، مانیس، میلنسر، و زر) کوشیده اند تا اصول

بنیادی این نظریه را بر شُمارند. این اصول عبارتند از اینکه: انسان‌ها برخلاف جانوران پست‌تر استعداد تفکر دارند؛ استعداد تفکر با کنش متقابل اجتماعی شکل می‌گیرد؛ در کنش متقابل اجتماعی، انسان‌ها معانی و نمادهایی را یاد می‌گیرند که به آن‌ها اجازه می‌دهد تا استعداد متمایز انسانی‌شان را برای تفکر به کار اندازند. معانی و نمادها انسان‌ها را قادر می‌سازند که کنش متقابل و متمایز انسانی انجام دهند. انسان‌ها می‌توانند معانی و نمادهایی را که در کنش‌ها و کنش‌های متقابلشان به کار می‌برند، بر پایه تفسیری که از موقعیت می‌کنند، تعدیل کنند یا تغییر دهند. انسان‌ها تا اندازه‌ای می‌توانند معانی و نمادها را تعدیل کنند و تغییر دهند که توانایی کنش متقابل با خودشان را دارند؛ زیرا این توانایی به آن‌ها اجازه می‌دهد که راه‌های امکان‌پذیر کنش را بیازمایند، مزایا و عدم مزایای نسبی آن‌ها را بسنجند، و سپس یک راه را برگزینند. الگوهای در هم تنیده کنش و کنش متقابل گروه‌ها و جامعه‌ها را می‌سازد.



استفاده از این نظریه‌های تعامل‌گرا فهم پویایی‌های محیط آموزشی را تسهیل می‌کند (ضمیری، ۱۳۸۰: ۵۶-۴۹). مسلم است آنچه از مفهوم رشد و توسعه مورد نظر انقلاب اسلامی است شکوفایی همه استعداد‌های انسان‌ها برای تأمین سعادت دنیوی و اخروی است.

هدف نهایی تعلیم و تربیت در اسلام کسب رضای خدا و تقرب به ذات اوست.

۲. تعلیم و تربیت در آموزش عالی پیرامون فرآیند رفتارسازی در حوزه اقتصاد مقاومتی



فعالیت‌های تربیتی و آموزشی از جمله فعالیت‌های اساسی است که در حیات فردی و جمعی انسان تأثیری انکارناپذیر دارد. مشخص کردن اصول تربیت، در هر حیطه که باشد، از جمله اقدامات اساسی است که باید قبل از هر فعالیت تربیتی انجام پذیرد. این اصول از هر منبعی اخذ شود باید پاس داشته شود و به رعایت آن‌ها اهتمام شود؛ در غیر این صورت، جریان تربیت در فرآیند خود تا رسیدن به هدف نهایی دستخوش مخاطره خواهد شد (زهره کاشانی، ۱۳۸۸: ۱۷۰-۱۶۹). برخی بر این باورند که یکی از عوامل مهم دگرگونی فرآیندهای اجتماعی و رفتار افراد تحولات اقتصادی است، اما نظر صحیح این است که مهم‌ترین عامل تحولات اجتماعی تحول در آموزش و پرورش است و سایر تحولات - مانند تحولات اقتصادی - با بُعد انسانی حیات بشر ارتباط مستقیم ندارند و از اهمیت درجه اول برخوردار نیستند.

تحول در آموزش عالی یک جامعه سبب تحول روحی و معنوی افراد می‌شود و آرا و عقاید، اخلاق، رفتار و سلوک آنان را دگرگون می‌سازد؛ بنابراین، آموزش عالی در آگاهی مردم از بدی اوضاع و احوال موجود- به خصوص در عرصه مسائل اقتصادی و نیز احوال مطلوب و ارزش‌ها و آرمان‌های صحیح- تأثیر فراوانی دارد. بدین ترتیب، آموزش عالی هم بردانش اقتصادی و فرهنگ اقتصادی مردم می‌افزاید و هم بر اقبال و گرایش آنان به ارزش‌ها و آرمان‌های مطلوب و صحیح در حوزه اقتصاد خرد و کلان (شیخی، ۱۳۹۰: ۱۵؛ مصباح، ۱۳۸۰: ۳۳۷). از دیدگاه اسلام، اصل بر این است که تمام جامعه باید آموزش ببینند. به عبارت دیگر، آموزش همگانی در جامعه باید فراهم باشد. از دیدگاه اسلام، مسئله نژاد، زبان، رنگ، و... مطرح نیست؛ بلکه لازم است که همه آموزش ببینند و آموزش‌هایی که به افراد داده می‌شود باید مطابق با ربوبیت تشریعی باشد. به عبارت دیگر، سیاست‌گذاران نمی‌توانند در سیاست‌های آموزشی با نیازهای فردی و اجتماعی الهی مخالفت کنند و آموزش‌هایی را به افراد بدهند که در چارچوب منافع آنان است. اسلام سیاست‌های آموزشی را به سمت تأمین سعادت دنیایی و آخروی افراد سوق می‌دهد. به عبارت دیگر، اگر سیاست آموزشی نتواند افراد را به سمت تأمین این دو سعادت سوق دهد، وظیفه خود را به درستی انجام نداده است. بر اساس چنین آموزشی، جامعه اسلامی و مسئولان در سیاست اقتصادی نه سیاست بازار آزاد را که در کشورهای غربی رایج است به طور کلی قبول دارند، و نه سیاست بلوک شرق یعنی کشورهای کمونیستی را که مالکیت خصوصی را ملغی می‌داند و بر مالکیت دولتی اصرار دارد. از سوی دیگر، در سیاست‌های اقتصادی هم مصلحت اجتماعی مطرح می‌شود و هم مصلحت فردی (هاشمیان و خلیلی، ۱۳۹۲: ۲۰). در این فرایند، شناخت مصالح و منافع ملی توسط مردم یک کشور و ترغیب و تشویق آنان برای رسیدن به استقلال کامل اقتصادی با ارتقای سطح فرهنگ عمومی و آگاهی جامعه و استفاده بهینه از نهاد تعلیم و تربیت و آموزش عمومی امکان‌پذیر است؛ برعکس، اگر نهادهای آموزشی و تعلیم و تربیت رسالت عظیم خود را در تربیت و آموزش جامعه به خوبی انجام ندهند و رسانه ملی، روزنامه‌ها، و مجلات همواره به یک زندگی تجملی و چشم و هم‌چشمی دامن بزنند و رفاه‌زدگی، مصرف‌بی‌رویه، و گرایش به کالاهای خارجی بدون در نظر گرفتن مصالح و منافع ملی تشویق شود، نتیجه‌ای جز تداوم الگوی اقتصاد فعلی همراه با اسراف و تبذیر در بسیاری از موارد نخواهد داشت. شرط لازم و ضروری رسیدن به اهداف تعریف شده در سند چشم‌انداز ۲۰ ساله نظام و شکوفایی در همه ابعاد استفاده بهینه از منابع مادی از طریق آموزش‌های کاربردی در کشور است. فرهنگ‌سازی برای پیمودن این مسیر و رعایت بایسته‌ها از شرایط ضروری موفقیت در این عرصه است، چرا که اصلاح الگوهای اقتصادی و نوع مصرف و رفتار اقتصادی در کشور یک شبه و به طور ناگهانی و با صدور

یک بخشنامه عملی نمی‌شود. جلب مشارکت مردم و افزایش آگاهی آنان در خصوص مصرف صحیح امکانات و منابع از راهکارهای مهم اقتصاد مقاومتی است (خلیلیان، ۱۳۸۹: ۸۷-۸۶). در بینش اسلامی، آموزشی سعادت‌آفرین و موجب رستگاری است که با معرفت همراه باشد و جنبه‌های شناختی و معرفتی انسان را افزایش دهد و همراه با تحول و اصلاح انسان، فضایل اخلاقی و معنوی را برای او به ارمغان آورد. این علم و آموزش مشتمل بر علوم متعارف در زمینه کشف رازهای طبیعت و معرفت به خالق، خودشناسی، شناخت اسباب سعادت، خوشبختی دنیا و آخرت، و شیوه بهره‌برداری از امکانات دنیا است (خلیلیان و دیگران، ۱۳۹۲: ۹۴). از منظر دیگر، چون برای هر موجودی کمالی است که هدف خلقت او به تبع آن هدف رسیدن به آن کمال است، هدف آموزش و تعلیم و تربیت هم تسهیل سیر صعودی و استکمالی انسان به سوی حالت کمالی

است که در خلقتش مُقدر شده است. در واقع، هدف نهایی تعلیم و تربیت در اسلام رضای خدا و تقرب به ذات اوست. این هدف فقط شعار نیست، بلکه مظاهر و ابعاد دارد که می‌توان آن‌ها را هدف‌های زمینه‌ساز نامید. این هدف‌های زمینه‌ای را می‌توان به صورت‌های گوناگون طبقه‌بندی کرد. مظاهر و ابعاد تقرب به خداوند در سه طبقه جا می‌گیرد که عبارت‌اند از: خودشناسی و حرکت انسان به سوی کمال، خدمت به خلق، و برخورد مسئولانه با جهان طبیعت. این هدف‌های زمینه‌ساز را در چهار طبقه - یعنی تعلیم و تربیت فرد دربارهٔ مبدأ آفرینش، تعلیم و تربیت فرد در مورد خویشتن، تعلیم و تربیت فرد با جامعهٔ بشری، و تعلیم و تربیت فرد در مورد طبیعت - جای می‌دهد که توجه به آن‌ها در فرایند اقتصاد مقاومتی حائز اهمیت است.

◆◆◆
آنچه از مفهوم رشد و توسعه مورد نظر انقلاب اسلامی است شکوفایی همهٔ استعدادهای انسان‌ها برای تأمین سعادت دنیوی و اخروی است.

◆◆◆

۱-۲. تعلیم و تربیت فرد دربارهٔ خدا

در این مقام، تعلیم و تربیت باید در جهت برقراری ارتباط انسان با مبدأ آفرینش برآمده و راه پرستش و بندگی خداوند را - که همان هدف نهایی خلقت و هستی انسان است - هموار سازد. اعطای آزادی و اختیار از جانب خداوند به انسان همراه با أخذ تعهدی بوده است که آدمی را به استفاده از استعدادهای خود در جهت بندگی و شناخت و انتخاب نزدیک‌ترین راه رسیدن به او (صراط المستقیم) ملزم می‌سازد. این تعهد فطری، که بنیانش در ساخت وجودی انسان هاست، او را وامی‌دارد تا از وسوسه‌های نفسانی بپرهیزد و از پیروی شیطان خودداری کند. پس تعهد

انسان در برابر خداوند به واسطه استعداد شناخت، آگاهی، آزادی، اراده، و هدایتی است که از جانب خداوند به او داده شده است.

۲-۲. تعلیم و تربیت فرد درباره خود

تعلیم و تربیت در این باره باید بر شناخت و معرفت استعدادهای گوناگون انسانی و ابعاد مختلف نقاط ضعف و قوت انسان مبتنی باشد. تهذیب و تربیت بُعد معنوی انسان در گرو آگاهی اوست. هر انسانی به مقدار آگاهی و معرفتش می تواند رشد یابد و کامل شود. تقوای دینی یعنی انسان از اصول و روشی که دین برای زندگی معین ساخته پیروی کند؛ بنابراین، اهمیت دادن به واجبات نخستین گام در مسیر رشد و تعالی انسان است؛ و از سوی دیگر، باید خود را از آنچه که دین خطا، گناه، و پلیدی شناخته حفظ و صیانت کند



(مزیدی و شیخ الاسلامی، ۱۳۸۸: ۳۳-۳۰). در این خصوص باید توجه داشت که چنین تربیتی زمینه ساز رفع تهدیدات جدی در فرایند اقتصاد مقاومتی خواهد شد؛ زیرا یکی از چالش های مهم در جریان عملیاتی سازی اقتصاد مقاومتی تبعیت از خواش و هواهای نفسانی است که می تواند در نظام اقتصاد اسلامی خلل جدی وارد آورد. (از آن جمله می توان به میل به تجمل گرایی، زیاده خواهی، اسراف و تبذیر، و... اشاره کرد که نمودهای عینی سبک زندگی غربی اند.) این نوع تربیت سبک زندگی اسلامی و مبتنی بر آموزه های اسلام ناب محمدی (ص) را ترویج می کند که بستر حقیقی اقتصاد مقاومتی خواهد بود.



**تعلیم و تربیت باید روحیه
تحقیق و ابداع و ابتکار را در
افراد به وجود آورد.**

۲-۳. تعلیم و تربیت فرد درباره طبیعت

تعلیم و تربیت در این بُعد باید بر شناخت عالم طبیعت و کشف قوانین حاکم بر آن مبتنی باشد؛ بنابراین، باید روحیه تتبع و تفکر را در آدمی ایجاد و تقویت کند و افراد را به تحقیق، ابداع، و ابتکار تشویق، و کسب تخصص های لازم و استفاده از امکاناتی را که در طبیعت موجود است در سرلوحه برنامه های خود قرار دهد. اسلام نه تنها استفاده از طبیعت را در حد معقول و منطقی منع نمی کند، بلکه به صراحت توصیه می کند که از آن بهره گیرید. البته اسلام هر نوع تخریب، بهره کشی، آلودگی، از بین بردن منابع، یا هرگونه استفاده انحصارگرایانه غیر اخلاقی و غیر انسانی از طبیعت را غیر مجاز دانسته و به ایجاد آبادی در زمین توصیه فرموده است. طبیعت امکانات و نعمت های فراوانی

را در جهت رشد فردی و اجتماعی انسان در اختیار او قرار می‌دهد. برخورداری از این امکانات سبب طرح مسئولیت انسان در برابر طبیعت و جهان آفرینش شده است. تصمیم‌های نادرست و اقدام‌های نامسئولانه بشری می‌تواند اختلال‌ها و لطمه‌های کم و بیش بزرگی را بر تعادل و سلامت محیط طبیعی وارد آورد. مسلم است که عکس‌العمل چنین صدمه‌هایی، دیر یا زود، مستقیم یا غیرمستقیم، گریبانگیر خود انسان خواهد شد. نظام تعلیم و تربیتی باید در افراد درباره محیط زیست، طبیعت، و امکانات موجود در آن احساس مسئولیت پدید آورد. قرآن امکانات طبیعت را نعمت‌های خدادادی برای بهره‌برداری و شکرگزاری انسان‌ها می‌داند.

این بُعد از تربیت با اصول اقتصاد مقاومتی همخوانی زیادی دارد؛ به این طریق که این استراتژی اقتصادی ناظر بر تعامل مسالمت‌آمیز و هوشمندانه با طبیعت است. به عبارتی، اقتصاد مقاومتی ناظر بر استفاده بهینه از سرمایه‌های طبیعی است و استفاده بی‌رویه و کنترل نشده از یک منبع خدادادی بر روی زمین را بر نمی‌تابد. در یک کلام، یکی از اصول اقتصاد مقاومتی استعانت هوشمندانه از طبیعت و سرمایه‌های ملی است؛ تا از این طریق، آینده اقتصاد به خطر نیفتد و با تهدیدات امنیتی روبه‌رو نشود.

۲-۴. تعلیم و تربیت درباره جامعه

در نظام اسلامی کوشش در جهت تشخیص و شناسایی نیازهای جامعه در همه زمینه‌ها و کسب دانش و آگاهی‌های لازم و انجام دیگر مقدمات به منظور رفع این نیازها چنان اهمیتی دارد که از آن به صورت تکلیف شرعی نام برده شده است. درباره این مسئله، تعلیم و تربیت باید بر شناخت و تبیین ارزش‌های زندگی گروهی در ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، و نیز بر ایمان قلبی به این ارزش‌ها مبتنی باشد و افراد را در عمل هماهنگ با این علم و ایمان در جهت تشکیل جامعه و امت اسلامی سوق دهد. در قلمرو روابط فرد با جامعه، گام اول آشنایی با مفاهیم گوناگون زندگی گروهی، مزایا و محدودیت‌های زندگی اجتماعی، شناخت گروه‌های اجتماعی و ارزش‌ها، معیارها و قوانین حاکم بر آن‌ها از دیدگاه اسلام، و کشف و درک و دریافت اصول تشکیل و تداوم و اعتلای جوامع بشری (نظیر تعاون، برابری، برادری، آزادی، و استقلال) خواهد بود. چنین علم و ایمانی باید فرد را به شرکت داوطلبانه و مسئولانه در فعالیت‌های مربوط به جوامع کوچک و بزرگ سوق دهد و به رعایت حقوق دیگران وادارد. در این مناسبات انسانی است که یکی از عالی‌ترین ویژگی‌های آدمی، یعنی احسان، مطرح می‌شود. تعلیم و تربیت همچنین باید سازگاری و تعامل با جامعه را به فرد بیاموزد. در سازگاری، انسان ضمن حفظ ویژگی‌های فردی باید در صدد تفاهم و وحدت با دیگران برآید. سازگاری در جامعه به معنای مطلق تسلیم در برابر

جمع یا تأیید وضع موجود نیست؛ بلکه فرد، ضمن اینکه با دیگران می‌زید، استقلال و هویت خود را نیز حفظ می‌کند و آزاد است تا هدف زندگی را بر اساس تجربیات و امکانات موجود برگزیند (مزیدی و شیخ‌الاسلامی، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۳).

بنابراین، آنچه از رفتارهای افراد در فضای اقتصاد و جامعه انسانی ظهور می‌یابد معلول بینش‌ها و نگرش‌هایی است که نسبت به اداره و تنظیم رابطه انسان با خود، خداوند، سایر انسان‌ها، و طبیعت دارند. این بینش‌ها که شاکله‌های فردی یا جمعی افراد را شکل می‌دهند به نوعی مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری گرایش‌ها و رفتارهای آن‌هاست. از این رو، سیاست‌گذاران همواره نسبت به چگونگی شکل‌گیری این شاکله‌ها و امکان و ضرورت نقش‌آفرینی فعال در این عرصه دغدغه داشته و احساس مسئولیت می‌کنند. اما این نقش‌آفرینی مستلزم

عنایت به این مسئله است که بدون وجود الگویی جامع که با ابزارهای مختلف فرد و اجتماع با آن تربیت شوند، تحقق یک شاکله عقلانی و تبلور آن در عملکرد اجتماعی و روزمره افراد در ابعاد اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی را عملاً نمی‌توان جست‌وجو کرد. بخش وسیعی از رفتارها و تعاملات انسانی در جوامع در مورد چگونگی تمهید شرایط مادی زندگی و حرکت در مسیر رشد و پیشرفت است. تهیه امکانات اولیه زندگی (از جمله غذا، لباس، مسکن) و نیز تأمین رفاه انسانی فراتر از نیازمندی‌های اولیه (که به صورت فردی یا به کمک روابط و تعاملات اجتماعی به دست می‌آید) در حیطه رفتارهای اقتصادی تعریف می‌شود. نگرش‌ها، گرایش‌ها، و رفتارهای شکل‌دهنده به این روابط و تعاملات

اقتصاد مقاومتی یک تدبیر بلندمدت و یک چشم‌انداز گسترده است.

اقتصادی در عرصه فردی و اجتماعی به صورت خلاصه در قالب فرهنگ اقتصادی بیان می‌شود. آنچه سیاست‌گذاران اجتماعی و اقتصادی از آن‌ها تحت عنوان فرهنگ کار، فرهنگ مصرف، فرهنگ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، فرهنگ مالیاتی، و فرهنگ بهره‌وری یاد می‌کنند، از جمله عناوینی است که برای تبیین وضعیت موجود نگرش‌ها و رفتارهای موجود در این عرصه و تلاش برای برنامه‌ریزی و تغییر آن‌ها به وضعیت مطلوب مطرح می‌شود.

بررسی نهادهای سیاست‌گذار و متولی فرهنگ در جوامع پیشرفته نیز نشان می‌دهد که همه آن‌ها از نظام تربیتی و فرهنگ‌سازی توانمند و کارآمد برخوردار هستند و نسبت به هرگونه ضعف در فهم مفاهیم و مهارت‌های مربوط به تصمیم‌گیری و تحلیل اقتصادی حساس بوده و برنامه‌هایی را برای مقابله با آن، در مقاطع مختلف سنی حتی از دوران کودکی و پیش از دبستان، از طریق برنامه‌های

رسمی و غیررسمی، تدارک می‌بینند. آن‌گونه که در بررسی اجمالی مستندات این قبیل برنامه‌ها، اهداف، و محتوای آن‌ها به دست می‌آید، هدف از این آموزش‌ها شکل‌گیری چارچوب و منطقی فکری از مفاهیم اقتصادی برای آحاد آن جامعه است؛ به‌گونه‌ای که در عرصه مسائل اقتصادی شخصی و مسائل پیچیده‌تر از قبیل سیاست‌های اقتصادی کشور، بتوانند ادراک، قضاوت، و رفتارهای مستدل و عقلایی را در دنیایی پیچیده و متحول از خود نشان دهند؛ برای نمونه، یکی از پُرسابقه‌ترین و معروف‌ترین این برنامه‌ها (برنامه ملی عمومی تعلیم و تربیت اقتصادی ایالات متحده) هدف خود را تأمین محتوای شناختی و مهارتی لازم برای تربیت افرادی می‌داند که به نیروی کار بهره‌ور (Productive members of the work force)، شهروندان مسئولیت‌پذیر (Responsible citizens)، مصرف‌کنندگان آگاه (Knowledgeable consumers)، سپرده‌گذاران

و سرمایه‌گذاران مدبر (Prudent savers and investors)، افراد

تأثیرگذار در اقتصاد جهانی (Effective participants in a global

economy)، و تصمیم‌گیران شایسته در طول دوران زندگی

(Competent decision makers throughout their lives)

تبدیل شوند (طغیانی و زاهدی وفا، ۱۳۹۱: ۵۷-۵۶).

در جامعه ایران نیز مقام معظم رهبری، با طرح چندباره موضوعات

و مسائل اقتصادی به عنوان شعار سال، در دیدار با اقشار مختلف

براهمیت و ضرورت توجه به فرهنگ‌سازی صحیح اقتصادی در

جامعه تأکید کرده و حتی در برخی موارد، مصادیقی از آن (مانند

فرهنگ کار، فرهنگ مصرف، فرهنگ استفاده بهینه از امکانات و

منابع، و فرهنگ بهره‌وری) را مورد تأکید قرار داده‌اند.

سرمایه‌گذاری در آموزش

نیروی انسانی یکی از

رمزهای موفقیت اقتصاد

مقاومتی خواهد بود.

فقدان درک صحیح و جامع از مفاهیم و رویکردهای اقتصادی آنجا جلوه می‌کند که فرد لاجرم در زندگی اجتماعی در یک موقعیت با ویژگی‌های اقتصادی قرار می‌گیرد و نیاز به بروز رفتاری عقلایی و تصمیمی عقلانی مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی و مقتضیات ملی خویش دارد. در این مقام، نه یک دانش سازمان‌یافته و نهادینه شده از مفاهیم، نه یک چارچوب برای تحلیل شرایط پیرامون خود، و نه یک فرهنگ حاکم اقتصادی مبتنی بر ارزش‌های جامعه و مصالح فردی-اجتماعی، هیچ‌یک وی را همراهی نمی‌کنند. نتیجه چنین ضعف و فقدان بر رشد اقتصادی و توسعه همه‌جانبه کشور روشن است؛ چراکه فرد لاجرم در مقام یک عضو خانواده، نیروی کار، شهروند مسئول در عرصه اجتماعی، مصرف‌کننده و تولیدکننده کالا و خدمات، پس‌اندازکننده و سرمایه‌گذار، در بستری از انواع شاکله‌های جمعی و فردی (مانند فرهنگ کار، فرهنگ مصرف،

فرهنگ اتخاذ تصمیم‌های بهینه، فرهنگ هزینه-فایده، فرهنگ استفاده بهینه و کارا از منابع، فرهنگ بهره‌وری، فرهنگ تعامل با محیط انسانی و فیزیکی پیرامون از جمله محیط زیست) و ده‌ها بستر فرهنگی دیگر قرار می‌گیرد.

برآیند رفتارهای جمعی در چنین فضایی است که موجبات رشد یا انحطاط ملتی را فراهم می‌آورد. شاید بتوان فرهنگ اقتصادی را حلقه مفقوده بسیاری از ناهنجاری‌های رفتاری و به شکست کشاندن یا پیروزی و موفقیت سیاست‌های اقتصادی دانست؛ با وجود تلاش برای شکل‌دهی به جامعه‌الگوی اسلامی، این عرصه همتی مضاعف می‌طلبد. اولین گام این موضوع طراحی الگویی برای فرهنگ‌سازی و تربیت اقتصادی در مقاطع مختلف سنی مبتنی بر آموزه‌های قرآنی، روایات ائمه اطهار(ع)، تجربیات جهانی، و نیز میراث تمدنی جامعه اسلامی ایران است؛ که با الهام از تعالیم دینی، ایجاد فرهنگ عمومی و اقتصادی جامعه را بر عهده داشته است (طغیانی و زاهدی‌وفا، ۱۳۹۱: ۵۷-۵۸).

در این راستا، سیاست‌گذاری یا تدوین خط مشی عمومی در حوزه فرهنگ اقتصادی مشخص‌کننده بایدها و نبایدهای اقتصادی در جامعه است. بر این اساس، سیاست‌گذاری اقتصاد مقاومتی به معنای تعیین و تحقق الزامات عمومی در جامعه است. مسئولان نهادهای تربیتی و آموزشی، در راستای فرهنگ‌سازی صحیح اقتصادی، باید به برخی عوامل اثرگذار در سیاست‌گذاری فرهنگ اقتصادی و نحوه تأثیر آنها توجه کنند. برخی از این نهادها که باید مورد توجه نهادهای تربیتی و آموزش و پرورش قرار گیرد عبارت‌اند از: حکومت و نهادهای حکومتی، احزاب و گروه‌های سیاسی، مجموعه‌ها و گروه‌های غیرسیاسی، نخبگان و خواص، و عامه مردم (جعفری، ۱۳۹۰: ۳۷-۳۶). توجه به این عوامل تأثیرگذار بر ارزش‌ها و رفتار اقتصادی زمینه‌های درونی‌سازی ارزش‌های صحیح اقتصادی را فراهم می‌آورد و تعامل آموزش عالی و نهادهای تربیتی با آن‌ها بسترهای اجرایی شدن سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی را فراهم می‌آورد. فرهنگ صحیح اقتصادی به نظام جامعی از افکار و اندیشه‌ها، ارزش‌ها و گرایش‌ها، عادات و رفتار، و ظواهر و نمادهایی اطلاق می‌شود که به نظام جمعی زندگی بشر مربوط است. می‌توان این نظام را به صورت چهار لایه زیر که با هم رابطه دو سویه دارند تصویر کرد: سطح افکار و عقاید یا نظام معنایی، سطح اخلاق و ارزش‌ها یا نظام گرایشی، سطح احکام و مناسک یا نظام رفتاری، سطح ظواهر و نظام نمادین. در یک نگاه نظام‌مند به فرهنگ اقتصادی، این چهار سطح اجزای یک نظام‌اند که تأثیر و تأثرات دو سویه دارند. البته در حرکت از سطح یک به سطح چهار، میزان اثرگذاری کاهش و میزان اثرپذیری افزایش می‌یابد. به تعبیر دیگر، سطوح عمیق‌تر فرهنگ اقتصادی (نظام معنایی و نظام ارزشی) ثابت‌تر و اثرگذارتر است و سطوح بیرونی فرهنگ اقتصادی (نظام رفتاری و نظام نمادین) متغیرتر

و اثرپذیرتر است (جعفری، ۱۳۹۰). با این اوصاف، نهادهای آموزشی و تربیتی برای درونی‌سازی ارزش‌های اقتصاد مقاومتی و تلاش برای گفتمان‌سازی اقتصاد مقاومتی باید به این لایه‌های فرهنگی توجه، و تلاش کنند برای هر یک از سطوح آن برنامه‌ریزی مناسبی داشته باشند. بر این اساس، حکومت اسلامی وظیفه دارد شهروندان را از حیث اقتصادی تربیت کند و در راستای اقتصاد مقاومتی آموزش دهد. در همین راستا، می‌توان بیان داشت که تعلیم و تربیت نیاز ضروری جامعه ایرانی در فرایند اقتصاد مقاومتی است.

البته تربیت اقتصادی شهروندان از دیرباز مورد توجه مریبان بزرگ و مصلحان اجتماعی بوده است؛ با این حال، عدم توجه به ماهیت تعلیم و تربیت، موجب عدم بهره‌گیری از ظرفیت و جایگاه بایسته هر یک شده است. گاهی اوقات، با تمرکز و اهتمام بر یکی، از اهتمام و توجه به دیگری غفلت شده و احياناً به تفکیک و جدایی این دو ازم و در نتیجه بروز پیامدهای نامطلوب در روند رشد افراد و جامعه انسانی منجر شده است. در برخی مراکز نیز بر آموزش تمرکز شده و از پیامدهای ضمنی تربیتی آن غفلت شده است؛ یا به بهانه اهتمام به امر تربیت، از کیفیت آموزش کاسته شده است (بناری، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۷). این در حالی است که مشخصه جامعه سالم و توسعه‌یافته صرفاً داشتن موقعیت جغرافیایی خوب و معادن متنوع و منابع مالی نیست؛ بلکه جامعه سالم و توسعه‌یافته جامعه‌ای است که دارای نظام تعلیم و تربیت پویا، بانشاط، زنده، و مترقی است. چنین نظامی می‌تواند انسان‌های آزاد، مستقل، اخلاقی، و مبتکر بسازد که جامعه را به سامان مادی و تعالی معنوی برساند.

بنابراین، فراهم آمدن زمینه رشد و استكمال معنوی و باطنی آدمیان بیش از هر چیز مدیون نهاد تعلیم و تربیت است نه هیچ نهاد دیگر؛ زیرا در سایه تعلیم عقاید هستی‌شناختی صحیح و ارزش‌شناختی صحیح و طبق ارزش‌های پسندیده اخلاقی و حقوقی، می‌توان خداپرستی و استكمال معنوی انسان‌ها را گسترش داد و عمق بخشید (شاملی و دیگران، ۱۳۹۰: ۷۸).

سخن پایانی و نتیجه‌گیری

اقتصاد مقاومتی، به مثابه یک تدبیر بلندمدت و دارای چشم‌انداز گسترده، بر سرمایه‌های انسانی و ظرفیت‌های جوانان مستعد و نخبه کشور تأکید دارد؛ تا از طریق کاربست فکر بومی و ارزش‌های اسلامی-ایرانی، اقتصاد کشور را به سمت استقلال پایدار، بهره‌گیری مناسب از ظرفیت‌های ملی، و در نهایت رشد و تعالی اقتصادی سوق دهد. از آنجا که سرمایه‌های انسانی و نیروهای داخلی کشور تأثیر مستقیمی بر تحقق و اجرایی شدن اقتصاد مقاومتی دارند، توجه به آموزش و تربیت این نیروهای متعهد و جوان امری ضروری است. نهادهای آموزشی تأثیر مستقیمی بر عملکرد

اقتصادی کشور دارند و اجرایی شدن اقتصاد مقاومتی در جمهوری اسلامی ایران نیازمند کارآمدی و توانمندی نظام آموزشی کشور است. از طریق آموزش و تربیت نیروی انسانی، می‌توان افرادی کارآزموده، باتجربه، و کارآمد به جامعه تحویل داد و از این مسیر، مشارکت نیروی کار، افزایش بهره‌وری، درونی‌سازی ارزش‌های فرهنگی اقتصاد مقاومتی، و تلاش و کوشش مدبرانه جمعی را به ارمغان آورد. نهادهای آموزشی برای گفتمان‌سازی اقتصاد مقاومتی می‌توانند از راهکارهای تقویت ارزش‌های اقتصاد مقاومتی در سطح جامعه، دعوت عملی به سیاست‌های کلی جهاد اقتصادی، تهییج عواطف برای عمل به اصول و الزامات اقتصاد مقاومتی، برخورد محبت‌آمیز برای هویت‌سازی ارزش‌های حاکم بر اقتصاد مقاومتی، ارائه نمونه عینی به شهروندان، و تبلیغ ارزش‌ها و فرهنگ اقتصادی مرتبط با اقتصاد مقاومتی به زبان مخاطبان استفاده کنند؛ بنابراین، راهبرد سرمایه‌گذاری در آموزش نیروی انسانی یکی از رمزهای موفقیت اقتصاد مقاومتی خواهد بود.

برای موفقیت در فرایند تحقق اقتصاد مقاومتی، خیلی از نهادها، افراد، سازمان‌های محلی، و... دخیل هستند و هرکدام از آن‌ها، براساس رسالت و کارویژه‌هایشان، در پیاده‌سازی اقتصاد مقاومتی نقش دارند. در این میان، نهادهای آموزشی به طور اعم و آموزش عالی به طور اخص در سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی نقشی کلیدی دارند. آموزش عالی، با توجه به ظرفیت عمده‌ای که در ارتباط با نیروی انسانی تحصیل کرده و کارآمد دارد، می‌تواند نقش مهمی را در اقتصاد دانشی، تولید ملی، طراحی و اجرایی کردن نقشه راه بومی پیشرفت، و... داشته باشد. در این میان، می‌توان به برخی از مهم‌ترین رسالت‌های آموزش عالی در پیشبرد اقتصاد ملی و مقاوم اشاره کرد: تربیت نیروهای انسانی ماهر و متعهد، رشد دادن مهارت‌های فردی، انتقال فرهنگ‌های مبتنی بر اقتصاد مقاومتی و سیاست‌های کلی منطبق با آن، ایجاد همبستگی اجتماعی در راستای اجرایی کردن مؤلفه‌های مقاوم‌سازی اقتصاد، فراهم کردن عرصه‌های مختلف نوآوری برای تعالی جامعه و برون‌رفت از مشکلات، و... البته نظام آموزش عالی در این مسیر با چالش‌ها و نواقصی مواجه است که باید به برطرف کردن آن‌ها همت گماشت.

منابع

- اخترشهر، علی (۱۳۸۶): اسلام و توسعه، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- آشفته‌تهرانی، امیر (۱۳۹۰): جامعه‌شناسی جهان سوم، تهران، انتشارات پیام نور.
- آقایی، محمدرضا (۱۳۸۹): «آموزه‌های قرآن کریم و نقد نظریه دورکیم مبنای نظریه دین و همبستگی اجتماعی»، فصلنامه معرفت فرهنگی اجتماعی، سال اول، تابستان، شماره سوم.

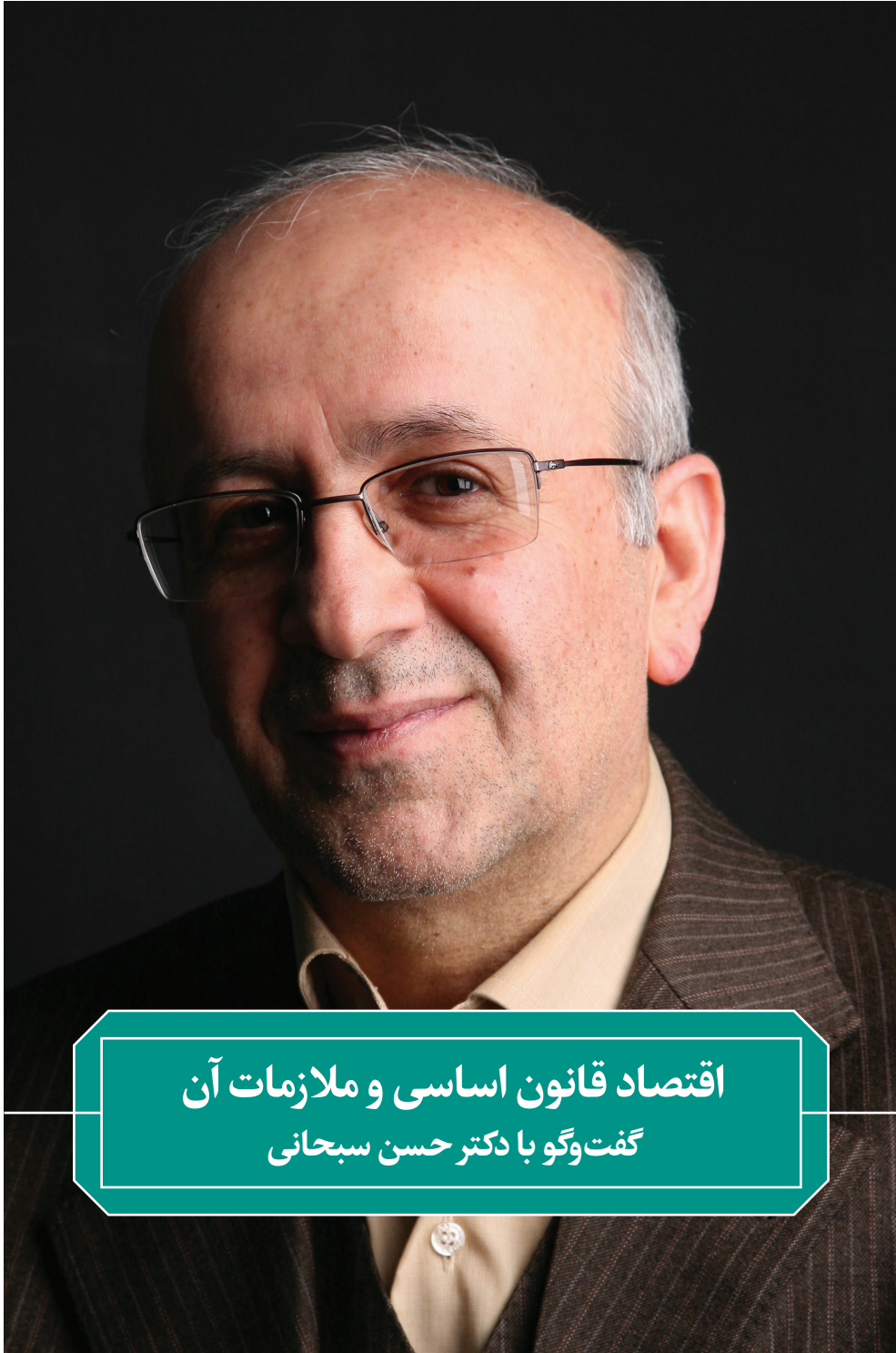
- امیرانتخابی، شهرو (۱۳۹۰): دانشگاه و مسائل فرهنگی، تهران، معاونت پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی، گروه پژوهش‌های مدیریت، آموزش و منابع انسانی مرکز تحقیقات استراتژیک.
- امیری، الهام و حمیدرضا آراسته (۱۳۹۱): «نقش دانشگاه‌ها در آموزش توسعه پایدار»، نشریه نشاء علم، سال دوم، خرداد، شماره دوم.
- برقندان، ابوالقاسم و دیگران (۱۳۸۹): «اثر سرمایه انسانی بر رشد اقتصادی در ایران»، فصلنامه مدل‌سازی اقتصادی، سال چهارم، زمستان، شماره ۱۲.
- بناری، علی‌همت (۱۳۹۰): «رابطه تعلیم و تربیت با تأکید بر دیدگاه اسلام»، فصلنامه اسلام و پژوهش‌های تربیتی، سال سوم، پائیز و زمستان، شماره ۲.
- بیرو، آلن (۱۳۸۰): فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، انتشارات کیهان.
- پروین، احسان و دیگران (۱۳۹۳): «ارائه مدل مفهومی رابطه بین کیفیت برون‌داد آموزش عالی و توسعه پایدار بر اساس رویکرد سیستمی»، فصلنامه پژوهش‌های رهبری و مدیریت آموزشی، سال اول، پائیز، شماره اول.
- تاونسند، جان و ژاک فاویه (۱۳۹۰): مهارت‌های زندگی: مهارت‌های توسعه خلاقیت و نوآوری، ترجمه علی دنیادیده، تهران، نشر اندیشه آریا.
- ثابتی، مریم و دیگران (۱۳۹۳): «نقش آموزش عالی در توسعه ملی»، مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال ششم، پائیز، شماره چهارم.
- جعفری، محمدحسن (۱۳۹۰): «جایگاه حوزه علمیه در سیاست‌گذاری فرهنگی در نظام جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه اسلام و پژوهش‌های مدیریتی، سال اول، تابستان، شماره اول.
- جمال خلیلیان اشکذری، محمد (۱۳۸۹): «مبانی مصرف جامعه اسلامی و راهکارهای اصلاح آن»، فصلنامه معرفت اقتصادی، سال دوم، بهار و تابستان، شماره دوم.
- جهانفر، محمد (۱۳۹۰): ویژگی‌های جمعیت‌شناسی ایران، تهران، انتشارات پیام نور.
- حاجی صادقی، عبدالله (۱۳۸۸): اصول الگوی مصرف اسلامی، قم، زمزم هدایت.
- حسینی بهشتی، سید محمد (۱۳۹۰): نقش آزادی در تربیت کودکان، تهران، نشر بقیعه.
- حسینی نیا، غلامحسین (۱۳۹۳): جزوه درسی آموزش و ترویج کارآفرینی. تهران، دانشکده کارآفرینی دانشگاه تهران.
- حقیق، فضل‌الله (۱۳۶۴): «نقش آموزش و پرورش در رشد اقتصادی کشور»، ماهنامه آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، دوره سی و هفتم، شماره ۱۹۱ و ۱۹۲.

- خسروی، علیرضا (۱۳۹۰): «نقش دانشگاه در همبستگی ملی از منظر امام خمینی (ره)»، مطالعات ملی، دوره دوازدهم، شماره ۱.
- خلیلیان، محمد جمال و دیگران (۱۳۹۲): «مبانی و معیارهای پیشرفت انسانی از دیدگاه اسلام»، فصلنامه معرفت اقتصادی، سال چهارم، بهار و تابستان، شماره ۸.
- دقیقی اصلی، علیرضا و دیگران (۱۳۹۲): «بررسی اثر هزینه های تحقیق و توسعه در بخش آموزش عالی بر رشد اقتصادی کشورهای اتحادیه اروپا»، فصلنامه علوم اقتصادی، دوره هفتم، تابستان، شماره ۲۴.
- دهشیری، محمدرضا و یوسف کشاورز (۱۳۹۳): آموزش و جهانی شدن، تهران، مرکز مطالعات ملی جهانی شدن.
- زهره کاشانی، علی اکبر (۱۳۸۸): «اصول تربیت دینی از منظر آیات و روایات»، فصلنامه اسلام و پژوهش های تربیتی، سال اول، پاییز و زمستان، شماره دوم.
- سبحانی نژاد، مهدی و عبدالله افشار (۱۳۸۹): «اصلاح الگوی مصرف با تأکید بر نقش آموزش در مدیریت مصرف انرژی»، فصلنامه معرفت فرهنگی و اجتماعی، سال اول، بهار، شماره دوم.
- سجادی، سید عبدالمجید (۱۳۸۶): «ضرورت آموزش: مهارت های زندگی در مدارس»، روزنامه رسالت، بیست و پنجم شهریور، شماره ۶۲۴۵.
- سمنگان، رضا و دیگران (۱۳۹۱): «ارزش ها و شیوه های شکوفاسازی آنها»، ماهنامه معرفت، سال بیست و یکم، آبان، شماره ۱۷۹.
- سوری، حجت (۱۳۸۷): «کارآفرینی و اشتغال در نظام آموزش عالی»، روزنامه مردم سالاری، بیست و هشتم خرداد، شماره ۱۸۲۴.
- شاملی، عباسعلی و دیگران (۱۳۹۰): «برنامه درسی، ابزاری برای نیل به تربیت اخلاقی»، فصلنامه اسلام و پژوهش های تربیتی، سال سوم، پاییز و زمستان، شماره ۲.
- شیخی، محمد حسین (۱۳۹۰): «عوامل مؤثر بر سلامت نظام اداری و رشد ارزش های اخلاقی در آن»، فصلنامه اسلام و پژوهش های مدیریتی، سال اول، پاییز، شماره دوم.
- صبوری خسروشاهی، حبیب و اسماعیل کاوسی (۱۳۹۱): «درآمدی بر تاریخچه جهانی شدن آموزش و پرورش در ایران و جهان»، در مدیریت، دانش و توسعه، گردآورنده اسماعیل کاوسی، تهران، مرکز مطالعات جهانی شدن.
- ضمیری، محمدرضا (۱۳۸۰): «تربیت و جامعه»، ماهنامه معرفت، شهریور، شماره ۴۵.

- طغیانی، مهدی و محمدهادی زاهدی وفا (۱۳۹۱): «امکان بهره‌گیری از آثار تمدن اسلامی در طراحی و تدوین الگوی اسلامی- ایرانی فرهنگ اقتصادی»، فصلنامه معرفت اقتصاد اسلامی، سال سوم، بهار و تابستان، شماره ششم.
- عظیمی، حسین (۱۳۸۳): ایران امروز در آینه مباحث توسعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- فوزی، یحیی و مسعود کریمی بیرانوند (۱۳۹۰): «نقش حکومت در تربیت: بررسی مقایسه‌ای دیدگاه افلاطون و امام خمینی (ره)»، فصلنامه اسلام و پژوهش‌های تربیتی، سال سوم، بهار و تابستان، شماره ۵.
- فیوضات، یحیی (۱۳۸۲): نقش دانشگاه در توسعه ملی و سه مقاله دیگر، تهران، ارسباران.
- کریمی مله، علی (۱۳۹۰): «تأملی نظری درباره نسبت آموزش عالی و همبستگی اجتماعی: مرور اجمالی تجربه مالزی»، فصلنامه مطالعات ملی، دوره دوازدهم، شماره یکم.
- کیا، محمد و نسرین احمدزاده (۱۳۸۶): «کارآفرینی و آموزش عالی»، فصلنامه رویش، سال پنجم، پائیز، شماره ۱۹.
- لشکری، محمد (۱۳۷۸): «نقش آموزش عالی در توسعه اقتصادی»، فصلنامه اطلاعات سیاسی- اقتصادی، مرداد و شهریور، شماره ۱۴۴-۱۴۳.
- مبینی، مهدی (۱۳۸۵): «نوآوری و نهاد آموزش»، حدیث زندگی، سال ششم، فروردین و اردیبهشت، شماره ۲۸.
- مجموعه بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۴.
- محمدی، علیرضا (۱۳۸۵): «نقش آموزش بر رشد اقتصادی»، فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۸۸.
- مداح، مجید (۱۳۸۷): «آموزش عالی، کارآفرینی، رشد اقتصادی: ارایه یک مدل نظری و تحلیل تجربی»، ماهنامه کار و جامعه، آبان، شماره ۱۰۱.
- مردوخ، بایزید (۱۳۶۸): «برداشتی از جایگاه آموزش در تکوین سرمایه انسانی در اقتصاد و صنعت ایران: نقش سرمایه انسانی در توسعه صنعتی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، مرداد و شهریور، شماره ۳۰.
- مرزبان، حسین (۱۳۸۹): «نقش بهداشت و آموزش در رشد اقتصادی برخی کشورهای در حال توسعه»، فصلنامه معرفت اقتصادی، سال اول، بهار، شماره ۱.
- مریجی، شمس الله و اسماعیل چراغی کوتیانی (۱۳۸۹): «تبیین جامعه شناختی مؤلفه‌های همبستگی اجتماعی در جامعه مهدوی»، فصلنامه مشرق موعود، سال چهارم، تابستان، شماره ۱۴.

- مزیدی، محمد و راضیه شیخ الاسلامی (۱۳۸۸): «مبانی وجودشناختی و انسان‌شناختی روش‌های تربیتی انسان از دیدگاه قرآن و سیره پیامبر اعظم (ص)»، فصلنامه اسلام و پژوهش‌های تربیتی، بهار و تابستان، شماره اول.
- مصباح، محمدتقی (۱۳۸۰): جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، بی‌جا، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطلبی، مسعود (۱۳۸۶): «بن‌مایه‌های همبستگی ملی در قانون اساسی»، ماهنامه زمانه، سال ششم، آذر، شماره ۶۳.
- مطلق، معصومه و ندا جعفری (۱۳۸۹): «بررسی پدیده جهانی شدن در عرصه آموزش و پرورش در عصر اطلاعات»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن، سال اول، زمستان، پیش شماره اول.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵): مجموعه یادداشت‌های استاد مطهری، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹): ده گفتار، تهران، انتشارات صدرا.
- معدن‌آرانی، عباس و محمدرضا سرکارآرانی (۱۳۹۲): آموزش و توسعه (مباحث نوین در اقتصاد آموزش)، تهران، نشر نی.
- مناف‌شرف‌آباد، کاظم و دیگران (۱۳۹۳): تربیت شهروند جهانی، تهران، مرکز مطالعات جهانی شدن.
- مور، ویلبرت (۱۳۸۱): تغییر اجتماعی، ترجمه پرویز صالحی، تهران، انتشارات سمت.
- موسوی‌نسب، سید محمدصادق (۱۳۹۰): «طراحی و تبیین الگوی عمومی تربیت دینی بزرگسالان در قرآن با تأکید بر وظایف مربی»، فصلنامه اسلام و پژوهش‌های تربیتی، سال سوم، پاییز و زمستان، شماره دوم.
- نوبخت، محمدباقر و علی اصغر صادقی (۱۳۸۷): بررسی نقش دانشگاه آزاد اسلامی در توسعه اقتصادی اجتماعی کشور، تهران، معاونت پژوهش‌های اقتصادی مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- هاشمیان، سید محمدحسین و عزیزالله خلیلی (۱۳۹۲): «جایگاه خدامحوری در سیاست‌گذاری عمومی»، فصلنامه اسلام و پژوهش‌های مدیریتی، سال دوم، بهار و تابستان، شماره ششم.
- هوشمند، محمود و دیگران (۱۳۹۲): «سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش و تأثیر آن بر رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه برگزیده»، فصلنامه آموزش عالی ایران، سال ششم، زمستان، شماره ۱.
- هیلگارد، ارنست و گوردن باور، (۱۳۷۱): نظریه‌های یادگیری، ترجمه محمدنقی براهنی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

- ویسی، رضا و حسین نازک تبار (۱۳۸۵): «تحلیلی بر جایگاه اقتصاد دانش محور در آموزش عالی و اشتغال (چالش ها، فرصت ها و چشم اندازها)»، مجموعه مقالات اولین کنگره علوم انسانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Salami, M and J. Siegfried (1999): "The state of economics education", American economic Review, 89(2).



اقتصاد قانون اساسی و ملازمات آن
گفت‌وگو با دکتر حسن سبحانی

فرهنگ اسلامی: بسم الله الرحمن الرحيم. اخیراً تهدیدات اقتصادی آمریکا علیه ملت ایران افزایش پیدا کرده و آمریکا اعلام کرده به محاصره اقتصادی شدیدتر علیه ایران دست خواهد زد. به نظر حضرت عالی، این تهدید می‌تواند به فرصت تبدیل شود؟ و اگر می‌تواند چه طور؟

دکتر سبحانی: من مجدداً از حُسن نظر مجله فرهنگ اسلامی تشکر می‌کنم. حقیقت این است که وقتی تهدیداتی طراحی و اعلام می‌شود، باید فرض را بر این گرفت که تهدیدات هدفمند است و می‌تواند مؤثر واقع شود. من شخصاً با این [ادعا] که گفته می‌شود تهدید یا تحریم‌هایی که اعمال می‌شود تأثیر نداشته موافق نیستم؛ چون این نظر می‌تواند نشانه‌ای باشد از اینکه ما مدعی باشیم دیگران کور و غیر هدفمند تحریم می‌کنند، در حالی که تجربه نشان داده که هدفمند تحریم می‌کنند. در اینکه این تحریم‌ها جدی است و می‌تواند آسیب‌رسان باشد، تردیدی وجود ندارد؛ منتها می‌توان راجع به اینکه کشور چه قدر می‌تواند از این تهدید که به وجود می‌آید استفاده کند، و آیا اصلاً می‌شود استفاده کرد یا نه بحث کرد.

اقتصاد ما از جانب تقاضا یک اقتصاد بزرگ است، اقتصاد ۸۰ میلیون نفری است و مردم برای هر چیزی تقاضا کنند شرایطش به‌گونه‌ای است که مقرون به صرفه است کسانی به دنبال تولید آن کالایی که تقاضا شده بروند؛ یعنی اقتصاد کوچکی نیست. از طرفی، کشور امکانات هم خیلی زیاد دارد و معمولاً تهدیدهای این‌چنینی به راحتی آن را از پا در نمی‌آورد (اما نه اینکه نتواند به آن لطمه بزند). بنابراین، تحریم به صورت بالقوه قابلیت تبدیل به فرصت را دارد.

متأسفانه شرایط ما به صورت بالفعل شرایط خاصی است که آمادگی ما به سمت فرصت‌سازی کم شده است. شما در نظر بگیرید که تحریم دهه ۸۰ شمسی می‌توانست به فرصت بهتری تبدیل شود تا آنچه که الآن هست، چون اقتصاد ملی در این فاصله تضعیف شده است. تولید سرانه ما، به طور واقعی، سال‌هاست که تغییری ندارد و چون جمعیت ما زیاد شده، به این معناست که فقر بیشتر شده. فقر هم، چون قدرت اقتصادی توده‌های ضعیف و متوسط را که مخاطبان آن تحریم هستند خیلی پایین می‌آورد، به طور منطقی شرایط را برای تبدیل شدن به فرصت بدتر می‌کند؛ مگر اینکه معجزاتی رخ دهد. منطق کار این است. شرایط به‌گونه‌ای است که به خصوص پشتیبانان انقلاب اسلامی خیلی تحت فشار هستند؛ هر قدر هم دلشان بخواهد که تهدید را به فرصت تبدیل کنند، به هر حال خواستن یک مسئله است و توانستن یک مسئله دیگر. گاهی ابزار کار در اختیارشان نیست. من فکر می‌کنم بشود تهدیدات را به فرصت‌های بالقوه تبدیل کرد، منتها شرایط نسبت به دهه گذشته ضعیف‌تر است.

فرهنگ اسلامی؛ از حرف‌های شما این طور فهمیدم که اثر سوء این تحریم‌ها بیشتر بر اقشار متوسط به پایین است. شعار این انقلاب حمایت از مستضعفان بود و امروز هم قاعدتاً باید باشد. در حقیقت، اقشاری که از این انقلاب بیشتر حمایت کردند که همان اقشار متوسط به پایین بودند از این تحریم‌ها آسیب می‌بینند و این تحریم‌ها، طبق تحلیلی که حضرت‌عالی ارائه فرمودید، همین اقشار را - یعنی بدنه اجتماعی که بالقوه طرفدار انقلاب اسلامی هستند را - هدف می‌گیرد. اینجا دو مسئله پیش می‌آید: یک مسئله این است که به تدریج گرایش‌های آرمانی این اقشار در مقابل نیازهای زیستی آن‌ها قرار می‌گیرد. در حقیقت، آمریکا و همین طور غرب دارند گلوی نیازهای زیستی اقشار متوسط به پایین را در مشت خود می‌گیرند و فشار می‌دهند؛ در حالی که در سینه این اقشار دلی است که برای شعارهای اولیه انقلاب می‌تپد. به این ترتیب، در حقیقت

آمریکا دارد طرفداران این انقلاب را هدف قرار می‌دهد و آن‌ها را ضعیف می‌کند تا مگر آن‌ها از آرمان‌هایشان دست بکشند. این یک کشمکش است. به نظر شما، دولت در چنین شرایطی باید چه نوع سیاست‌هایی را در نظر بگیرد تا به نیازهای زیستی اقشار متوسط به پایین بیش از این آسیبی وارد نشود (چون این امر برای دولت یک امر حیاتی است، یعنی مسئله‌ای است که با می‌تواند امکان بقای نظام در تماس باشد)؟

**حامیان اصلی انقلاب
اسلامی - یعنی توده‌های
ضعیف و متوسط -
مخاطبان اصلی تحریم
هستند.**

دکتر سبحانی: بهتر است دولت را در این مفهومی که می‌فرمایید از government به معنای state تسری دهید؛ چون انصافاً آنچه که در مجلس می‌گذرد به نحوی مکمل یا مؤید آن چیزی است که در دولت است، بخشی از این مسئله با قوه قضائیه سرو کار پیدا می‌کند، و بخش‌هایی هم از طریق سیاست‌های رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام اثرگذار می‌شود، یعنی سیاست‌هایی ابلاغ می‌شود که دولت و مجلس و قوه قضائیه باید آن‌ها را اجرا کنند. همه این‌ها ساخت و شرایط اقتصادی را رقم می‌زند. من جزو کسانی نیستم که فکر کنم این مسائل به دولت (به معنای قوه مجریه) برمی‌گردد. حتی بعضی‌ها از دولت به سایر قوا تسری می‌دهند ولی سیاست‌هایی که از ناحیه رهبری ابلاغ می‌شود را جدا می‌گیرند، و یکی را تحت عنوان نظام و یکی را تحت عنوان دولت نام‌گذاری می‌کنند. تصور من این است که همه این‌ها به طور خیلی مؤثر بر یکدیگر اثرگذارند و لذا باید به سیاست‌های حکومت به معنای واقعی توجه کرد. متأسفانه، در خیلی کوتاه مدت شاید نتوانیم کار قابل اعتنایی کنیم.

ما یک سیستم سیاسی متفاوت با آنچه که در دنیای امروز مطرح است مطرح کردیم که انصافاً بحق و مبتنی بر فطرت آدم‌ها و دین اسلام است. همه نه تنها از آن دفاع می‌کنیم که به آن افتخار هم می‌کنیم. به هر حال، سیستمی است که در مقابل استکبار ایستاده و استکبارستیزی کرده و می‌خواهد از خودش و از دیگران دفاع کند. این سیستم سیاسی منطقاً یک سیستم اقتصادی پشتیبان لازم داشت تا بتواند از منازل و مقاصد اقتصادی که انقلاب را به خاطر اختلاف رویکردش با رویکرد جهانی دچار مشکل می‌کند پشتیبانی کند. تجربه تاریخی ما (تجربه تاریخی انقلاب اسلامی) نشان می‌دهد بعد از اینکه از جنگ فارغ شدیم، یک نظام اقتصادی متوجه این نظام



آمریکا می‌کوشد گرایش آرمانی مردم ایران را در مقابل نیازهای زیستی آنان قرار دهد.

سیاسی طراحی نکردیم. حداقل می‌توانست نظام اقتصادی قانون اساسی باشد که دیگر محل اختلاف نبود و محل وفاق درصد بالایی از جمعیت هم بود. نه تنها طراحی نکردیم، بلکه وضعیت گذشته نظام اقتصادی ایران را که یک شبه سرمایه‌داری نفتی بود انتخاب کردیم و به عنوان نظام اقتصادی پیش بردیم.

البته در اواخر دهه ۸۰ میلادی در دنیا مؤسسات بین‌المللی - مثل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و خزانه‌داری آمریکا - توصیه‌هایی را برای توسعه یافتگی به کشورهای در حال توسعه ارائه می‌کردند. الآن که شما بررسی می‌کنید، می‌بینید آنچه که در ایران بعد از جنگ در اقتصاد به کار گرفته شد با همان سیاست‌های مؤسسات بین‌المللی تشابه و در مواردی یکسانی دارد. ما به دلایلی می‌گوییم که اصلاً مسئولان اقتصادی کشور آن سیاست‌ها را اقتباس نکردند، ولی آنچه که در اینجا اجرا شده مثل آن‌هاست حتی اگر اقتباس نکرده باشند. البته برداشت من این است که اقتباس کردیم.

بنابراین، اینکه ما به لحاظ اقتصادی یک نظام متفاوت را طراحی می‌کردیم و این نظام کار می‌کرد و نکات مثبت و منفی ناشی از اجرای خودش را برای ما می‌آورد، چنین چیزی اتفاق نیفتاد؛ بلکه برعکس، در ابعاد اقتصادی یک نظام مبتنی بر اصالت سود و



**سیستم سیاسی ایران که
در مقابل استکبار جهانی
ایستاده است منطقاً به یک
سیستم اقتصادی پشتیبان
احتیاج دارد.**

اصالت فرد را انتخاب کردیم و به رغم انتقال قدرت در دولت‌های مختلف این سیاست را به صورت مشابه به پیش بردیم؛ به نحوی که به نظر من هیچ تفاوتی بین نظام اقتصادی انتخاب شده در دولت سازندگی با دولت اصلاحات با دولت عدالت و مهرورزی با دولت اعتدال و امید وجود ندارد. تنها تفاوتی که وجود دارد این است که درجه تعمیق این سیاست‌ها از کم به زیاد تبدیل شده. به عبارت دیگر، مثلاً در دوره سازندگی شرایط برای پیاده شدن این سیاست‌ها کم بود، ولی چون به تدریج شروع به اجرای آن کردند در دولت‌های بعدی این شرایط فراهم شد و بذری که پاشیده شد الآن به نهالی تبدیل



شده که بر اقتصاد ایران سایه افکنده است. محصول این نظام اقتصادی را اقتصاد فعلی ایران گزارش می‌کند: اقتصادی که رکود در آن عمیق است؛ نرخ بهره پول [که اینجا به آن سود می‌گویند] بسیار بالاست به نحوی که اجازه نمی‌دهد از رکود خارج شود، و هیچ انگیزه‌ای برای کار به مردم نمی‌دهد به خاطر اینکه بازدهی نرخ سود به راحتی از هر فعالیتی بیشتر است؛ ناامیدی وجود دارد؛ بحران بیکاری فارغ التحصیلان دانشگاهی وجود دارد؛ بهره‌وری بسیار پایین است؛ و قس علی‌هذا.

بنابراین، نظام سیاسی بالا آمده و برای خود پُر کشیده و نظام اقتصادی در کنارش رشد کرده که نتیجه این نظام اقتصادی با شاخص‌هایی که هست تشدید بحران‌های زندگی مردمان متوسط به پایین است. درست است که اقشار خیلی کمی از انقلابیون دیروز با سوء استفاده از فرصت‌ها

امروز به سرمایه‌داران بزرگ تبدیل شدند، ولی این حالت عمومی توده مردم نیست. امروز شما در خانوارهای مختلف آرامش کم می‌بینید. مردمی هستند که مدام تلاش می‌کنند، چند شغله هستند [اگر شغلی پیدا شود]، منتها با آدم‌های تحصیل کرده سربازی رفته بیکار به عنوان بچه هایشان مواجه هستند؛ با دختران و پسرانی که متوسط سن ازدواج را گذرانده‌اند و نتوانستند ازدواج کنند یا نمی‌توانند ازدواج کنند و با مسائل اجتماعی متأثر از این مقوله که ذکرش رفت درگیرند.

به نظر می‌آید که این نظام اقتصادی و نتایج آن نمی‌تواند آرمان‌های نظام سیاسی را پشتیبانی کند، چون بنیان‌های ذهنی مردمی که از آن نظام سیاسی پشتیبانی می‌کردند را حداقل به مسائل دیگر مشغول کرده است، حداقل این است که مردم درگیر مسائل خودشان هستند. حالا در این راستا، در مواردی برای اینکه اتفاقاتی بیفتد مثلاً ممکن است از مقوله‌ای مثل اقتصاد مقاومتی صحبت شود. اقتصاد مقاومتی قاعدتاً از این عرض من حکایت دارد، یعنی جامعه از این راه‌ها مقاومت کند. این مقاومت در برابر حمله‌ای است که قاعدتاً به نظام سیاسی دارد می‌شود، منتها صحنه جنگ آن در عرصه‌های اقتصادی است. یا مثلاً طرح حمایت از کالای ایرانی یا موارد دیگر نشان می‌دهد که بین رویکرد نظام سیاسی و پیشرفت‌های آن با رویکرد نظام اقتصادی ناهماهنگی وجود داشته است.

اینکه عرض می‌کنم در خیلی کوتاه مدت نمی‌شود کار کرد به خاطر این است که درختی که ۳۰ سال پرو بال گرفته را به راحتی نمی‌توانیم به درخت دیگری تبدیل کنیم؛ ولی چون به استمرار حرکت انقلاب امیدوار هستیم، فکر می‌کنیم اگر جهت‌گیری را عوض کنیم بالاخره ۱۰ سال آینده جواب می‌دهد. من فکر می‌کنم راهکار آن از طرف دولت (به معنی اعم قضیه) و اکاوی علل تامة‌ای است که نظام اقتصادی امروز را به وجود آورده است. اگر نظام اقتصادی بخواهد پشتیبان نظام سیاسی باشد، باید با مهندسی معکوس برگردیم و آن علل موجب را تغییر دهیم تا بتوانیم یک نظام اقتصادی متناسب با نظام سیاسی و حداقل منطبق بر نظام اقتصادی قانون اساسی درست کنیم. البته این کار خیلی زحمت دارد، افرادی می‌خواهد که به این قضیه باور داشته باشند؛ چون ۳۰ سال حاکمیت نظام اقتصادی یک نسلی را پرورش داده که در مواردی ارزش‌های نظام اقتصادی پشتیبان را هم نمی‌دانند چیست، چون برای آن‌ها مطرح نبوده است.

فرهنگ اسلامی: فرمودید درختی ۳۰ سال است کاشته شده و تنومند شده، ولی تصویری که در ذهن من ایجاد شد این است که ماشین اقتصاد در یک سراسیمگی قرار گرفته که شتاب دارد. همان‌طور که فرمودید در دولت سازندگی سرعتش کمتر بود، در دولت اصلاحات بیشتر شد، در

دولت عدالت باز همان جهت‌گیری‌ها حفظ شد، در دولت اعتدال و امید هم آن شتاب کاهش پیدا نکرد بلکه افزایش پیدا کرد. سرعتِ سرعت افزایش پیدا کرده است، چون شتابِ سرعتِ سرعت است. ما داریم با سرعت روزافزون به این سمت می‌رویم.

در ضمنِ فرمایش خود به اقتصاد قانون اساسی اشاره کردید، این واقعاً جای مطالعه دارد. در قانون اساسی یک نظام سیاسی طراحی شده که استکبارستیز است، مبتنی بر عدالت است، شعار آن عدالت جهانی است، و بر همین اساس بحث امامت و ولایت فقیه را مطرح می‌کند. بعد یک اقتصاد هم در قانون اساسی در نظر گرفته شده که بیش از اقتصادی که امروز هست می‌تواند پشتیبان آن نظام سیاسی باشد. در اقتصادی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده، تجارت خارجی در دست دولت است، بانک‌ها هم دولتی هستند. این دو ابزار خیلی بزرگ برای مقاومت

در برابر نهادهای بین‌المللی و فشار قدرت‌های خارجی از طریق اقتصاد بر کشور است. بعد از پایان جنگ، رویکردی که در اقتصاد در پیش گرفتیم در حقیقت در جهت مقابله با اقتصاد قانون اساسی بود. کسانی که این رویکرد جدید را در پیش گرفتند دلایلی داشتند؛ ولی صرف نظر از دلایل تئوریک که طرفداران این رویکرد جدید مطرح می‌کنند (از جمله: ناکارآمدی مدیریت دولتی، ضرورت وجود بازار آزاد، رقابت، درهای باز اقتصادی، استفاده از تجربیات جهانی، پیوند با اقتصاد جهانی، و تعامل با اقتصاد جهانی)، دلایل دیگری هم وجود داشت که این رویکرد را در کشور ما ایجاب می‌کرد. یک دلیل آن سیاست‌های اقتصادی غرب در مقابل ایران بود. خود

**ایران پس از پایان جنگ
عملاً توصیه‌های اقتصادی
صندوق بین‌المللی پول،
بانک جهانی، و... را
به کار گرفته و یک نظام
اقتصادی مبتنی بر اصالت
فرد را انتخاب کرده است.**

تولید کالا با ۱۰۰ درصد اتوماسیون برای بازار جهانی و سوق دادن این کالاها به سمت بازارهای ایرانی از طرق مختلف، طوری که تولید داخلی که با تکنولوژی بیشتر کارگربر تولید می‌شد، سبب می‌شد اقتصادی که به تعبیر حضرت‌عالی ۸۰ میلیون مصرف‌کننده دارد نتواند در مقابل کالایی که برای یک بازار هشت میلیاردی، آن هم با درجه اتوماسیون بالا، تولید می‌شود رقابت کند. این یک فشار به اقتصاد ایران وارد می‌کند.

گذشته از آن، نخبگان جدید بعد از جنگ وارد گفت‌وگو و تعامل و حضور در عرصه سیاست جهانی شدند و با نخبگان جهانی در تعامل قرار گرفتند، در حالی که دیگر صدای طبل‌های جنگ خاموش شده بود و دیگر این احساس در آن‌ها وجود نداشت که عده‌ای دارند در جبهه‌ها کشته می‌شوند. ما نباید به فکر مسائل ثانویه خودمان باشیم. یک تغییر رویکرد و نگرش در بعضی از نخبگان به

وجود آمد. بدون اینکه اسم ببریم، واقعاً برای نخبگان جدید، نخبگانی که از تیپ و بدنه انقلاب بودند، بحث توسعه به معنی مادی آن که در غرب تجربه شده به وجود آمد. این هم عاملی بود که بر ما فشار می‌آورد. اضافه بر آن، حوادثی که در روسیه و چین رخ داد، سفر نیکسون به چین و بعد اقتصاد درهای باز و بعد تبدیل شدن چین به عرصه تولید برای سرمایه‌داری جهانی در یک مقیاس وسیع، و بعد تحولات شوروی و گذار از مارکسیسم به ناسیونالیسم و به تعبیری بخشی از بدنه نظام سرمایه‌داری غرب شدن روسیه، همه این فشارها به ما وارد شد؛ طوری که همین الآن اگر بخواهیم منصفانه نگاه کنیم، می‌بینیم تجربه‌هایی به وجود آمده است. چه این تجربه‌ها را



بین رویکرد نظام سیاسی ایران و پیشرفت‌های آن با رویکرد نظام اقتصادی ناهماهنگی وجود داشته است.

یکسره باطل بدانیم و چه این تجربه‌ها را از نظر تئوری درست ولی از نظر عمل دچار خطا ببینیم، در هر حال، فکر می‌کنم اگر باز به شرایط ۱۳۶۸ به بعد برگردیم و شرایط بین‌المللی هم این باشد، ظاهراً این مسیر در مقابل قرار خواهد گرفت.

ما چگونه می‌توانیم از این وضعیت درس بگیریم؟ آیا ما می‌توانیم به طور جدی بحثی را به عنوان اقتصاد قانون اساسی پیش بکشیم که می‌تواند متمم و مکمل نظام سیاسی‌ای باشد که نظام

سیاسی حاکم بر جهان امروز را قبول ندارد، یعنی رسماً می‌گوید اسرائیل باید از بین برود؟ اسرائیل می‌خی است که این نظام جهانی در مرکز جزیره جهانی بر تابوت آزادی ملت‌ها کوبیده و رسماً می‌گوید نظام‌های وابسته به غرب در منطقه خاورمیانه باید جای خودشان را به نظام‌های وابسته به مردم بدهند. این رویکرد نظام سیاسی ماست، اما رویکرد اقتصادی نظام اقتصادی ما یک رویکرد دیگر است و با این سیاست تناسب ندارد. آیا وقت آن رسیده که بحث نظام اقتصادی قانون اساسی به عنوان مکمل نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران مطرح شود و ببینیم آیا سیاست‌های اجرایی که برای آن نظام اقتصادی در پیش گرفتیم کم و کاستی داشته یا نداشته؟ آیا در این سیاست‌های اجرایی باید تجدید نظر شود یا نه؟ آیا باید همین مسیر را ادامه دهیم؟ اگر همین مسیر را ادامه دهیم به کجا می‌رسیم، اگر تجدید نظر کنیم چه راه‌هایی در مقابل ما هست؟ نظر شما چیست؟



اقتصاد قانون اساسی می‌تواند متمم و مکمل و پشتیبان جمهوری اسلامی ایران باشد.

دکتر سبحانی: تحلیل حضرت‌عالی برای ورود به این مقوله خیلی کمک می‌کند. من از اقتصاد قانون اساسی اقتصاد دولتی استنباط نمی‌کنم؛ برخلاف آنچه دیگران می‌گویند که خبرگانی که قانون اساسی را تبیین کردند، تحت فضایی که سوسیالیسم پُررنگ بود و بعضی‌ها در اینجا شعارهای سوسیالیستی می‌دادند، قانون اساسی را با آن رنگ و لعاب نوشتند، این را یک اتهام بیشتر نمی‌دانم؛ به خاطر اینکه شاید بالغ بر ۶۰ مجتهد تراز اول در آن مجلس بودند که به اسلام آشنایی داشتند و قاعدتاً نباید گفت مجتهدان تراز اولی که



بیش از ۸۰ تا ۸۵ درصد اعضای مجلس خبرگان را تشکیل می‌دادند اصولی را نوشتند که آن اصول سوسیالیستی بوده است. شاید بتوان گفت برخی از رویکردهای اسلامی را سوسیالیست‌ها هم با واژها و الفاظ خودشان حمایت کردند، ولی اینکه این از سوسیالیست‌ها گرفته شد واقعاً بی‌مهری نسبت به تدوین‌کنندگان قانون اساسی است.

متأسفانه این مسئله مطرح شد و بعد هر موقع از اقتصاد قانون اساسی صحبت شد، عده‌ای آن را طرفداری از اقتصاد دولتی تلقی کردند؛ در حالی که این شبهه باید خیلی سال‌ها قبل در اقتصاد ایران رفع می‌شد. وقتی سیاست‌های اقتصادی در دهه ۸۰ شمسی در ایران طراحی و ابلاغ شد هم کسانی این سیاست‌ها را از این جهت موجه می‌دیدند که می‌گفتند این اقتصاد ایران را از دولتی شدن بیرون می‌آورد. بنده همان موقع هم می‌گفتم کسانی که این را می‌گویند

متوجه اقتصاد قانون اساسی نیستند. ببینید، در اصل ۴۴ قانون اساسی، یک نظام اقتصادی معرفی شده که سه بخش خصوصی و دولتی و تعاونی دارد، و بعد برای هر بخش یک حیطه مالکیت تعریف شده است. آنچه که در اینجا خیلی محل بحث بود و هست این بود که می گفتند اقتصاد ایران دولتی است. بخش دولتی این اقتصاد می گوید «شامل صنایع بزرگ». من این بند را می خوانم، مهم است، ثبت تاریخی آن هم مهم است: صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سد، شبکه های آبرسانی، رادیو تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتی رانی، راه و راه آهن، و مانند این ها به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.

همه آن هایی که با فقه اسلامی آشنایی دارند می دانند که بین مالکیت عمومی و مالکیت دولتی تفاوت هست. در حالی که اینجا این طور تلقی می شد که این ها در مالکیت دولت است. اینکه مالکیت عمومی چیست که با مالکیت دولتی تفاوت می کند و چه طور می شود که یک مالکیت عمومی شکل بگیرد که تصدی آن در اختیار دولت باشد یک بحث مغفول در این اقتصاد در زمان جنگ و بعد از جنگ است. متأسفانه، در مذاکرات [جلسه علنی] مجلس خبرگان هم هیچ بحثی راجع به این نوع مالکیت عمومی وجود ندارد. من بعید می دانم در مذاکرات کمیسیون ها هم [که البته دسترسی به آن زیاد نبوده] از این مسئله زیاد بحث شده باشد، چون اصلاً به نظرم آید یک امر جا افتاده ای بوده که مالکیت آن عمومی و در اختیار دولت باشد. مالکیت عمومی اعم از مالکیت دولتی است و می تواند برای خود یک ساختاری بگیرد، منتهی قدرت تصمیم گیری و مدیریتش را به دولت می دهد؛ لزوماً هم ۵۰ به علاوه یک درصد نیست، چون در مواردی دولت با داشتن سهام ممتاز اختیاراتی دارد؛ ممکن است سهمش از مالکیت ۲۵ درصد باشد، ولی با سهام ممتازی که دارد در تعیین هیئت مدیره نقش مهمی داشته باشد.

می خواهم بگویم این ها مواردی است که در قانون اساسی مطرح بوده و ما همه این ها را معادل مالکیت دولتی گرفتیم. وقتی از اقتصاد قانون اساسی دفاع می شود، بعضی ها این را دفاع از اقتصاد دولتی می دانند. این یک نکته. از اقتصاد قانون اساسی، تحت الشعاع همان تفکراتی که در جهان وجود داشت و حضرت عالی هم برخی از آن ها را برشمردید، بازخوانی غلطی صورت گرفت. نکته دوم هم که خیلی مهم است این است که اگر مصادیقی که اینجا ذکر کرده در نظر بگیرید، می بینید بخش عمده این ها زیربناست. راه و راه آهن و کشتی و هواپیما زیربنای اقتصاد هستند که معمولاً دولت ها این ها را درست می کنند تا بخش خصوصی با استفاده از این زیربناها بتواند کار تولیدی کند. خیلی کم انتظار هست که با بنیه اقتصادی مردمی که اینجا زندگی می کنند بخش خصوصی بیاید راه آهن بکشد. یا فرض بفرمایید پست و تلگراف و تلفن زیربناست، ارتباطات

را شکل می‌دهد تا از این طریق بخش خصوصی تولید کالا و خدمات کند. صنایع و معادن و بانکداری و بیمه می‌ماند که این‌ها را هم قانون باید تعریف کند، چون در ذیل اصل ۴۴ می‌گوید تفسیر ضوابط و قلمرو و شرایط هر سه بخش را قانون معین می‌کند.

اگر یک موقع تعریف می‌کردند که صنایع بزرگ صناعی است که فولادش یک میلیون تن در سال تولید کند، ۱۰ سال بعد می‌شد تعریف کرد فناوری‌ها عوض شده، حالا قانون‌گذاری می‌کنیم که صنعت بزرگ هشت میلیون تن تولید کند؛ یعنی قانون طوری بود که انعطاف‌های خود را داشت. می‌خواهم عرض بکنم قطعاً به قانون اساسی بی‌مهری شد و فهم نشد که این مالکیت، مالکیت دولتی نیست، مالکیت عمومی است. ما باید تلاش می‌کردیم که مالکیت عمومی را تبیین کنیم که یعنی چه و «تصدی آن در اختیار دولت» به چه معناست.



بنابراین، من از اقتصاد دولتی دفاع نمی‌کنم، از اقتصادی که در قانون اساسی هست دفاع می‌کنم؛ منتها خیلی فراتر از اصل ۴۴ است. همین بخش اصل ۴۳ که می‌گوید برای ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد، با حفظ آزادی او، اقتصاد ایران باید این ضوابط را داشته باشد (مثلاً تأمین نیازهای اساسی، مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت و درمان) نمی‌گوید دولت، می‌گوید اقتصاد را باید به نحوی طراحی کنید که برآیند آن این باشد که نیازهای اساسی مردم تأمین شود. از همه مهم‌تر، قرار دادن وسایل کار در اختیار کسانی که قادر به کارند ولی وسیله کار ندارند از راه وام بدون بهره. الان هیچ رد پایی از این در اقتصاد ایران وجود



ندارد؛ به نحوی که هم دولت خیلی بزرگ نشود به صورت کارفرمای مطلق درنیاید و هم مردم وضعشان بهتر از این باشد، یا مثلاً برنامه‌ریزی به نحوی که هر کس با یک شغل بتواند تأمین باشد و فرصت برای مشارکت‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مذهبی داشته باشد.

یا مثلاً اصل ۴۹. به هر حال، ثروت‌های حاصل از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوء استفاده از موقوفات، مقاطعه‌کاری‌ها، معاملات، فروش زمین موات، این‌ها غیر مشروع است و باید قانون این‌ها را بگیرد و به صاحبش رد کند؛ و مباحث دیگری که وجود دارد.

در حقیقت یک سیستم و یک مجموعه اصول در فصل اقتصاد و امور مالی قانون اساسی هست و این سیستم با تحولاتی که در دنیای امروز رخ داده منافاتی ندارد. این سیستم به آدم‌ها اجازه می‌دهد کار کنند و تولید کنند. آنچه که در اقتصاد برای ما مسئله اصلی است کار و تولید یک

کشور است. وقتی کار شد، تولید داشت، قدرت پول ملی حفظ می‌شود، مردم شاغل هستند، می‌توانند از دسترنج خودشان زندگی خودشان را بگذرانند و عزت داشته باشند. جاهای دیگر هم همین اتفاق افتاد؛ مثلاً، در چین، بعد از اینکه چندین دهه از روش سوسیالیستی زیربناها و مبانی اقتصاد چین را محکم کردند، وارد اقتصاد بازار شدند و شکست نخوردند و حالا می‌شود یک بررسی تطبیقی بین آن در جای خودش صورت بگیرد.

عرض من این است که اقتصاد قانون اساسی یک اقتصاد دولتی نیست، اقتصادی است که نهادهای شرعی اقتصادی را لازم‌الرعا می‌کند؛ جهت‌گیری حمایتش از توده‌های مردم، امکان



طبق قانون اساسی، صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سد، شبکه‌های آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتی‌رانی، و راه‌آهن به صورت مالکیت عمومی در اختیار دولت است.

تشکیل خانواده، و امکان ایجاد اشتغال است. ما هم آن را تعطیل کردیم و هم سراغ چیزهایی رفتیم که نتوانست جایگزین آن شود. من فکر می‌کنم که این قانون اساسی در بُعد اقتصادی قابل دفاع است. البته شاید در مواردی، به دلیل همان تغییرات اساسی که در جغرافیای سیاسی دنیا رخ داد، مثل نظام سیاسی انعطاف‌هایی در سیاست‌های نظام اقتصادی لازم باشد. اقل آن بررسی و تجدید نظر است؛ حداکثر ممکن است به این نتیجه برسد که همین راهی که

داریم می‌رویم درست است، ولی حداقل اطمینان پیدا کنیم در قبال تغییراتی که شده داریم بررسی‌هایی صورت می‌دهیم و همان روشی که آمدیم درست است. این هم اینجا تعطیل است. من واقعاً به جد معتقدم که در برخی از موارد کلان این‌طوری به نحوی از اینکه نظر مردم چیست هم اطلاع پیدا کنیم. انصافاً وقتی دولت، نماینده‌ها، و دیگران می‌گویند «مردم ایران این را می‌خواهند»، از کجا متوجه می‌شوند مردم ایران می‌خواهند؟ نظرسنجی‌های خیلی فنی داریم؟ فراندوم داریم؟ به نام مردم صحبت کردن و تصمیم‌گیری کردن می‌تواند محل بحث باشد.

فرهنگ اسلامی: در تأیید فرمایش شما و نکته‌ای که شما در مورد تجربه چین فرمودید، چین کشوری بود که رسماً در بلوک شرق و بلوک سوسیالیستی تعریف شده بود. مائو رویکردهای ویژه خودش را هم داشت طوری که مائوئیسم در مقابل کمپ روسیه مطرح شد. از طرف دیگر، به خود کشورهای سرمایه‌داری غربی که مراجعه کنیم، می‌بینیم که آن‌ها همان تجربه‌ای را داشتند که حضرت‌عالی به آن اشاره فرمودید. در آنجا زیرساخت‌ها دولتی است. کشور انگلستان مادر همه تحولات دنیای مدرن است و بقیه کشورها - اعم از کشورهایی که در اروپا یا خارج اروپا هستند - از آن الگو گرفتند و همه به شکلی وامدار تجربه انگلستان هستند.

بین مالکیت عمومی و مالکیت دولتی تفاوت وجود دارد.

تا آن اندازه که من دیدم، حداقل در انگلستان مردم در حمایت دولت هستند و زیرساخت‌هایی که اشاره فرمودید در آنجا دولتی است؛ مثلاً، آموزش کاملاً دولتی است و از کسی از شهروندان خودشان چیزی برای آموزش ابتدایی و متوسطه نمی‌گیرند. [دانشجویان خارجی حسابشان جداست]. در مورد آموزش‌های دانشگاهی هم اگر شهریه‌ای گرفته می‌شود با تناسب و در نظر گرفتن درآمد خانواده است. ممکن است خانواده‌ای به دلیل درآمد و مخارجش برای دانشجویانش هم شهریه پرداخت نکند. همین‌طور، بهداشت و درمان کاملاً در اختیار دولت است. مردم هم در آموزش و پرورش و هم در بهداشت و درمان کاملاً دولتی استفاده می‌کنند. در بحث مسکن، اگر کسی قادر نباشد مسکن خودش را تأمین کند به او خدمات می‌دهند و یک مسکن حداقلی در اختیارش قرار می‌دهند که به آن Council House می‌گویند. همین‌طور در مورد اشتغال، اگر کسی نتوانست شغلی به دست بیاورد، دولت به او شغل یا حقوق بیکاری می‌دهد. بنابراین، در آنجا یک اقتصاد دولتی وجود دارد که از کف نیازهای مردم حمایت

می‌کند. سقفش اقتصاد بازار است که با پشتکارش، استعدادش، امکاناتش بتواند وارد بازار رقابت شود و کسب و کار داشته باشد. اغلب هم در مقیاس جهانی تولید درآمد می‌کنند و در مقیاس ملی خرج می‌کنند؛ در نتیجه، می‌توانند آنجا را خیلی رونق دهند. این طور نیست که اقشار وسیعی از مردم کاملاًرها باشند و هر کس که پول ندارد اگر بیماری صعب‌العلاج گرفت بمیرد، هر کس که پول ندارد بچه‌اش را مدرسه بگذارد بی‌سواد باشد، هر کس که پول ندارد خانه‌ای تهیه کند برود چادر بزند. مردم در این کشورها به خود وانهاده نشده‌اند. یک دولت قدرتمند و نیرومند وجود دارد که دقیقاً دارد مدیریت می‌کند.

در ایران دولت بد فهمیده شد. شاید غرب در این بدفهمی سود داشت که دولت در ایران درست فهمیده نشود. دولتی که بعد از انقلاب در ایران به وجود آمد دولت متکی بر رأی مردم و اراده مردم بود، نظامی که به وجود آمد نظامی متکی بر اراده مردم بود. شاکله این نظام ذاتاً طوری است که نمی‌تواند با نظام جهانی سازگاری داشته باشد و با نظام جهانی تناسب ندارد. آنجا جهان بینی مادی است، اینجا جهان بینی الهی است؛ شعار آن‌ها ثروت است، شعار اینجا عدالت است. این دو خیلی با هم نمی‌خواند و بعد از اینکه غرب ناامید شد که دولت ایران را با خود همراه کند، تصمیم گرفت دولت را در ایران تضعیف و کوچک کند. این است که شعار کوچک سازی دولت در ایران داده شد. کسانی که این شعار را دادند نمی‌دانستند که مفهوم سیاسی این شعار در دیپلماسی امروز چیست. دولتی که حاضر نیست با غرب همکاری کند خوب است که از توانایی‌هایش کاسته شود؛ تا اگر غرب نتوانست از طریق بخش عمومی سیاست‌های خودش را در این کشور پیش ببرد، همان سیاست‌ها را از طریق بخش خصوصی پیش ببرد.

ما الآن یک بخش خصوصی داریم که شریک تجارت غرب است و در دهکده جهانی به صورت مباشر عمل می‌کند. ما بخش خصوصی‌ای داریم که منافع آن در تولید ملی نیست. وقتی یک مارک خارجی را نمایندگی می‌کند و به ایران می‌آورد و می‌فروشد، بهترین است که رقیبی برای آن مارک اینجا وجود نداشته باشد. ما یک بخش خصوصی داریم که سری در شرق و دلی در غرب دارد. حتی برخی خانواده‌هایشان در ایران زندگی نمی‌کنند، بعضی از آن‌ها تابعیت کشورهای دیگر را دارند، فرزندان خیلی از آن‌ها در خارج زندگی می‌کنند. مکمل این بخش خصوصی وابسته بخشی از نخبگان در حاکمیت‌اند که آن‌ها هم به دلیل تحصیل در خارج [البته تحصیل با پول مردم، با بورس دولتی] و به دلیل رفت و آمدهایی که برخی از آن‌ها دارند پیوندها و علاقه‌های خانوادگی و اجتماعی با خارج از ایران پیدا کردند.

مجموع این شرایط این طور شده که دولت در این وسط متهم شده و قانون هم قانون تجارت جهانی شده، بازپرس هم این الیت جدید شده که نیم‌نگاهی به غرب دارد: یک پای او اینجا و

پای دیگرش آنجاست، شش ماه اینجاست شش ماه آنجا. اگر کمی هم فشار بیاورند، می بینید که فرار کرد و به کانادا رفت. بعد می بینید خانه ای که از آن به عنوان قصر یاد می شود خریده و در آنجا تجارت می کند.

نارسایی در مدیریت متوجه دولت یا بخش خصوصی نیست. مدیریت علمی هر جا استفاده شود جواب می دهد. مدیریت دولتی در غرب آن چنان کارآمد است که انگلستان ۲۰ میلیون نفری در زمان ملکه ویکتوریا می تواند هندوستان ۲۰۰ میلیون نفری را بخورد و از هضم رابع خود عبور دهد. اقتصاد بخش خصوصی ما هم چون مدیریت علمی ندارد هنوز در حال و هوای دهه ها و



اصل ۴۴ قانون اساسی مبتنی بر اصل ۴۳ است که می گوید ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد با حفظ آزادی باید در اقتصاد ایران به عنوان ضابطه مورد توجه قرار گیرد.

شاید سده های گذشته کار می کند. اینجا مشکلی به وجود آمده که عده ای به دلیل اینکه علم مدیریت را نمی دانند و نمی شناسند گناه را متوجه عواملی نظیر فرهنگ و دولت می کنند. منظور شما کاملاً صحیح است، منظور شما از مالکیت عمومی روشن است. وقتی که یک شرکت سهامی وجود داشته باشد که ۸۰ میلیون نفر سهامدار داشته باشد، بدون اجازه سهامداران نمی شود این شرکت را واگذار کرد. خصوصی سازی های ما بعد از جنگ تا چه حد با روح قانون اساسی از

یک طرف و با روح احکام اقتصادی اسلام از طرف دیگر تطابق دارد؟ آیا از هر دو طرف مورد سؤال نیست؟

دکتر سبحانی: از میان کشورهای که فرض کردند که باید زمینه‌ها و مبانی خدمت‌رسانی عمومی را به وجود بیاورند، انگلیس را مثال زدید. می‌دانیم در برخی کشورهای دیگر هم همین وضع هست؛ در فرانسه حزب سوسیالیست وجود دارد، در سوئد شاید بیش از ۳۰ سال آقای اولاف پالمه بود و آنجا سوسیال دموکراسی برقرار بود، در ایتالیا حزب کمونیست فعال است. این‌ها حکایت از این دارد که دولتی رها شده نیست یا امور را رها نکرده است.

در مورد ما، بخش خصوصی به لحاظ تاریخی بخش خصوصی مولد نیست، مسلک آن بیشتر تاجرپیشگی است [که مطرح شد] و کمتر دنبال تولید است.



من نمی‌گویم قابلیت ندارد که مولد شود؛ ولی بالاخره، به سبب آنچه که بر او گذشته، الآن کمتر دنبال این است که از صفر بسازد؛ حتی اگر به او کمک شود، بیشتر دنبال این است که مقوله ساخته شده‌ای را بگیرد، اگر توانست تغییر کاربری هم بدهد.

سوگیری اقتصاد قانون اساسی حمایت از توده‌های مردم است.

ما خیلی دنبال این بودیم که از بخش خصوصی باید حمایت کرد تا به وجود بیاورد، یعنی آنچه که در سیاست‌های رهبری موضوع بند الف بود. ما مدام به بند ج آن متوسل می‌شویم که آنچه که دیگران به وجود آوردند را به ما بدهید و تقسیم کنید. این همان تأیید روحیه تاجرمسلکی بخش خصوصی ایران



است. حضور این بخش در این دهه در مجامع قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری کشور خیلی پُررنگ شده و به خوبی نشان می‌دهد که در جهت‌دهی فعالیت‌های ایران به سمت امور تجاری موفق عمل کرده است.

نباید تحولاتی که چه در دهه ۹۰ و چه پنج- شش ماه قبل در مورد ارزی‌بینیم را در اقتصاد سیاسی از حضور فعالانه بخش خصوصی صادرات‌پیشه ایران جدا کنیم. نرخ ارز که بالاتر می‌رود به نفع بخشی است که قبل از آنکه تولیدکننده باشد صادرکننده است و می‌تواند دلارهایی را که به دست آورده با قیمت بالاتر به ریال تبدیل کند. این روحیه وجود دارد. بر همین اساس، مدام تلاش می‌کنند که بگویند دیگران نباشند تا ما باشیم و عده فراوانی از مقامات کشور را همراه خود کرده‌اند، که شما تبلور آن را در صبحانه‌های کاری که مثلاً در نهادهای مربوط به بخش خصوصی

(نمی‌خواهم اسم ببرم) برگزار می‌شود ملاحظه می‌کنید. این در حالی است که هر قدر به سمت این بخش جهت‌گیری می‌شود، از ناحیه این بخش گشایشی در اقتصاد دیده نمی‌شود. این چه بخش خصوصی است که موقع گرفتن امکانات از نظام بانکی مدام حمله می‌کنند که «دولت دست ما را نمی‌گیرد و مالیات می‌بندد، تأمین اجتماعی دارد»، اما از آن طرف، وقتی مثلاً امتیاز تأسیس بانک یا تأسیس بیمه را گرفتند، سیاست‌های بالای ۲۵ درصدی نرخ سود را باز به نفع خودشان اعمال می‌کنند؟ (البته ممکن است نظام اداری مربوط به کارکردهای تأمین اجتماعی و مالیات واقعاً مانع‌هایی ایجاد کند. من این را رد نمی‌کنم، ولی می‌خواهم بگویم آن‌ها موقع گرفتن که می‌شود مدام از مضایق موجود صحبت می‌کنند.)

اگر بالا بودن نرخ مانع کار تولیدی است، بخش خصوصی که امتیاز بانک هم گرفت نباید این سیاست را دنبال کند. فقط در موقع گرفتن امتیاز مدام مطالبه و مظلوم‌نمایی می‌کنند؛ اما امتیازها را که می‌گیرند، به نفع اصالت سود مفرط سیاست‌گذاری می‌کنند. بدیهی است که این بخش خصوصی تمام تلاشش این است که دیگران نباشند.

غرب در بد فهمیدن مفهوم دولت در ایران سود داشته‌است.

ما پدیده‌ای در اقتصاد داریم با عنوان از رده خارج کردن دولت که به آن Crowding Out می‌گویند. فرض کنید اقتصاد ایران مساحتی باشد که یک مقدار خصوصی است و یک مقدار هم دولت است. هر قدر دولت کنار بکشد، جا برای حضور بیشتر بخش خصوصی باز می‌شود. در اقتصاد از این دفاع می‌کنیم.

الآن در اقتصاد ایران ۲۴ میلیون نفر شاغل هستند و این اقتصاد را می‌چرخانند. از این ۲۴ میلیون نفر، ۷۵ درصد شاغلان بخش

خصوصی و ۲۵ درصد در بخش عمومی (دولت و مؤسسات وابسته به دولت) هستند. این نسبت را ببینید. این اقتصاد به لحاظ اشتغال کاملاً خصوصی است. به رغم اینکه دولت فعالیت‌هایی دارد، بخش خصوصی هم فعالیت‌هایی دارد، باز هم ظرفیت‌های رها شده بسیاری [مثل زمین کشاورزی، آب رها شده، معدن استخراج نشده] وجود دارد که اگر امکانات و عزمش باشد، هم دولت می‌تواند از آن ظرفیت‌ها استفاده کند، هم بخش خصوصی می‌تواند از آن‌ها استفاده کند. این طور نیست که تمام ظرفیت این اقتصاد به وسیله بخش دولتی و خصوصی پُر شده باشد که مدام به کوچک شدن بخش دولتی توصیه می‌کنیم تا جا برای بخش خصوصی باز شود. جای فراغ و آزاد فراوانی وجود دارد. این بخش، نه تنها سراغ بخش‌های آزاد که امکان کار برای آن وجود دارد نمی‌رود، هر گروه دیگری را هم که به آنجا بیایند محکوم می‌کند. جدا از وابستگی‌های

سازمانی، مثلاً قرارگاه خاتم‌الانبیا دارد در آن قسمت آزاد فعالیت می‌کند و هیچ جا ثابت نشده که فعالیت او مانع فعالیت بخش خصوصی است. همه باید خوشحال باشیم که این ظرفیت رها شده بتواند پُر شود. هر کسی که بتواند پُر کند بالاخره به این اقتصاد ملی کمک می‌کند.

ولی شما الآن در فضای اقتصادی ایران می‌بینید که یک بخش خصوصی هست که مدام می‌گوید «هیچ کس جزمین نباشد» و کارنامه‌ای هم ندارد که بگوید آنجایی که من هستم مولدم چه قدر است. این خیلی مهم است. ممکن است بگوید «حضورم این قدر است»، اما چه قدر کار مولد می‌کند؟ البته صفر نیست، اما سهمش خیلی بالا هم نیست. از میان فعالیت‌های صنعت، معدن، کشاورزی، و بازرگانی، بخش بازرگانی آن قوی‌تر است. فضا به این صورت ساخته شد و به هر حال قوانین خصوصی‌سازی شکل گرفت. حس خود من این است که این خصوصی‌سازی نه در راستای روح قانون اساسی و نه در راستای بسیاری از اصول صریح قانون اساسی نیست. قانون اساسی این را نمی‌گفت، قانون اساسی به صراحت می‌گوید این بخش عمومی است. اینکه ما بگوییم ۲۰ درصد از آن اینجا بماند و ۸۰ درصد خصوصی شود با آن صراحت نمی‌خواند.

الآن هم واقعاً نظرم همین است. الآن همه کسانی که به این خصوصی‌سازی‌ها ساختار دادند و برای آن قانون گذاشتند و اجرا کردند می‌گویند یک بخش خصوصی درست شده، سهم بخش خصوصی به هیچ وجه آنچه که باید می‌شد نشده است. من می‌خواهم عرض کنم که با توجه به فرمایش آخر شما این با تصریح قانون اساسی هم به این صورت مطابقت نمی‌کند. اگر بندهای اصل ۴۳ را در نظر بگیریم که خیلی فاصله می‌افتد. حتی رهبری هم در ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ جمله‌ای دارند که بالفاظ مفاد اصل ۴۳ این کار را نکنید. اینکه چه قدر می‌شود و چه قدر نمی‌شود بحث دیگری است، ولی می‌خواهم بگویم ایشان هم چنین توجهی داشته‌اند: اصلی که می‌گوید زندگی مردم تأمین شود، شغل داشته باشند، انحصار ایجاد نشود. ما انحصار دولتی را به انحصار خصوصی تبدیل کردیم؛ در حالی که در اقتصاد آنچه که خیلی قابل دفاع نیست نفس انحصار است، چه فرقی می‌کند دولت یا غیر دولت باشد؟

فرهنگ اسلامی: در غرب قانون ضد تراست وجود دارد. گذشته از همه این بحث‌ها که مطرح شد، سیاست‌هایی که ما در اقتصاد در پیش گرفتیم ممکن بود در شرایط دیگری جواب دیگری بدهد تا این شرایطی که ما در آن قرار داریم. بالاخره غرب از نزدیک دارد اوضاع ما را رصد می‌کند و سعی می‌کند که سیاست‌های ما را - مخصوصاً در زمینه اقتصاد - خنثی کند. من حیث المجموع، به نظر شما الآن ایران باید چه رویکردی را از نظر اقتصادی در پیش بگیرد که بیشترین منافع را برای مردم ایران [مردم ایران منظور طبقات متوسط به پایین هستند، چون کسانی که در طبقات بالا

هستند منافع خاص خودشان را برای خود تعریف کردند و بحثشان فرق می‌کند] داشته باشد و بیشترین تطابق را با اصول اسلام هم داشته باشد، و در عین حال عملی هم باشد و تنها نظری نباشد.

دکتر سبحانی: جمله‌ای که چندین بار ذکر کردم و به آن باور هم دارم، یعنی فکر می‌کنم باید به سمت این جمله کلیدی جهت‌گیری کنیم و برویم، همین جمله‌ای است که در مقدمه قانون اساسی وجود دارد که مضمون آن این است: ما قانون اساسی را اجرا می‌کنیم تا زمینه‌های اعتقادی نهضت اسلامی عینیت پیدا کند. این حکایت یک خواست و یک اراده بود. خبرگان قانون اساسی باید نهادهای مختلف این کشور را با روح این قانون (که فرض بر این است که خلاف

اسلام نیست) تطبیق دهند. [امام هم فرمود که «در اصول قانون اساسی چیزی خلاف اسلام ندیدم.»] اجرای نهادهای قانون اساسی به نظر من به یکپارچگی و انسجام بخش‌های مختلف کشور کمک می‌کند. به نظر من، سیاست‌گذاران باید این را بپذیرند و روی آن کار کنند و تبلیغ کنند.

بخش خصوصی ایران **سری در شرق دارد و دلی** **در غرب.**

در مورد اینکه می‌فرمایید عملی هم باشد، مثلاً می‌توانیم این طور اشاره کنیم در بازارهای مختلفی که در اقتصاد هست سه یا چهار بازار خیلی معروف وجود دارد (مثلاً: بازار نیروی کار، بازار پول، بازار کالا، بازار اوراق قرض، بازار سرمایه) که تمام اقتصاد را پوشش می‌دهد و مهم تعادل بین این بازارهاست. ما در بازارهای مختلفمان عدم تعادل‌های وسیع داریم. نمونه

اصلی آن همین بازار پول است. در بسیاری از کشورهای دنیا مسئله حرام بودن ربا و جنگ خدا و پیغمبران با رباخواران مطرح نیست و بهره که همان رباست وجود دارد، منتها نیم درصد، ۰/۲۵ درصد؛ یعنی در واقع قابل کنترل است. این درصدهای پایین حکایت از آن دارد که در آن بازار بخصوص عدم تعادل زیادی بین عرضه و تقاضا وجود ندارد. در بازار پول ما، اگر به بانک مرکزی بگیریستوری می‌گویند ۲۰ درصد، ولی در بازار تهران شاید ۴۸ درصد بهره پول هم وجود داشته باشد.

پیامک‌هایی برای من می‌آید (الآن بیشتر هم شده) که می‌گویند «پول شما را سرمایه‌گذاری می‌کنیم، ماهی شش درصد» که ۱۲ تا شش درصد می‌شود ۷۲ درصد در سال. من بالای ۱۰۰ درصد هم دریافت کردم. یک چنین عدم تعادل‌هایی در بازار پول وجود دارد. چون می‌خواهیم

عملیاتی بحث کنیم، تا زمانی که چنین مقولاتی وجود دارد دیگران برای تعمیق رکود بیکار نمی‌نشینند. برای کسی که می‌خواهد وارد فعالیت اقتصادی شود بازدهی مهم است، هر قدر هم در اسلام بر رعایت حال دیگران تأکید شده باشد. ما الآن در دهه ۹۰ شمسی با این نسلی که می‌شناسیم روبه‌رو هستیم که دنبال بازدهی هستند. دنبال بازدهی بودن به طور اصولی اشکالی ندارد؛ اما وقتی بازدهی‌های این طوری در بازار پول وجود دارد، هیچ‌کس سراغ تولید نمی‌رود. به نظر من کسانی که الآن دارند تولید می‌کنند انصافاً دارند مجاهده می‌کنند، چون سختی‌های خیلی زیادی می‌کشند و بازدهی سرمایه آن هم خیلی کمتر است از آنچه به رباخواری می‌دهند.



۷۵ درصد شاغلان در ایران در بخش خصوصی کار می‌کنند.

اگر نرخ بهره خیلی پایین بود امکان دخل و تصرف و امکان خروج از آن خیلی بیشتر بود، تا نرخ بالایی که در این فضای رکود همه را تشویق می‌کند که این شرایط را حفظ کنید. دستورات اسلام، حتی اگر حکومت دینی هم نداشته باشیم، لااقل در این مورد خاص که ربا حرام است کارگشاست؛ می‌گوید به جای اقتصاد مبتنی بر قرض پول، اقتصاد مبتنی بر مشارکت طرفین درست کنید و هر قدر در عمل سود بردید همان را تقسیم کنید: کم سود بردید کم، ضرر

کردید ضررتان را تقسیم کنید، زیاد هم بردید خودتان تقسیم کنید. اگر ما عقلانی عمل کنیم، این می‌تواند ما را از مدار بسته رباخواری نجات دهد. شرایط موجود الآن بسیار خطرناک است. شما واژه نقدینگی را می‌شنوید، می‌گویند نقدینگی بالا رفته. بعضی‌ها فکر می‌کنند وقتی از نقدینگی صحبت می‌کنیم یعنی دولت اسکناس و پول چاپ می‌کند. این طور نیست. نقدینگی عمدتاً در حساب‌های بانکی رسوب می‌کند؛ به این معنا که یک نفر یک میلیارد تومان دارد، نرخ سود بانکی ۲۰ درصد است، سال آینده یک میلیارد او یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون می‌شود. این دویست میلیون که اضافه می‌شود به ازای آن پول چاپ نمی‌شود، در واقع عدد است و آنجا می‌نویسند فلانی یک و ۲۰۰ دارد. نگاه می‌کنید می‌بینید نقدینگی بالا رفته، اما عملاً هیچ اتفاقی در اقتصاد نمی‌افتد؛ منتها کسی که صاحب این ۲۰۰ میلیون جدید شده اگر پولش را از حساب خارج نکند سال آینده ۲۰ درصد روی یک و ۲۰۰ او می‌آید؛ اگر خارج بکند قدرت خرید دارد، می‌تواند کارت بکشد و ارزش هشت هزار تومانی بخرد و تحولات وسیع ایجاد کند. نقدینگی با نرخ‌های بالا یک سیل بنیان‌کن است.

در ایران، میان بازار نیروی کار، بازار پول، بازار کالا، بازار اوراق قرضه، و بازار سرمایه عدم تعادل وسیع وجود دارد.

بنابراین، به نظر من، نقطه آغاز در شرایط فعلی این اقتصاد رخنه در نرخ بالای سود و بیان قبح آن از طریق قانون اساسی و از طریق حدیث و قرآن و مراجع و هر کس که می‌گوید است. بالاخره مردم که نمی‌خواهند آگاهانه حرام خواری کنند، این سیستم را به نحوی ما بار آوردیم. به مردم می‌گوییم: «چرا این را می‌گیرید؟» می‌گویند: «اگر اشکال داشت که شورای نگهبان تأیید نمی‌کرد» یا: «مملکت اسلامی است، حتماً این کار هیچ

اشکالی ندارد.» من می‌گویم حتی از لحاظ شرعی بعضی‌ها قانع می‌شوند که به لحاظ اقتصادی ما را قفل کرده است. به نظر من، تمام اهتمام را باید روی این بگذاریم که درآمد باید متناسب با سودی باشد که سرمایه واقعاً در عمل حاصل می‌کند. در مسکن اگر ۱۷ درصد است ۱۷ درصد ببر، ولی اگر در چوب‌کاری هشت درصد است باید هشت درصد ببری. به این صورت، ما از بالا آمدن این نقدینگی به وسیله بهره‌ای که عرض کردم قدری جلوگیری می‌کنیم، نقدینگی پشت این سد را کم و کمتر می‌کنیم، لااقل نرخ رشد آن را کمتر می‌کنیم که کمتر شکننده شود. اگر این اتفاق بیفتد، پول به عرصه تولید می‌رود چون می‌خواهد سود واقعی به مردم بدهد. این به آن معناست که اشتغال ایجاد شود، این به آن معناست که از مشکلات اجتماعی کم می‌شود و ما در مدار تولید

قرار می‌گیریم. اگر تولید راه افتاد، امکان صادرات فراهم می‌شود، امکان رقابت با خارجی فراهم می‌شود، و هزار مسئله دیگر که می‌تواند باشد.

من فکر می‌کنم که این الآن عملیاتی تر است: اهتمام عمومی برای تقبیح گرفتن مازاد با شرایط قرض و تشویق به درآمد متناسب با کاری که در آن کار تولید اتفاق افتد. به نظرم می‌آید که اگر ظرف دو تا سه سال کار سنگین کنیم، یک مقدار جهت ما را عوض می‌کند. عدم تعادل بازارهای دیگر تابع این قضیه است. در بازار کار پنج میلیون عرضه‌کننده نیروی کار وجود دارد که تقاضا برای آن نیست و این عدم تعادل وسیع باعث می‌شود که نرخ دستمزد برای آن‌هایی که تابع قانون کار نمی‌شوند بسیار استثماری باشد. شما می‌دانید، بین آن‌هایی که قانون کار را لحاظ نمی‌کنند لیسانسیه‌ای هست که بیش از ۱۰۰ هزار تومان در ماه نمی‌گیرد، ولی حاضر است کار کند و می‌گوید: «اگر نروم، این ۱۰۰ تومان هم گیرم نمی‌آید.» این مشکلات حل می‌شود، اگر تولید راه افتاد برای این پنج میلیون مقداری تقاضا ایجاد می‌شود که بروند کار کنند.

فرهنگ اسلامی: یعنی در حقیقت شما به ایجاد عزم ملی برای ربا زدایی اقتصاد ایران دعوت می‌کنید.

دکتر سبحانی: واقعاً باور دارم. باور کنید حتی اگر رژیم سیاسی ما مذهبی نبود، اوضاع اقتصادی که فعلاً اینجا دارد کار می‌کند همین را می‌طلبید؛ چون اینجا رکود عمیق همراه با ربای بالای ۲۰ درصد هست.

فرهنگ اسلامی: خیلی ممنون. متشکریم از اینکه لطف فرمودید وقت عزیز و گرانقدر خود را در اختیار ما قرار دادید.

تهدیدات اقتصادی می‌توانند به فرصت تبدیل شوند

گفت‌وگو با دکتر حسن مبینی، عضو هیئت علمی و رئیسی دانشگاه پیام نور مرکز ساری

اخیراً تهدید اقتصادی آمریکا علیه ایران افزایش پیدا کرده و آمریکا اعلام کرده به محاصره اقتصادی شدید علیه ایران دست خواهد زد. به نظر حضرت عالی، این تهدید چگونه می‌تواند به فرصت تبدیل شود؟

در صورتی که مسئولان کشور بتوانند درست برنامه‌ریزی کنند و از طرف دیگر ملت هم اراده جدی برای خودکفایی داشته باشد، این تهدید می‌تواند به فرصت تبدیل شود. به عبارت دیگر، هماهنگی خواست و اراده دولت و ملت می‌تواند آن را به فرصت تبدیل کند. اگر این اعتماد دو طرفه شکست بخورد، نمی‌توان از این تحریم به خوبی عبور کرد. به نظر می‌آید مسئولان امور مسائل و مشکلات اقتصادی و اشتغال و مسکن و تورم را اندکی دیر جدی گرفته‌اند. اینک، با جدیت آنان و هماهنگی مردم، می‌توان آن را به فرصت تبدیل کرد.

ایران با مشکل دامپینگ از یک سو و مشکل تحریم بانکی از سوی دیگر روبه‌روست. حاصل جمع این دو انباشته شدن کالاهای خارجی در بازارهای داخلی و تضعیف تولید داخلی و افزایش بیکاری است. چگونه می‌توانیم این بحران را مدیریت کنیم؟



دکتر حسن مبینی:
مسئولان مسائل و
مشکلات اقتصادی را
اندکی دیر جدی گرفته‌اند.



می‌دانید که دامپینگ در واقع صدور کالا به قیمت ارزان‌تر از عرضه داخل به کشور خارجی است. در شرایط خاص، کشورها ممکن است به دامپینگ دست بزنند تا فروش محصولات خود را در کشور مقصد افزایش داده و تقاضای کشور مقصد را از تولیدکنندگان آن کشور به سمت خود جذب کنند. البته گاهی در داخل یک کشور هم بنگاه‌های تولیدی و اقتصادی این کار را می‌کنند تا تبلیغات لازم برای برند آنان صورت گیرد و بر این اساس بتوانند بیشتر سود بکنند. حال اگر کسی کالا را نخرد،

ضرردهی بیشتری می شود که البته لزوماً به مفهوم افزایش بیکاری نیست؛ مگر آنکه شما نتوانید در داخل به فروش برسانید. یک راه چاره آن است که شما قیمت داخلی را از طریق افزایش بهره‌وری کم کنید و مردم به آن کالا روی آورند. راه لازم دیگر آن است که کالای مشابه خارجی وارد نشود و مردم رفتار حمایتی نسبت به کالای داخلی در پیش بگیرند. در این صورت، این تعارض برچیده خواهد شد.

یکی از مسائل جدی کشور ما بحران آب است. طرح‌هایی برای شیرین‌سازی آب دریا در جنوب و انتقال آن به مرکز کشور وجود داشته است. این طرح‌ها به کجا رسیده است؟



بحران آب در ایران جدی است. پیش از آنکه همه چیز خراب شود، دولت باید آن را همین الآن جدی بگیرد. اگر مسائل اقتصادی را از ابتدا جدی می‌گرفتند، به این روز دچار نمی‌شدیم. آب نیز همین مسئله را دارد: از شیرین‌سازی آب جنوب تا طرح‌های لازم دیگر برای حفظ آبریزها و جمع‌آوری درست آب.

اروپا نمی‌تواند در مقابل
آمریکا بایستد.



ایران در سیاست خارجی در مقابل غرب ایستاده و مخالف استیلای غرب بر کشورهای اسلامی است، در حالی که شرکت‌های چندملیتی غربی را به سرمایه‌گذاری در ایران دعوت می‌کند. آیا این دو خط مشی سیاسی و اقتصادی با یکدیگر قابل جمع هستند؟

به نظر می‌آید ما هنوز از نظرتئوریک مسائل حل نشده‌ای داریم: اقتصاد و ملیت از یک طرف و اندیشیدن برای جهان اسلام از طرف دیگر، کسب علوم جدید از یک طرف و تحقیر روشنفکری از طرف دیگر. استفاده از شرکت‌های چندملیتی و دیپلماسی تنش‌زا یک شکل هندسی ناموزون در برنامه‌ریزی ما ایجاد کرده است. به نظر بنده، یک دلیل این است که ما در این حوزه‌ها به طور جدی وارد بحث‌های تئوریک نشدیم. به عبارتی، یکی از موارد ضعف کرسی‌های نظریه‌پردازی در همین جاست.

جمع‌بندی شما از فرایند برجام چیست؟ اروپا شریک آمریکاست یا رفیق ایران یا هر دو؟

اروپا نمی‌تواند مقابل آمریکا بایستد، ولی دوست دارد از ایران هم بهره‌مند باشد. در نهایت نمی‌تواند رفیق خوبی برای ایران باشد، ولی ایران هم نباید آنان را از دست بدهد.

شما چه پیامی برای خوانندگان این نشریه دارید؟

این نشریه وزین را با نقدها و مطالب خود بهره‌مند سازند. در پایان از آن نشریه وزین سپاس می‌گذارم و آرزوی توفیقات بیشتر را از خدای بزرگ دارم.

نشست بررسی اقتصاد اسلامی و کیفیت کالای ایرانی



با حضور: یحیی آل اسحاق، علی اکبر اشعری، حسن بهشتی پور، میثم پیله فروش،
محمد حسن زورق، حسن سبحانی، علی اصغر فهیمی فر، علی اصغر قائمی نیا، احمد
کاظم زاده، ابراهیم متقی

قائم‌نیا: بسم الله الرحمن الرحيم. از فرصتی که در اختیار بنده قرار دادید تشکر می‌کنم. سعی می‌کنم فرصتی که در اختیار بنده است را به دو قسمت تقسیم کنم: یک ربع اول را به اصول و مبانی اقتصاد اسلامی اختصاص دهم و بتوانم کلیت آن را برسانم، در یک ربع دوم سعی می‌کنم خطوط فکری که الآن در اقتصاد اسلامی به لحاظ فکری و تئوریک وجود دارد را تبیین کنم.

من می‌خواهم از منظر شهید صدر به اقتصاد اسلامی ورود داشته باشم و تصریح می‌کنم که قرائتی که شهید صدر از اقتصاد اسلامی دارد از نظر بنده قرائت درستی است و بر همین مبنا می‌تواند برای توسعه این دانش به کار گرفته شود. این مبنا، مبنای خیلی ساده‌ای است. اولین پرسشی که در اقتصاد اسلامی داریم تمایز بین اقتصاد اسلامی و اقتصاد سکولار یا اقتصادهای دیگر است. در واقع، وقتی ما اقتصاد اسلامی را مطرح می‌کنیم یا کسی ادعای اقتصاد اسلامی می‌کند، پرسش

اصلی این است که: اقتصاد اسلامی چه نوع ترکیبی است؟ آیا اساساً اقتصاد اسلامی ترکیب منطقی درستی است؟ آن چیزی که مبتکر و مبدع این نظریه و این دیدگاه - یعنی شهید صدر - به آن قائل است این است که اساساً اقتصاد و اسلام در عرض هم نیستند که ما بخواهیم این سؤال را بپرسیم. شاید اساساً این سؤال درست نباشد. اقتصاد و اسلام در طول هم هستند. این تأکید از آن جهت است که ما می‌خواهیم در واقع یک بیان علمی از مباحث اقتصادی که در اسلام وجود دارد داشته باشیم.

قائم‌نیا: قرائت شهید صدر از اقتصاد اسلامی قرائت درستی است.

این عباراتی که می‌خواهم عرض کنم برگرفته از مقالاتی است که اواخر عمر شهید صدر در رسالتنا چاپ شد. در واقع ایشان شش مقاله چاپ کردند که یکی - دو تا هم به خاطر فضای آن موقع با نام مستعار بود. در مقاله آخرشان، بحث رسالت ما، یک مبنای فکری را مطرح می‌کنند... مشابه این بحث را متفکران دیگر هم دارند؛ مثلاً، وقتی از شهید مطهری درباره آزادی پرسیده می‌شود یا می‌خواهند آزادی را بیان کنند، اتفاقاً می‌گویند: «ما هم طرفدار آزادی هستیم، اما آزادی فاعل و نه آزادی فعل!» اتفاقاً اقتصاد اسلامی به دنبال لذت بالاتری است، در واقع به دنبال توجه به انسان است، اما چه توجهی؟ اگر ما بخواهیم از منظر شهید صدر اقتصاد اسلامی را مطرح کنیم، باید بگوییم که اقتصاد اسلامی به دنبال تئوری‌هایی است که با مبانی اسلامی تعارض نداشته باشند. این به آن معنا نیست که ما هر چیزی که مبنای غربی داشته باشد را کنار بگذاریم. نقطه افتراق ما با آن کسانی که رویکرد تأسیسی دارند و می‌گویند «اقتصاد اسلامی یعنی از صفر شروع کردن» در

اینجاست. اقتصاد اسلامی از منظر شهید صدر یعنی حتی اگر تئوری مبنای غربی هم دارد اما تعارضی با مبانی ما ندارد قابل پذیرش است؛ مثلاً، وقتی ریکاردو تئوری مزیت نسبی را مطرح می‌کند، توجه به منافع استعمارگرایانه انگلیس دارد و به دنبال استعمار و سلطهٔ بریتانیا بر دنیا است؛ اما چه اشکالی دارد بگوییم مزیت نسبی از اهداف ریکاردو قابل تجزیه است و ما این بحث را در خدمت اقتصاد اسلامی بگیریم؟ هیچ اشکالی ندارد که آن اهداف غربی را از تئوری جدا کنیم و حتی المقدور و در صورت امکان از این تئوری استفاده کنیم. اتفاقاً این نقطهٔ کلیدی است که رویکردهای حوزوی در سال‌های اخیر با این رویکرد مخالف هستند.



از نظر شهید سید محمد باقر صدر، اگر یک تئوری مبنای غربی داشته باشد ولی با مبانی اسلامی تعارضی نداشته باشد قابل پذیرش است.

در بحث بانکداری هم ما همین نکته را می‌بینیم. در بحث بانکداری هم ایشان مفهوم و کارکرد بانک را گرفته‌اند، مبانی آن را جدا کرده و به یک بانک اسلامی تبدیل کرده‌اند. [البته بانکداری شهید صدر به معنی قانون بانکداری بدون ربای سال ۱۳۶۲ نیست]. در واقع، اگر بخواهم در یک جمله بگویم، تئوری‌های غربی در اقتصاد که مبانی غربی دارند اما با مبانی اسلام ناسازگار نیستند از منظر شهید صدر می‌توانند قابل استفاده باشند. اگر ما این مبنا را بپذیریم – که اتفاقاً شهید

صدر به احکام امضایی که در اسلام وجود داشته اشاره می‌کند - خیلی از احکام اقتصادی اسلام احکام امضایی هستند؛ مثلاً، قبل از این که پیامبر اسلام را بیاورند مضاربه وجود داشته است، خود پیامبر هم قبل از بعثت با حضرت خدیجه عقد مضاربه انجام می‌دادند. شهید صدر ما را به همان نگاه متوجه می‌سازد که همان طور که آن موقع مضاربه وجود داشته و مبانی آن هم سکولار بوده ولی اسلام از این ابزار استفاده کرده است، به همان قیاس، ما هم می‌توانیم مبانی اقتصاد اسلامی را طوری ببینیم که بعضی از تئوری‌های غربی برای ما قابل استفاده باشند، به شرطی که با اسلام ناسازگار نباشند قابل استفاده هستند. اگر این مبنا را برای اقتصاد اسلامی در نظر بگیریم و به این نگاه اصالت بدهیم، بسیاری از دوگانگی‌ها حل می‌شود. بحثی که در اقتصاد اسلامی وجود دارد این است که می‌گویند شما تا زمانی که مباحث فقهی را ندانید و به رویکردهای فقهی مسلط نباشید نمی‌توانید وارد بحث اقتصاد اسلامی شوید؛ ولی

کار دانشمند اقتصاد اسلامی بررسی فقهی نیست، کار دانشمند اقتصاد اسلامی بررسی تئوری‌هایی است که از منظر اسلام قابل استفاده است.

**بانکداری شهید صدر به
معنی قانون بانکداری
بدون ربای سال ۱۳۶۲
نیست.**

اما اگر عنوان بحث طرح اصول باشد، اصول اقتصاد اسلامی اصول مشخصی هستند که شاید گفتن آن‌ها ملال‌آور و تکرار مکررات باشد. یک سری اصول هست که ایجابی است، مثل بحث عدالت و مساوات؛ یک سری اصول دیگر هم هست مثل نهی از ربا. باز اگر من بخواهم در ادبیات شهید صدر عرض کنم، بحث منطقه الفراغ را باید مطرح کنم. شهید صدر معتقد است که کسی که می‌خواهد در حوزه اقتصاد اسلامی کار کند باید

اصول سلبی و ایجابی اقتصاد اسلامی را بداند و با در نظر گرفتن آن‌ها یک منطقه‌ای ایجاد کند که در آن منطقه آزادی عمل دارد؛ به طور مثال، اصل نهی از اسراف را بپذیریم، اصل نهی از ربا را بپذیریم، اصل برابری و اصل عدالت را بپذیریم. این اصول را که پذیرفتم می‌توانم وارد صحنه نظریه‌پردازی بشوم. این تلقی با تلقی منطقاً درست و منطقاً قابل قبول از علم دینی سازگاری دارد. به چه معنا؟ به این معنا که اقتصاد اسلامی و کلاً علوم دینی محصول کاریک دانشمند است که این کار را می‌کند. این نیست که اگر به یافته دانشمند اقتصاد اسلامی و یافته مشابه یک دانشمند دیگر رسیدیم که با هم مساوی نیستند بگوییم این‌ها اشتباه می‌کنند. چرا؟ چون این نظریه‌پردازی دارد در آن منطقه الفراغ اتفاق می‌افتد. آن منطقه الفراغ به دانشمند اقتصاد

اسلامی آزادی عمل می‌دهد که در این حوزه با ابزارهای علمی نظریه‌پردازی کند، دقیقاً اتفاقی که مثلاً در فضای سیاسی می‌افتد.

در واقع، در کل فضاهای علمی و تخصصی نتایج و تئوری‌های مختلف وجود داشته است؛ اما به این معنا نیست که یکی درست است و یکی اشتباه است، چون مسیرها مختلف است و آزادی عمل وجود دارد. مفروضات می‌توانند تغییر کنند، به همان نسبت می‌تواند نتایج متغیر باشد. ما از منظر شهید صدر می‌بینیم که این آزادی عمل برای دانشمند اقتصاد اسلامی وجود دارد. من نسبت به وضعیت فعلی اقتصاد اسلامی یک نقد دارم. متأسفانه اصطلاح اقتصاد اسلامی مثل اصطلاح اقتصاد مقاومتی به یک اصطلاح تکراری تبدیل شده است و هر کسی دارد به زعم خودش در این حوزه کار می‌کند. اقتصاد مقاومتی را مثال بزنم. الآن یک تئوریسین خیلی لیبرال در اقتصاد تئوری خود را به اقتصاد مقاومتی منتسب می‌کند،



**خیلی از احکام اقتصادی
اسلام احکام امضایی
هستند و یکی از آن‌ها
مضارب است.**

آن کسی هم که در حوزه اقتصاد مقاومتی کار می‌کند از اقتصاد مقاومتی سخن می‌گوید. اقتصاد اسلامی هم همین وضعیت را دارد، یعنی ما شاهد هستیم که خیلی از تئوری‌ها تحت عنوان اقتصاد اسلامی ارائه می‌شود. چرا؟ چون برای آن ضابطه در نظر گرفته نمی‌شود، حدود و ثغور را مشخص نکرده‌ایم. اگر ما رویکردها و نگرش‌ها را در اقتصاد اسلامی تفکیک و دسته‌بندی کنیم، رویکردها و یک طیف از نگرش‌ها را خواهیم داشت. کسی که می‌خواهد وارد تئوری‌پردازی و کار در اقتصاد اسلامی شود، یا باید اقتصاد متعارف و دستگاه تحلیلی آن را قبول یا رد کند. این‌ها هر کدام الزامات و دلالت‌های خاص خودش را دارد.



بنابراین، اقتصاددان اسلامی و جریان اقتصاد اسلامی می‌تواند یک طیف وسیع از نگرش‌ها را شامل شود که من اسم آن را حدّ ایجابی و حدّ سلبی گذاشته‌ام. حدّ ایجابی یعنی قبول شرایطی و حدّ سلبی یعنی رد شرایط دیگری! از منظر رویکردها هم [که اتفاقاً این قسمت بیشتر اهمیت دارد] می‌تواند رویکرد انتزاعی یا رویکرد انضمامی به مقولات وجود داشته باشد. رویکرد انتزاعی داشتن به این معناست که ما مسئله را از ساحت علم بگیریم، مسئله ما از علم برخیزد و از جامعه علمی بیرون بیاید. رویکرد انضمامی یعنی اینکه مسئله ما از جامعه و اجتماع بیرون بیاید. اگر بخواهم یک مثال خیلی ساده عرض کنم، می‌توانیم به این سؤال پاسخ دهیم که: فلسفه اقتصاد اسلامی چیست؟ این یک نوع سؤال و پرسش است. یک پرسش هم از منظر اقتصاد اسلامی این است که مثلاً نرخ ارز که الآن دغدغه روز مردم است از منظر اقتصاد اسلامی چه طور قابل حل است.

این دورویکرد است. متأسفانه الآن رویکرد انتزاعی غالب شده است؛ یعنی اقتصاد اسلامی به مباحث انتزاعی متمایل شده است و مسائلش را از حوزه علم می‌گیرد، از ساحت جامعه و اجتماع نمی‌گیرد. اگر ما این دو طیف را به یک قالب تبدیل کنیم، یعنی به دو بردار متقاطع تبدیل کنیم، منطقاً با چهار جریان مواجه می‌شویم و چهار نوع ورود به اقتصاد اسلامی می‌توانیم داشته باشیم: (۱) جریان ایجابی انتزاعی که تأسیس مقدس را قبول کرده اما سؤالش را از حوزه علم می‌گیرد، (۲) جریان ایجابی انضمامی که تأسیس مقدس را قبول کرده ولی سؤالش را از ساحت جامعه می‌گیرد، (۳) جریان سلبی انتزاعی که سؤالش را از ساحت علم می‌گیرد، (۴) جریان سلبی انضمامی که سؤالش را از جامعه می‌گیرد.

ادعای من این است که جریان سلبی انضمامی جریان اصیل است، یعنی اینکه اگر ما به دنبال اقتصاد اسلامی اصیل هستیم، (۱) اقتصاد اسلامی نمی‌تواند از دل قبول یک دستگاه اقتصادی دربیاید، (۲) سؤال و مسئله آن باید مسئله جامعه باشد.

کار دانشمند اقتصاد اسلامی بررسی تئوری‌هایی است که از منظر اسلام قابل استفاده است.

این به آن معنا نیست که کار شهید صدر یک کار انتزاعی بوده است. بنده معتقدم شهید صدر در جامعه خودش به یک سؤال انضمامی پاسخ داده است. شهید صدر زمانی اقتصادنا را نوشت که دعوای بین مکاتب در جامعه هم وجود داشت: سوسیالیست‌ها می‌گفتند: «ما حق و اصل هستیم»، جریان سرمایه‌داری هم می‌گفت: «ما حق و اصل هستیم». در واقع، بلوک شرق و بلوک غرب! آنجا اقتصادنا پاسخی به مسئله اجتماعی و هم به مسئله علمی بود، ولی در درجه اول پاسخ

به مسئله اجتماعی بود. اساساً اقتصادنا از مقایسه مکاتب شروع می‌شود؛ اول می‌گوید عقاید مارکسیست‌ها چیست و آن را نقد می‌کند، بعد می‌گوید سرمایه‌داری چیست و آن را نقد می‌کند. ما به غلط فرض کرده‌ایم که این سؤال همیشه سؤال اجتماع است.

درباره این پرسش که بعد از شهید صدر در اقتصاد اسلامی پیشرفت داشته‌ایم یا نه، ما بعد از شهید صدر باز هم این سؤال زمان شهید صدر را پرسیده‌ایم، در صورتی که آن موقع دیگر سؤال ما نبود. سؤال ما بعد جامعه‌سازی و نظام‌سازی اقتصاد اسلامی شد، بانکداری شد، بورس و بیمه شد؛ ولی در واقع همچنان طیف غالب ما و کسانی که در جمهوری اسلامی دارند کار می‌کنند در شرایط آن موقع مانده‌اند، در سؤالات تئوریک مانده‌اند که متأسفانه شاید کمکی هم به مشکلات و مسائل اقتصادی در جامعه نکند.

بحث اقتصاد مقاومتی هم برخاسته از یک جریان سلبی انضمامی است، یعنی متکی به تئوری‌ها و مبانی اسلامی و ناظر به مسائل اجتماعی است. اقتصاد مقاومتی در ذات خودش می‌تواند از اقتصاد اسلامی نشأت گرفته باشد.

سبحانی: آیا اسلام مدلی برای اداره این امور اقتصادی دارد یا ندارد؟ نوع مطالبی که آقای دکتر قائمی نیا فرمودند حقیقتاً نشان می‌دهد که این کار به این سادگی هم که انتظار هست نیست؛ مثلاً، در جست‌وجوی روش برای بررسی اقتصاد اسلامی هنوز مسئله داریم، معیاری هم نداریم



عدالت، مساوات، و موااسات از اصول اقتصاد اسلامی است.

که بگوییم کدام غلط و کدام صحیح است، شاید هم هیچ‌کدام غلط نباشد. من می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم برای اینکه بحث دیگری را شروع کنیم. قبل از شهید صدر، در شبه‌قاره هند، کسانی در مورد اقتصاد اسلام مطلب نوشتند. ادبیاتی وجود دارد که آن‌ها درباره عدالت در اسلام و زکات مطلب نوشته‌اند. شهید صدر هم، تا جایی که رصد می‌کند، بیشتر در پاسخ به اینکه اسلام هم اقتصاد دارد مطلب نوشته‌است؛ شاید مقدماً نمی‌خواست اقتصاد اسلامی بنویسد، چون

بخش عمده‌ای از کتابش ردّ مارکسیست‌هاست، در مورد سرمایه‌داری پنج الی شش صفحه بیشتر در کتابش مطلب نیست.

بعد از انقلاب را هم که انسان بررسی می‌کند، چهار گروه هستند که در این زمینه فعالیت می‌کنند و مجموعاً به چهار دسته بزرگ تقسیم می‌شوند: یک گروه اسلام‌شناسانی هستند که لزوماً خیلی اقتصاد نخوانده‌اند، بررسی فقهی کرده‌اند و می‌توان گفت کارشان رویکرد فقهی است.

دسته دوم کسانی هستند که کتاب نوشته‌اند و عناوین کتاب‌ها هم شاید خیلی مهم نیست، ولی فهرست مطالب کتاب را که باز می‌کنی می‌بینی به هرچه که به نظر می‌آید به اقتصاد می‌خورد پرداخته‌اند. در این زمینه خیلی کتاب وجود دارد. در حقیقت، ما با مجموعه‌ای از اقتصاددانان علاقه‌مند به اقتصاد اسلامی مواجه هستیم که اقتصاد اسلامی را در دستگاه تحلیلی که از غرب وارد شده است بررسی کرده‌اند، مثلاً می‌شود گفت رویکرد



نئوکلاسیکی داشته‌اند.

بعد با یک دسته سوم مواجه می‌شویم که تعدادشان خیلی زیاد اند. این‌ها در دهه ۶۰ درس خارج خوان بودند، روحانیانی بودند که درس خارج می‌خواندند، بعد بر حسب وظیفه و تکلیف و علاقه اقتصاد خوانده‌اند و در دوره دکترا فارغ‌التحصیل شده‌اند. این‌ها تلاش کردند که تغییراتی در مفروضات علم اقتصاد بدهند، تغییراتی در مفروضات تئوری‌های اقتصادی متعارف بدهند؛ مثلاً، اگر در اقتصاد متعارف می‌گویند انسان فقط به فکر خودش است، این‌ها می‌گفتند: «نه، انسان مسلمان می‌تواند فقط به فکر خودش نباشد.» فرض را

**منطقة الفراغ به دانشمند
اقتصاد اسلامی اجازه
می‌دهد که در این عرصه
نظریه‌پردازی کند.**



تغییر دادند، ولی در همان دستگاه تحلیلی اقتصاد متعارف بسیار مقاله و کتاب نوشتند؛ که ما می‌گوییم این‌ها رویکرد تلفیقی دارند، تلفیقی از اقتصاد متعارف با مفروضاتی از اسلام دارند. شاید الآن این‌ها غالب باشند. غالب که می‌گوییم یعنی تعدادشان بیشتر از همه است. به همان نسبت، می‌توان در موردشان مطالبی گفت. مثلاً دستگاه تحلیلی اقتصاد متعارف بر مبنای فردگرایی طراحی شده است. این‌ها ناگزیرند از فرض‌هایی صحبت کنند که این فرض‌ها فردگرایی را نقض می‌کند، ولی بحثشان را با همان دستگاه تحلیلی اصلی دنبال می‌کنند. دستگاه تحلیلی متعارف می‌گوید آدم‌ها در اقتصاد این‌گونه هستند؛ این دوستان ناگزیرند بگویند آدم‌ها در اقتصاد آن‌گونه باید باشند، چون فرض را عوض کرده‌اند، چون در تعریف خود انسان افزون طلب را به یک انسان نوع دوست تبدیل کرده‌اند. بعد می‌گویند: «کو؟ پیدایش بکنم.» می‌گوید: «هر جا یک انسان

نوع دوست بود می‌تواند از مصرف خودش بزند و به دیگران بدهد و مطلوبیت را بالا ببرد.» یک مقدار از نظر متد از یک دستگاه تحلیلی هستی‌شناسانه استفاده و یک اهداف بایدی را به عنوان هنجار مطرح می‌کنند.

گروه چهارمی هم هستند اصولاً می‌گویند اقتصاد یک سیستم است و باید سیستمی بررسی شود، خیلی به خرد یا کلان کاری ندارند. این‌ها هم خیلی مطلب نوشته‌اند.

می‌خواهم عرض کنم که با اینکه ما از اینکه اقتصاد اسلامی در غربت به سر می‌برد زیاد ناراضی هستیم، ولی بعد از انقلاب هم تلاش‌های زیادی شده است. الآن دقیقاً این چهار گروه را می‌شود



پایله فروش: صحبت کردن در ابعاد فرهنگی ترویج کالاهای ایرانی موضوع سهل و ممتنعی است.

شناسایی کرد. اینکه آقای دکتر قائمی نیا به عنوان روش فرمودند که می‌شود مثلاً ایجابی انتزاعی کار کرد یا ایجابی انضمامی کار کرد یا انتزاعی سلبی و سلبی انضمامی باز خودش یک روش دیگر است. اقداماتی شده، ولی خیلی ساده نیست.

عرضم را به این صورت تمام می‌کنم که یک مشکل اساسی که دوستان در اقتصاد اسلامی با آن مواجه هستند این است که با یک اقتصاد دارای اصول متقن با فهم ریاضی مواجه هستند که

۲۰۰ سال یا بیشتر ادبیات دارد. اگر ۱۵۰ سال قبل می‌خواستیم به این مسائل بپردازیم، شاید این قدر مشکل نداشتیم. الآن در هر شاخه از اقتصاد ادبیات وسیع وجود دارد و افراد هم در معرض آن هستند و مقایسه می‌کنند، عین خود تجارت در شرایط امروز! انگلیسی‌ها ۲۰۰ سال قبل شروع کردند. چون جغرافیای سیاسی آن موقع اصولاً عقب افتاده بود، رقیب برایشان معنا نداشته است؛ آن قدر ساخته تا چنین چیزی درست شده است. ما اگر بخواهیم امروز شروع کنیم، آن قدر رقبای قوی داریم که کار ما خیلی سخت‌تر از کار آن‌ها در دوره توسعه نیافتگی خود است. این یک مشکل است، شرایط جدید نمی‌گذارد که دوستان حرکت کنند و مانع هم هست. به هر



بعضی از کالاهای ایرانی در بازار در رقابت با کالاهای خارجی مشکلی ندارند؛ مثل: فرش، برنج، پسته، زعفران، لبنیات، و سیمان.

حال، می‌خواهم بگویم که خود موضوع سختی‌های خودش را دارد. در کنار آن، یک به اصطلاح علم قرار گرفته که کار را سخت‌تر کرده است. تربیت شدگان در اقتصاد همان تربیت شدگان با این علم قوام یافته هستند و در مواردی هجوم می‌آورند و واقعاً به هم می‌ریزند. البته یک مانع دوم هم وجود دارد که متأسفانه خود تجربیات ناموفق است و مانعی بزرگ برای تحقیق و پژوهش و تدریس اقتصاد اسلامی شده است. شاید اول آدم تعجب کند که این

دو با همدیگر چه جور سازگارند؛ ولی هر جا که ما از مفهوم اقتصاد اسلامی صحبت می‌کنیم، مخاطب ذهنش متوجه اقتصاد تجزیه شده فعلی می‌رود و می‌گوید اگر اقتصاد اسلامی این است، مشکلاتش بیشتر است. حالا شما هرچه توضیح بدهید که این بحث، بحث نظری است، مبانی آن دارد گفته می‌شود، این طور باید کاویده شود، وضع موجود ربطی ممکن است به اسلام نداشته باشد، مخاطب شاید نتواند خیلی بین این دو تفکیک کند. متأسفانه برای این مشکل هم کاری نمی‌شود کرد. یکی از موانع تحقیق در اقتصاد اسلامی همین تجربیات ناموفق است. در هر حال، می‌خواهم عرض کنم که باید در این زمینه مطالبه مدل کرد، ولی انصافاً باید به سختی‌ها



شبکه واردکننده‌هایی که الآن در اقتصاد رانتهی ماشین گرفته به تولیدکننده داخلی اجازه موفقیت نمی‌دهد.

و مشکلاتی که در این مسئله هست توجه شود.

پایله فروش: خیلی خوشحالم از اینکه در خدمت شما هستم. صحبت کردن درباره ابعاد فرهنگی ترویج کالای ایرانی هم ساده به نظر می‌رسد هم سهل و هم دشوار است، یعنی موضوع سهل و ممتنعی است. من درباره این ماجرا خیلی فکر کردم که ببینم در چه ابعادی می‌توان صحبت کرد.

نکته اول که قبل از شروع بحث باید به آن توجه کنیم این است که کالای ایرانی یک مفهوم همگن نیست و به نظر می‌رسد که در تحلیل‌ها گاهی ما توجه به آن را فراموش می‌کنیم. یعنی چه که «کالای ایرانی یک مفهوم همگن نیست»؟ یعنی اینکه برخی از کالاهای ایرانی در بازار نه تنها مشکلی در رقابت ندارند بلکه کاملاً بر بازار مسلط هستند. برخی از کالاهای ایرانی در رقابت با محصولات خارجی مشکل دارند؛ مثلاً، برای کسی که می‌خواهد در بازار محصولات کشاورزی برنج بخرد، کالای ایرانی آن چنان نیاز به حمایت ندارد. برنج ایرانی، پسته ایرانی، یا زعفران ایرانی کالاهای مسلط در بازارند؛ به خاطر کیفیت مناسب و سابقه تاریخی که دارند. در بازار صنایع دستی، فرش ایرانی کاملاً کالای مسلط است، حداقل در بازار داخلی به عنوان یک برند شناخته شده و قابل اعتماد است. ما که می‌خواهیم محصول لبنی بخریم و به فروشگاه می‌رویم، نمی‌گوییم «یک ماست خارجی بده» یا «پنیر خارجی به ما بده!» اصلاً کل



**ارزش‌ها، نگرش‌ها، باورها،
سوگیری‌ها، و فرضیات
رایج در رویکرد فرهنگی ما
نسبت به کالاهای ایرانی
مؤثر هستند.**

جماعت ایرانی به سراغ محصولات ایرانی می‌روند. حتی اگر در فروشگاه‌های اطراف محله ما در غرب تهران ماست خارجی هم باشد، می‌گوییم: «ماست خارجی نمی‌خواهم، ماست ایرانی بده!» اگر ما بخواهیم به صورت متداول خانه‌ای بسازیم، سیمان خارجی نمی‌خریم؛ حتی اگر کاشی و سرامیک خارجی در بازار باشد - که هست - مصرف‌کننده بدون اینکه فشار و اجبار و اکراه و برنامه‌های خاصی باشد، به خاطر ویژگی‌های این محصول، خودش به سراغ کاشی و سرامیک ایرانی اعلای درجه یک با کیفیت عالی می‌رود. این نکته‌ای است که باید به آن توجه کنیم که کالای ایرانی همگن نیست.



بعد اینکه کالاهای ایرانی در رقابت با کالاهای مشابه خارجی شانس کمی برای موفقیت در بازار دارند. این کالاها - مثل پوشاک، دارو، و خودرو - به حمایت و ترویج نیاز دارند. این یک سؤال کلیدی است که چه جور است که برخی از کالاهای ایرانی در بازار کالای مسلط هستند و برخی از کالاهای ایرانی این وضعیت را دارند. برای پاسخ به این سؤال که چرا کالای مذکور در بازار داخلی موفق نیستند، کالاهای ایرانی می‌توانند رویکردهای متنوعی داشته باشند.

مثلاً رویکرد فنی: بگویی آن کالا به سبب ضعف فناوری کیفیت مناسبی ندارد که الآن دچار این مشکل شده است؛ مثلاً اگر تلفن همراه ایرانی باشد، به دلایل فنی، واقعاً نمی‌تواند با تلفن همراه کره‌ای رقابت کند. باید برنامه‌ای برای حمایت از این نوع کالاها آن داشته باشیم. این برنامه می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد.

ممکن است بگوییم رویکرد فنی فعلاً موضوع بحث ما نیست و رویکرد اقتصادی به مسئله داشته باشیم و بگوییم چرا در شرایط اقتصادی کشور آن محصول نمی تواند با کالای خارجی خودش رقابت کند. شاید اگر بخواهیم رویکرد اقتصادی را در یک کلمه خلاصه کنیم، بگوییم تولید آن محصول در ایران با آن کیفیت گران تر از محصول مشابه خارجی تمام می شود. چرا؟ دلایل متعدد دارد: شبکه بانکی، ساختار بانکی، ساختار اداری، فضای کسب و کار، و دلایل مختلف که الآن موضوع بحث نیست. در مورد پوشاک، ممکن است ما بگوییم عقب ماندگی پوشاک در بازار داخلی نسبت به مشابه های خارجی عمدتاً ممکن است به خاطر مسائل فنی نباشد، هرچند که



مردم ژاپن را درصد باسوادی بالا، خانواده مستحکم، نظم و اصول اخلاقی، هویت، و کمال طلبی ذاتی در مسیر شکوفایی اقتصادی یاری داده است.

بخشی از آن هست. آنچه که باعث شده پوشاک داخلی در کیفیت های مشابه گران تر از پوشاک خارجی تمام شود دلایل اقتصادی متعدد است. ممکن است بگویید این رویکردهایی که گفتید درست است، اما رویکرد اقتصاد سیاسی از همه این ها مهم تر است. مثل چه؟ مثل شبکه واردکننده هایی که الآن در اقتصاد رانته ما شکل گرفته است. این شبکه به تولیدکننده داخلی اجازه موفقیت نمی دهد؛ یعنی شما اگر رویکرد فنی

خود را هم به کار ببری، رویکرد اقتصادی را هم درست کنی، این شبکه واردکننده‌های اقتصادی اجازه نمی‌دهند که شما آن محصول را در داخل با کیفیت مناسب تولید کنید تا با آن کالای خارجی رقابت کند. پس باید برای این ویژگی‌ها و این شبکه‌های خاص هم یک برنامه داشته باشیم.

ولی موضوع این جلسه رویکرد فرهنگی است. اگر ما بخواهیم در مورد رویکرد فرهنگی حمایت از کالای ایرانی سخن بگوییم، باید بدانیم منظور نه همه کالاهای ایرانی، بلکه آن‌هاست که نیاز به حمایت دارند. اینکه چرا نیاز به حمایت دارند به نظر من برای پاسخ به این مسئله است. باید آن رویکردهای فنی-اقتصادی-اقتصاد سیاسی را بررسی کنید.

اولین پرسشی که می‌توانیم به آن بپردازیم این است که فرهنگ چیست، تا حداقل با همدیگر سرمعنای این واژه تفاهمی داشته باشیم. ارزش‌ها، نگرش‌ها، باورها، سوگیری‌ها، و فرضیات رایج در میان افراد یک جامعه را [اگر این جمع بپذیرند] رویکرد فرهنگی بگوییم. یعنی اگر بگوییم می‌خواهیم رویکرد فرهنگی در حمایت از کالای ایرانی داشته باشیم، منظورمان این است که یک جایی به سراغ ارزش‌های اجتماعی برویم، یک جایی در نگرش‌ها و یک جایی در باورهایشان و یک جایی در سوگیری‌ها و فرضیات بین اذهانی جامعه ایرانی کند و کاو کنیم که مثلاً کالای ایرانی چرا گاهی نمی‌تواند موفق باشد. نهادگراها - به خصوص آن‌ها که در سطح آقای ویلیامسون جامعه یا اقتصاد را تحلیل می‌کنند - می‌گویند ما می‌توانیم این مسائل را در چهار سطح تحلیل کنیم که به آن چهار سطح تحلیل اجتماعی ویلیامسون می‌گویند.

سطح پایین پایین بازارهاست که قیمت بالا و پایین می‌رود: در سطح بازار که می‌خواهیم بررسی کنیم، می‌گوییم که قیمت سیب بالا رفته و مثلاً تقاضای آن پایین آمده است، یا برعکس قیمتش پایین آمده و تقاضای آن بالا رفته است.

سطح دوم سطح ساختارهاست: در سطح سازمان‌ها یا به اصطلاح حکمرانی اگر بخواهیم مسئله سیب را بررسی کنیم، ما برای اینکه بازار سیب را سامان بدهیم نیاز به کار خاصی نداریم، باید سازمان‌دهی تولید و انتقال و عرضه سیب را درست کنیم تا مسئله سیب حل شود؛ یعنی در سطح سازمان‌دهی باید این مسئله را حل کنیم.

**می‌توان با توسعه بهره‌وری
موجب افزایش ثروت
عمومی شد.**

می‌توانیم یک سطح بالاتر بیاییم و بگوییم نه ربطی به آن بازار دارد و نه ربطی به رویکرد سازمان دارد، ما باید مسئله را در سطح نهادهای رسمی حل بکنیم. یعنی چه؟ یعنی قوانینی در کشور وضع شده که باعث شده تولیدکننده ایرانی نتواند سیب را به خوبی بکارد و بفروشد. اگر می‌خواهید مشکل بازار سیب حل شود، در رویکرد نهادهای رسمی، مثلاً قانون را باید اصلاح کنیم.

آقای ویلیامسون می‌گوید: «این‌ها خیلی مهم نیست. شما باید سطح چهارم تحلیلی داشته باشید که نهادهای غیررسمی می‌شود. آن‌ها تعیین‌کننده اساسی هستند.» می‌گوید: «اگر تولید یک محصول در کشوری که سیب دوست ندارند بخواهد شکل بگیرد، باید ذائقه مردم را تغییر بدهید تا برون سیب بخورند، آن وقت می‌توانی بازار سیب داشته باشی. ممکن است چندان ربطی به سازمان نداشته باشد. نه اینکه ربطی ندارد، مهم اولویت است. همه مهم‌اند، بحث بر

سراولویت است. اول ذائقه مردم را تغییر بده که سیب دوست داشته باشند، بعد بیا قوانین آن را سامان دهی کن، بعد سازمان را درست کن، بعد به این مسائل برس که چه طور به تولیدکننده‌ها وام بدهم (با چه نرخ؟ گمرک چه قدر باشد؟) مسائل را این‌طور تحلیل فنی می‌کنیم.

**کارمندان و کارگران باید
به این نتیجه برسند که
دستمزدها نباید افزایش
پیدا کند، مگر هنگامی که
بهره‌وری افزایش یابد.**

آقای ویلیامسون به خوانندگان آثار خود کمک می‌کند و قوت قلب می‌دهد، چون خوب جایی دست گذاشته است. اگر ما بتوانیم یک سری مسائل را در عرصه نهادهای غیررسمی پیدا کنیم، شاید بتوانیم به ترویج کالای ایرانی کمک بکنیم. ساختار نظری شناخته شده‌ای مثل آرای آقای ویلیامسون به ما این آگاهی را می‌دهد که مسیر را خیلی هم بی‌راهه نرفته‌ایم.

هاریسون هم معتقد است که غیر از استعمار و وابستگی و نژادپرستی و عوامل جغرافیای اقلیمی، آن چیزی که می‌تواند در اقتصاد تعیین‌کننده باشد همان فرهنگ و نقش ارزش‌ها و نگرش‌های فرهنگی است.

جالب بود؛ من، همین‌طور که این چند روز سر این موضوع جست‌وجو می‌کردم، دیدم آقایی به نام دیوید لاندس هم مقاله‌ای داشت با این عنوان که فرهنگ تقریباً ریشه تمام تفاوت‌های کشورهاست. برایم جالب بود. ایشان ژاپن مطالعه کرده بود که چرا ژاپن سرنوشتش این شد. می‌گوید: «در ژاپن دنبال چیز خاصی نگردید. آن‌ها منابع خاصی نداشتند، حکومت خاصی نداشتند، درصد سواد خیلی بالا بود، خانواده فوق‌العاده مستحکم بود، در کارشان نظم و اصول اخلاقی داشتند، هویت مستحکمی داشتند، کمال طلبی ذاتی هم داشتند، حس مسئولیت‌پذیری

گروهی هم داشتند. همین! یک کشور اشغال نظامی شده ویران شده، به خاطر این که این‌ها را داشت، ژاپن شد.»

بگویید نهادهای رسمی آن چه بود، سرمایه‌گذاری را این‌جور کرد، نرخ ارز را این‌جور کرد، همه این‌ها سر این است که کارش درست است و هیچ شکی در ترتیب اولویت‌ها نیست. آقای لاندس می‌گوید اگر بتوانید این‌ها را در کشور درست کنید، یک کشور بتواند سواد درست و حسابی، خانواده مستحکم، نظم و اصول اخلاقی، هویت ملی واقعی (که طرف به مسلمان بودنش افتخار کند)، و یک کمال طلبی ذاتی و یک حس مسئولیت‌پذیری گروهی داشته باشد، این کشور بلند



آل اسحاق: مراعات عدالت یکی از اصول اساسی انقلاب اسلامی است.

می‌شود؛ دیگر لازم نیست شما خیلی کار خاصی بکنید. می‌گوید این مؤلفه‌های فرهنگی را تقویت کنید.

باز هم جالب‌تر بود که آقای به نام مایکل پورتر شبیه همان مطالب قبلی را نوشته بود که اساسی‌ترین عقیده درباره موفقیت اقتصادی این کشورها پذیرش این باور بوده که اگر موفقیت اقتصادی می‌خواهید و می‌خواهید تولید داشته باشید که در بازارها موفق باشد، آن جماعت، آن

ملت باید به یک اصل اعتقاد داشته باشند. [اگر رفاه می‌خواهید، اگر تولید خوب می‌خواهید، اگر قدرت اقتصادی می‌خواهید، باید بهره‌وری را افزایش دهید. می‌گوید: «من همه چیز را خلاصه کردم، گشتم و به این جمله کلیدی رسیدم.» می‌گوید: «ظرفیت لازم برای رسیدن به ثروت نامحدود است. برخلاف اینکه در اقتصاد می‌گویند منابع محدود است، پتانسیل لازم برای تولید ثروت نامحدود است. می‌توان با توسعه بهره‌وری باعث افزایش ثروت افراد بسیاری شد.» برخلاف اینکه ما می‌گوییم منابع محدود است، می‌گوید: «نه، در سطح بهره‌وری خاصی که شما ثابت فرض کردید، منابع محدود است. سطح بهره‌وری را بالا ببر! اتفاقاً با همان یک تراکتور سطح بهره‌وری را بالا ببر، به جای اینکه یک هکتار را شخم بزنی می‌توانی پنج هکتار را شخم بزنی، اصلاً انگار رفتی پنج برابر زمین خریدی.»



عدالت در مبانی مدل‌های سرمایه‌داری جایی ندارد.

مثال‌های آن در اقتصاد ایران خیلی زیاد است. اگر بخواهیم از پالایشگاه مثال بزنیم، مثلاً در پالایشگاه آبادان، ۱۰۰ بشکه نفت که بدهیم ۱۷ بشکه بنزین به ما می‌دهد. ما اگر به یک مقام مسئول که ذهنیت قبل از این مفاهیم را داشته باشد بگوییم: «می‌خواهیم تولید بنزین را افزایش دهیم»، می‌گوید: «باید چند پالایشگاه جدید ایجاد کنیم.» البته گفتم این حرف‌ها مال قدیم است و الآن این ذهنیت‌ها تغییر کرده است، اما کسی که در ذهنیتش بهره‌وری دارد می‌گوید: «لازم نیست پالایشگاه جدیدی بکنم، می‌توانم پالایشگاه را جوری تغییر دهم که به جای هر ۱۰۰ تا ۳۰ تا بگیرم.» انگار که سرمایه‌گذاری جدیدی کرده‌ای. ما تقریباً ۱۵ درصد انرژی برقمان در خطوط



انتقال تلف می‌شود. بدون اینکه سرمایه‌گذاری جدیدی لازم داشته باشیم، می‌توانیم این ۱۵ درصد را احیا بکنیم.

اگر می‌خواهید در کشوری بهره‌وری شکل بگیرد، به نظرایشان، موفق‌ترین راه برای حمایت یک کالا این است که ارزش‌هایی را در جامعه ترویج کنید: در مدرسه‌ها، در خانواده‌ها، در مساجد، در جلسات خودتان! آن ارزش‌ها چیست؟ ایشان چند کلیدواژه اساسی طراحی می‌کند، می‌گوید: «بچه‌های ما وقتی بزرگ می‌شوند باید بفهمند نوآوری خوب است. هر کس نوآورتر است ثروتمندتر است. بابایت اگر نوآور است ثروتمند است، نه آن بابایی که پست و ثروت دارد و از بابایش به وارث رسیده یا کارخانه دارد. اگر بچه‌های شما این‌طور بار بیایند، آن جامعه اقتصادش بدون شک در دنیا درجه یک خواهد شد.» می‌گوید: «بچه‌های ما، وقتی به سن مدرسه و بعد از آن می‌رسند،

باید باور کنند که رقابت رمز ثروت است، مسئولیت رمز ثروت است، استاندارد بالای یک کالا رمز موفقیت است.» می‌گوید: «در کشوری که کارمندا دارایی باشند، آن کشور بهره‌وری را می‌تواند در ساختارهای اداری خود پیش ببرد. نگاه مسئول به کارمندان مهم است که کارمند را به عنوان دارایی می‌بیند یا ماشین.» می‌گوید: «ارتباطات شبکه الزامی است. کارگرا در جامعه‌ای می‌توانند موفق باشند که این باور در بین کارمندا و کارگراهای آن باشد که دستمزا نبايد افزایش پیدا کند مگر هنگامی که بهره‌وری افزایش یابد؛ یعنی هیچ کارگری به خودش اجازه ندهد مطالبه دستمزد بیشتر کند مگر اینکه بهره‌وری خود را افزایش داده باشد.» البته اینها با شرایط تورم صفر مطرح است.

من در تعطیلات عید توفیق داشتم کتابی را از یک سیاح انگلیسی خواندم. از انگلیس سوار قطار شده بود تا ورشو و از ورشو آمده بود باکو و از باکو با کشتی به بندر انزلی آمده بود و از آنجا با درشکه رفته بود و از سیستان خارج شده و به بمبئی رفته بود، از آنجا سوار کشتی شده و دوباره به انگلستان برگشته بود. خاطرات خود را در این کتاب نوشته که آقای عبدالرشیدی ترجمه کرده بودند. یک نکته کلیدی در آنجا داشت که برای من جالب است. این آقای انگلیسی نوشته بود: «آن چیزی که در ایران برای من عجیب است این است که به کارگر هر قدر دستمزد بدهی باز هم ناراضی است و برای کار نکرده هم مطالبه دستمزد می‌کند.» ۱۱۷ سال پیش! می‌گوید: «برای من عجیب است و در عمرم چنین جامعه‌ای ندیده‌ام که برای کار نکرده هم مطالبه دستمزد می‌کنند. هر قدر هم

می‌دهی باز هم ناراضی هستند.» پس این یک ویژگی فرهنگی است. می‌گوید: «چرا برخی جوامع موفق می‌شوند و برخی موفق نمی‌شوند؟ آن جوامعی که این اصول را پذیرفته‌اند موفق می‌شوند و آنکه نپذیرد موفق نمی‌شود.»

آل اسحاق: خدا را شاکر هستم که وقتی وارد شدم، دیدم فضای ویژه‌ای است. مدت‌هاست که منتظر دیدن این چنین چهره‌هایی در چنین فضایی هستیم. الحمد لله رب العالمین، در این شهر شلوغ گاه‌گذاری هم چنین فضایی هم پیدا می‌شود. وقتی محبت کردند و زنگ زدند و گفتند موضوع بحث پیرامون فرهنگ و اقتصاد است، من عرض کردم: «در رابطه با فرهنگ که بنده جزء پیاده‌ها هستم، در اقتصاد هم که جزء شاگردهای ته کلاس هستیم. در رابطه با من اشتباه

کردید.» خلاصه اصرار کردند و من حیا کردم. وارد که شدم، دیدم تشخیص من درست است. اینجا جای سخن گفتن من نیست و فقط باید بشنوم. ولی من باب اینکه حرف شنیدن ادب است، من هم از این بابت در رابطه با این عنوان مطالبی را عرض می‌کنم.

خاطره‌ای از دوران وزارت به نظرم رسید که شاید الآن همان حرف مطرح است و یکی از گرفتاری‌های ما همان است. در راه‌پله‌ها که داشتیم می‌آمدیم، به آقای شیخ الاسلام گفتیم: «در وضعیت اقتصاد، اگر ما یک مسئله را درست کنیم همه مسائل ان شاء الله حل خواهد شد.» ایشان فرمودند: «آن یک مسئله چیست؟» حالا اگر اجازه بفرمایید، در رابطه با آن یک مسئله می‌خواهم براساس فهمم مطالبی را خدمت شما عرض کنم. اگر یادتان باشد، اقتصاد ۱۴۰۰ را آقای میرزاده در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در دستور کار داشت. دولت هریک از آقایان وزرا را موظف کرد که بروند دیدگاه خودشان را در رابطه با سال ۱۴۰۰ و



در اقتصاد باید واقعیت نگر و آرمان‌گرا باشیم.

شاخص‌های آن و پیشنهادهایی که دارند در سازمان مدیریت برنامه مطرح کنند. من وارد شدم و دیدم جلسه اقتصاد کارشناسانه هم هست. به نظرم رسید این نکته‌ای که ما به عنوان باورها و اعتقاداتمان هست الآن وقتش است که مطرح کنم، تا آن‌ها که دارند تنظیم برنامه می‌کنند در برنامه‌های خود لحاظ کنند؛ منتهی یک مقدمه دارد و آن این است که یکی از شاخص‌هایی که انبیا و اولیا دارند این است که علمشان و باورشان و عملشان یکی است. علم، باور، و عملشان! یکی از مشکلاتی که در جمهوری اسلامی داریم – که اخیراً هم در حوزه‌های مختلف به آن رسیدیم – این است که این سه واژه با



هم نمی‌خواند؛ علمان، باورهایمان، با عملمان جور نیست. بعضی جاها علمان با باورهایمان با هم در تناقض است، بعضی جا باورمان با عملمان در تناقض است. تا زمانی که این سه با هم هماهنگ نشود، کار جور در نمی‌آید. آن جاها که این‌ها را با هم داشتیم موفقیت داشتیم. شما به تمام مواردی که مربوط به جمهوری اسلامی است برگردید، آن جاها که آن سه تا را هماهنگ کردیم و عملیاتمان با باورمان و علممان همراه بوده موفق بوده‌ایم. مصداقش مسائل نظامی است و مصداق دیگرش حضورمان در صحنه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است. الآن دیگر رایج شده که در جریان‌های سیاسی، آن جایی که شعارهای انقلابی را ما عملی کردیم بردیم، آن جایی که از شعارهای انقلابی فاصله گرفتیم باختیم. این یکی از مصادیق این نظریه است.

بدترین جای ممکن در حوزه اقتصاد است؛ یعنی اینکه - با عرض معذرت از عزیزان - چه در اجرا و چه در بیان تئوری و مسائل علمی و چه در باورهایمان، این باورهای انقلابی و اسلامیمان با عملکردمان همراه نیست؛ نه در تئوری‌هایمان تئوری‌های اسلامی هست و نه در باورهای مدیریتی و اجرایی‌مان و نه در عملمان. تا زمانی که ما به باورهای اسلامیمان برنگردیم، همین است و همین‌گونه باید رنج بکشیم؛ هیچ راه گریزی هم ندارد. عاقبتی هم ندارد. اگر به اسلام برگردیم، راه حل پیدا خواهد شد.

در حوزه اقتصاد یک علم داریم علم اقتصاد! شما همه اساتید بزرگواری هستید. هزاران دانشگاه



سبحانی: در مقدمه قانون اساسی نوشته شده است که «ما قانون اساسی را اجرا می‌کنیم تا به زمینه‌های اعتقادی نهضت اسلامی عینیت بخشیده شود.»

و میلیون‌ها جلد کتاب و بحث روابط حاکم بر اقتصاد در حوزه‌های مختلف جهان وجود دارد، ولی ما اصلاً این سه رابطه‌مان، بر اساس مبانی دینی و باورهایمان در حوزه اقتصاد، با هم نمی‌خواند؛ نه علممان با باورمان می‌خواند و نه عملمان. این دو تا چهار تایی بحث این است. من خیلی عذرخواهی می‌کنم، همه عالم هستید و من دارم درس پس می‌دهم. تقاضای من اصلاح است، یعنی هر جا بحث من ایرادی دارد اصلاح بفرمایید.

در رابطه با مسائل اقتصادی در قرآن می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ.» (اگر مردم شهر و روستا تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند، برکات زمین و آسمان را برایشان باز می‌کنیم.) این آیه قرآن است، این یک بحث در قالب جامعه و کشور و امت است. اما در قالب فرد، قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.» هر کس تقوا پیشه کند خدا در همه عمرش گشایش ایجاد می‌کند و از آن جایی که فکرش را نمی‌کند روزی اش را می‌رساند. هر کس به خدا توکل کند خدای بزرگ قادر متعال برایش کافی است....

منتها این یک متر است و با حرف تنها نمی‌شود، فرض دارد، اندازه دارد، متر می‌گذارد.

باز آیات دیگرمان: «وَمَن أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً.» هر کس از یاد خدا اعراض کند چه اتفاقی پیش می‌آید؟ فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً: یک زندگی سخت نکبتی خواهد داشت، اصلاً جای تردید نیست. برمی‌گردیم سراینکه آن مسئله کلی که اگر اصلاح بشود همه این‌ها درست می‌شود و اگر نشود زندگی ضنک است آن چیست. آن تقواست. تقوا یعنی چه؟ (بخشید، شما همه مسلطید.) یک وقت می‌بینی تقوا یعنی پرهیز.

**در جامعه‌ای که مردم
برای کسب احترام خود را
شبه ثروتمندان می‌کنند،
مصرف تجملی و تظاهری
شکل می‌گیرد.**

آنچه من در مورد سازمان مدیریت عرض کردم همین بود که تقوا یعنی مراعات خدا را کردن؛ خدا را پاییدن؛ هر کاری می‌خواهیم بکنیم یا نکنیم ببینیم خدا از این کار خوشش می‌آید یا نمی‌آید، رضایت خدا در آن هست یا نیست، نفیاً و اثباتاً! همین یک کلمه که عرض کردم این است که ما در

مجموع روابط حاکم بر اقتصاد نگاه کنیم، در روابط اجتماعی و در روابط فردی (آن کارهایی که شاید بشود یا نشود، بروم یا نروم، تهدید کنم یا تسلیم بشوم و هر رابطه‌ای با مجموع روابط اقتصادی)، موضوعات را تکان بدهیم. اگر رابطه دولت با مردم، مردم با مردم، دولت با دولت، دولت با مسائل بین‌المللی، مجموع این روابط که در حوزه اقتصادی هست را تکان بدهیم، یک سری روابط باقی می‌ماند. صبغة الله: آن رابطه‌ها اگر رنگ و بوی خدایی بدهد، یعنی رابطه دولت و مردم خدایی باشد، رابطه مردم با مردم خدایی باشد، رابطه دولت با دولت‌های دیگر خدایی باشد، رابطه خود قوا با هم خدایی باشد، آیه قرآن می‌گوید اگر تقوا را به این ترجمه کنیم که جلب رضایت خدا و پاییدن خدا به شکل این روابط خدایی و صبغة الله باشد آن معادله قطعاً درست است؛ اگر هر فرد در قالب خودش این رابطه را رابطه خدایی کند جوابش این است که حتماً

در همهٔ امور گشایش ایجاد می‌شود. نکتهٔ مقابل، من عرض من ذکری: بی خیال بشود، رابطهٔ خدایی نباشد.

این یک تعبیر کلی عرفانی است، مصادیق آن در اقتصاد چیست؟ من در آنجا عرض کردم: «بنده به عنوان وزیر بازرگانی یا این آیات قرآن را قبول دارم یا ندارم. من می‌خواهم بازرگانی کشور را مدیریت کنم. یک سری عملیات باید انجام دهم، بکن نکن‌هایی باید بکنم، باید نبایدهایی باید بکنم، یک سری روابط باید ایجاد کنم. اگر مجموع روابط بالاسری و پایین سری و افقی و عمودی من خدایی باشد، جواب این است که باید درست دریابید.» برای اینکه بحث مشخص شود،



دکتر رفیع پور می‌گوید در جامعه‌ای که فقر گسترش پیدا کند، ثروت که کمیاب است با ارزش می‌شود و در نتیجه نمایش ثروت مطلوب می‌شود و فرآیند با ارزش شدن ثروت نظام ارزش‌های اجتماعی را تغییر می‌دهد.

گفتم: «فرض کنید کهنوج یکی از مناطق کرمان است. (من آن موقع گرفتار آن بودم.) آنجا گوجه فرنگی می‌کارند. همهٔ گوجه فرنگی‌ها دفعتاً در یک زمان به بازار ریخته می‌شود. تمام رُب سازان و صنایع غذایی به آنجا می‌روند. گوجه هم طوری است که نمی‌توانند آن را نگه دارند و می‌گندد. یک سال یا شش ماه کار کرده‌اند و گوجه فرنگی کاشته‌اند و دستشان آمده‌است. این بیچاره‌ها مستأصل هستند، آن‌ها می‌آیند بر سرشان می‌زنند و نامناسب از آن‌ها می‌خرند. من، به عنوان

وزیر بازرگانی مسئول، اگر بخواهم تقوای الهی را مراعات کنم، باید آنجا یک سردخانه درست کنم. وقتی سردخانه درست کردم، گوجه فرنگی را نگه می‌دارم و به تدریج به بازار می‌آورم. آن هم به پول خودش می‌رسد. یا می‌خواهم به مجلس بروم و مقررات یا قانونی را وضع کنم، یک قانون گمرکی را وضع کنم. واقعاً اگر در وضع آن قوانین نگاه من تقوای الهی باشد، نگاه من بر اساس باورهای دینی من باشد، مراعات عدالت می‌کنم. مراعات عدالت یکی از اصل‌های اصلی انقلاب ماست. اگر من وزیر بازرگانی در تخصیص منابع بودجه‌ای که دارم (مثل اینکه چند میلیارد دلار پول دارم) را در تأمین کالا، در قیمت‌گذاری، در ذخیره‌سازی، و در همه این عواملی که در رابطه با کار بازرگانی دارم، آن نگاه خدایی و سبقت الهی را نگاه کنم، حتماً جواب می‌دهد؛ اگر تبعیض قائل شوم و رانت خواری کنم، در قوانین حزب و گروه را نگاه کنم و مسائل متعدد دیگر، همه این‌ها به هم می‌ریزد.»



**هرچه به نابرابری
اقتصادی دامن بزنیم
مصرف تظاهری طبقه مرفه
بیشتر می‌شود.**



آن چیزی که الآن به آن رسیدیم این است که چون منشأ انقلاب ما الهی و خدایی است، لذا تقوا در ذات آن هست، در شعارها و اصلی که می‌خواهد سامان پیدا کند هست. اگر ما جاهایی که شعارهای انقلابی را می‌بینیم مراعات کردیم، یعنی تقوای الهی را مراعات کردیم، می‌بینیم که پیش افتاده‌ایم. نوع مدیریت ما، مدیریت جهادی ما، یک نگاه اسلامی انقلابی است. یکی از مشکلاتی که با این آقایان به اصطلاح صاحب نظر داریم این است که عدالت جزء شاخص‌های انقلاب اسلامی است. ما می‌آییم توسعه را بر اساس بانک جهانی مطرح می‌کنیم. به این شکاف طبقاتی توجه نمی‌کنیم. مدلی که من انتخاب کردم با مبانی من جور در نمی‌آید.

در مبانی تئوریک اقتصادی من عدالت رکن اصلی است؛ در صورتی که در مبانی مدل‌های سرمایه‌داری اصلاً مبنا عدالت نیست، می‌گوید: «بیمه آن را درست می‌کند، اصلاً تو با این کاری نداشته باش!» یا در روابط اقتصادی اسلامی ما، معنویت رکنی در اقتصاد است، یعنی بین اقتصاد و معنویت یک رابطه تنگاتنگ هست؛ در صورتی که در مدل غربی که من دارم اجرا می‌کنم اقتصاد سکولار است، اصلاً انصاف و دین و خدا و پیغمبر و اخلاق در آن مطرح نیست، می‌گوید: «اصلاً تو چرا این حرف را مطرح می‌کنی؟ اقتصاد روابط خاص خودش را دارد؛ عرضه و تقاضا و سود و این قبیل حرف‌ها.» من می‌گویم رابطه ربوی در اقتصاد اسلامی رابطه آتش‌زننده است، می‌گویند: «تو اصلاً نظام بانکداری دنیا را نمی‌فهمی. در آن نظام بانکداری، اگر فرمول سود را بیرون بکشی

همه چیز به هم می‌ریزد.» شما در همه روابط اقتصادی یک ضریب سود دارید، همه فرمول‌های سرمایه‌گذاری این‌طور است. ما می‌گوییم: «اصلاً آن‌ها را بیرون بکش،» می‌گوید: «اگر بیرون بکشی، تمام علم من فرو می‌ریزد. در علم و دانش و یافته من این سود ضربی از دانش من است از همه فرمول‌ها و یافته‌های من!»

گرفتاری ما در حوزه اقتصاد این است که علممان علم غربی است. در حوزه اقتصادی شرقی یا غربی است. فرق نمی‌کند، هر دو بر مبنای مادی است، بر مبنای الهی نیست؛ در صورتی که عقاید ما چیز دیگری است. این‌ها با هم نمی‌خوانند. باورهای اجرایی ما، مدیریت ما آن باورها را ندارد؛ می‌گوید اصلاً بانک غیر از این نمی‌شود. در اداره روابط توسعه کار به جایی رسیده است که اگر یادتان باشد چند سال قبل بانک یک جلسه گذاشت و همه آن‌ها اصرار می‌کردند که شما به کره

نگاه کنید، به ترکیه نگاه کنید، به مالزی نگاه کنید، چین را نگاه



کنید. درآمد سرانه و تولید ملی آن‌ها این‌طور شده است. در آن

جلسه گفتیم: «چرا این‌ها را این قدر به رخ من می‌کشید؟ من

اصلاً توسعه بدون عدالت را نمی‌خواهم.» چه جور باید گفت؟

شما بگو درآمد سرانه ۵۰ ویلی عدالت در آن رعایت نمی‌شود،

اصلاً جمهوری اسلامی این را نمی‌خواهد؛ لذا، این سیستم را

عوض کردم و یکی- دو سال هم پیش رفت، ولی هنوز که هنوز

است اعتقاد به عدالت در باور یک عده‌ای نیامده است. مدل یا

شرقی یا غربی است، مدل متناسب با جمهوری اسلامی اصلاً در

یافته‌هایش نیست، در اجرا باور نمی‌کند و عمل هم نمی‌کند.



حالا تحت فشار آمده‌ایم بعد از ۴۰ سال یک مدل اقتصاد

مقاومتی درست کرده‌ایم، در ۲۴ بند هم درست کرده‌ایم و به دست کسی دادیم که باورش را ندارد، دست کسی دادیم اجرا کند که اصلاً به پایه‌های آن معتقد نیست. نتیجه همین می‌شود که شده! من عرض می‌کنم که به دلیل آنچه که در سابقه انقلاب دیدیم، اگر ما به باورهای دینی و انقلابی برگردیم و بتوانیم باورهای دینی و انقلابی را در حوزه اقتصاد صیوریت بدهیم، مدل و الگوی مناسب با آن را بسازیم و سازمان مدیریت آن را هم براساس آن ارزش‌ها به وجود آوریم، آن وقت شرایط برمی‌گردد. در آن صورت مدیریت جهادی هست، اعتقاد هست، انصاف است، حلال و حرام هست. در رابطه با مسائل اقتصادی، در حوزه‌های علمیه اصلاً یک درس به نام مکاسب محلله و محرّمات داریم. اساساً ما معامله حلال و حرام داریم. اخلاق رکنی از اقتصاد اسلامی است، معنویت رکنی از اقتصاد اسلامی است، انصاف رکنی از اقتصاد اسلامی است، رعایت

حال محرومین رکنی از اقتصاد اسلامی است. این‌ها همه مواردی است که از آن‌ها در بحث‌های اقتصاد اسلامی و مبانی حقوقی آن یاد می‌شود. ما چیزی به نام نظام بانکداری اسلامی درست کردیم. اقتصاد ربوی نتیجه‌اش غیر از این نیست، حتماً همین است و هر چه هم جلو بروید ادامه دارد، باید مبنای آن را عوض کرد و متأسفانه این باور عملی نشده است. ما فرازهایی در فرمایشات مقام معظم رهبری داریم که به صراحت حقایقی را اعلام می‌کنند ولی کسی به آن توجه نمی‌کند. ایشان فرمودند: «در اقتصاد ما باید واقعیت‌نگر و آرمان‌گرا باشیم.» بیشتر از این نمی‌شود گفت. درست است، اقتصاد علم است، تحقیقات دارد،



اقتصاد غرب را باید در مقیاس جهانی نقد کرد. فقر آفرینا هم از نتایج سیستم اقتصادی غرب است که مبتنی بر غارت جهان سوم و عمارت اروپای غربی و آمریکای شمالی است.

جایزه نوبل دارد. همه این‌ها درست است و باید هم به این‌ها مسلط شد، ولی این‌ها را زیر خیمه آرمان باید دید؛ نه اینکه همان مدل سرمایه‌داری غربی را اینجا بیاوریم و یک خُرده شاخص‌های ایرانیت هم به آن بچسبانیم. تا زمانی که آرمان‌های انقلاب اسلامی در حوزه اقتصاد بروز پیدا نکرده، شرایط اقتصادی ما همین خواهد بود که هست. تا زمانی که این باورها را ساری و جاری نکنیم و بر اساس باورهای دیگری بخواهیم اجرا کنیم، باید منتظر همان نتیجه هم باشیم.

سبحانی: در مقدمه قانون اساسی نکته مهمی هست، عبارتی وجود دارد به این مضمون که «ما قانون اساسی را اجرا می‌کنیم تا زمینه‌های اعتقادی نهضت اسلامی عینیت بخشیده شود.» این جمله تکان دهنده‌ای است. به هر حال، مردم آن موقع با باورشان آن حرکت را قبول کردند و کسی نمی‌دانست اقتصادش و نیز سیاستش و قضاوتش چه می‌شود. فرمایش آقای دکتر ناظر بر همین مقوله است که ما چون ایده‌هایمان را نهادسازی نکردیم، انتظاری هم نمی‌توانیم داشته باشیم.

بهشتی‌پور: برای من واقعاً این سؤال مطرح بود که چگونه می‌شود مبانی نظری غرب را بگیریم و بعد با نظریات اسلامی تطبیق دهیم. شما فرمودید علم دینی آن است که علم پیدا کنیم که دین چه باید‌ها و نباید‌هایی دارد و آن علم را به آن باید‌ها و نباید‌هایی که در آن دین مطرح شده تطبیق دهیم. اقتصاد به طور روشن گفته است که مثلاً عرضه چیست، تقاضا چیست، قیمت چگونه به دست می‌آید، سود چه طور محاسبه می‌شود. یک دستگاه مشخص است که مثلاً می‌گوید اگر قیمت را بالا ببرید عرضه زیاد می‌شود، اگر قیمت را پایین بیاورید عرضه کم می‌شود. یک دستگاه چفت و بست دارد است که همان طور که فرمودید ۲۰۰ سال روی آن کار شده است. اگر آقای دکتر این را برای من توضیح بدهند ممنون خواهم شد.

یک سؤال هم از آقای دکتر پیله‌فروش دارم که به بحث نوآوری مربوط است؛ مثلاً، این جمله زیبا که (آن طور که نقل فرمودید)

می‌گوید «ثروتمندترین افراد کسانی هستند که نوآوری بیشتری دارند» مفهوم نوآوری را به ثروت تبدیل کرده است. من دارم درباره اثر فرهنگ در اقتصاد و رفتار مردم که می‌خواهند کالای ایرانی بخرند بحث می‌کنم، بعد با این جمله زیبا مواجه می‌شوم که «کسانی که نوآورترند ثروتمندترند.» در مبانی دین خودمان، از مولا علی (ع) نقل است که «بی‌نیازترین مردم ثروتمندترین مردم هستند.» شما ببینید تفکر چه قدر با هم متفاوت است: نوآوری کجا، بی‌نیازی کجا. اصلاً اندیشه بی‌نیازی یعنی چه؟ کل محور اقتصاد بر نیاز و مصرف و این جور چیزها می‌گردد. من می‌خواهم بگویم اینکه ما مبانی خود را از کجا استخراج کنیم خیلی مهم است. نظر شما در این باره چیست؟

**همان طور که به قدرت
هوشمند قائل هستیم، به
اقتصاد هوشمند نیز باید
اعتقاد داشت.**

متقی: یکی از مشکلات انقلاب اسلامی که تا کنون حل نشده باقی مانده مسئله اقتصاد آن است. ما به لحاظ الگوی کنش سیاسی توانستیم فرایندی را شکل دهیم که هم از الگوی انقلاب‌های لیبرالی و هم از الگوی انقلاب‌های سوسیالیستی متفاوت و متمایز بود، اما در بحث اقتصاد نگاهمان یک نگاه بسیار کلی و انتزاعی بود. ما می‌گوییم عدالت، این عدالت یعنی چه؟ عدالت در دهه اول انقلاب یک معنا دارد: یعنی توزیع کالا به صورت برابر! در دهه دوم انقلاب در نماز جمعه بحث‌های عدالت در قرآن مطرح شد. آن عدالت به معنای یک نوع تمایز بود. هر کس که امکان ریسک بیشتری دارد، قابلیت بیشتری برای تولید آن سرمایه اولیه دارد حق است که بتواند موقعیت اقتصادی برتری را داشته باشد. برداشتی که من از تحلیل اقتصادی جهان غرب دارم این است که تحلیل وبری است. ساخت اجتماعی جهان غرب یک ساخت مذهبی بود، اما تفسیری که وجود داشت در یک دوران تفسیر ویژه بود: اینکه «الفقر فخری»، اینکه اگر بیشتر داشته باشی برای تو در آخرت مجازات دارد، اینکه ربا حرام است، اینکه خنده و شادی مصیبت می‌آورد.

من این بحث‌ها را در قالب‌های کاتالیستی می‌برم (منظورم رهبانیت در کلیساست)، من در آن قالب به مسئله نگاه می‌کنم. یک مفهوم به نام تکلیف وجود داشت. تمام نظام‌های ایدئولوژیک بحثی دارند که تکلیف چیست. در نگاه کاتالیستی، تکلیف این است که آنجا که متولد شدی همان جا بمان، آن کاری که پدرت انجام می‌داد را انجام بده، تقدیرت این بوده که اینجا متولد شوی پس باید بمانی، تقدیرت این بوده که کار پدرت آن باشد و تو هم باید همان کار را انجام بدهی. بحث‌های پروتستانیسم اخلاق اقتصادی را دگرگون کرد، گفت: «تکلیف یعنی اینکه تو اگر بیشترین سرمایه را به دست آوردی نزد خدا مقرب‌تری، اگر این سرمایه را به چرخش در آوردی نزد خدا مقرب‌تری. اما زمانی که سرمایه را به دست آوردی و به چرخش در آوردی باید مصرف کمی هم بکنی.» اصلاً سرمایه امری بود که در مالکیت فرد است ولی در اقتصاد به گردش در می‌آید. پس موجودی با سرمایه معنای متفاوتی پیدا می‌کند. اینجا است که نشانه‌های فردگرایی ظهور پیدا کرد.

بعد مدل اقتصادی دادند. مدل اقتصادی این بود که هر کس، بر اساس توانمندی‌اش و میزان نوآوری که دارد و تلاشی که می‌کند، هر قدر در بیاورد عدالت آن است که این فرد درآمد بیشتری داشته باشد و سرمایه به معنای آن است که آن چیزی که درآمدش حاصل شده به گردش در بیاید. چرا؟ چون کاری که باید بشود بهره‌اش را به صورت غیرمستقیم جامعه به دست می‌آورد. ما در مدل اقتصادی متوقف شدیم. آقای موسوی اردبیلی در دوران قبل از انقلاب بحث‌های مدل اقتصادی را پیگیری می‌کردند. بحث‌های مربوط به مسجد امیر و قانون توحید و این‌ها

عموماً درباره جهت‌گیری مدل‌های اقتصادی بود. او تحت تأثیر چه کسی بود؟ او تحت تأثیر آرا و اندیشه‌های شهید صدر بود. حتی زمانی که ایشان دانشگاه مفید را تشکیل دادند، اولین رشته اصلی‌ترین رشته‌ای که آنجا پا گرفت رشته اقتصاد بود. بعد رشته‌های دیگری مثل حقوق و فلسفه و علوم سیاسی پا گرفت. بهترین کتابخانه‌شان هم باز کتابخانه اقتصاد بود. چرا؟ چون آقای موسوی اردبیلی این نگاه را داشت که دانشگاه باید به نظام سیاسی کمک کند، طلبه‌ها باید بیایند اینجا درس جدید بخوانند، تئوری‌های جدید را در رابطه با موضوعات بدانند، و اتفاقاً وارد فضای اجرایی نشوند. آقای مهدوی کنی مدرسه مدیریت آمریکایی‌ها [هاروارد] را گرفت و دانشگاه امام صادق (ع) را ساخت. آقای مهدوی کنی موفق شد. چرا؟ چون بحثش این بود که «بیایید اینجا درس بخوانید و بروید مناصب سیاسی و اداری و مدیریتی را اشغال کنید». آقای موسوی اردبیلی موفق نشد، چون بحثش این بود که «بیایید اینجا بخوانید، بعد بروید در حوزه و آنجا تئوری بدهید، یک نگاه دینی را با دوران جدید با هم پیوند بدهید».

این خلأ وجود دارد، این خلأ ترمیم نشده و امروز پیچیده‌تر هم شده است. هنوز نگاه ما این است که جهان غرب به عدالت توجه ندارد. عدالتی که آن‌ها دارند در تفسیرشان دقیق و شفاف و مشخص است. می‌گویند: «بر اساس میزان ابتکار، نوآوری‌ات، تلاشی که می‌کنی، و سرمایه‌ای که از این طریق به دست می‌آوری، می‌توانی جایگاه داشته باشی. اگر ابتکار نداری، اگر نوآوری نداری، اگر تلاش نداری، باید کارگر باشی». بحث‌های مربوط به جهان اعاده شده میلتون یا بهشت گمشده میلتون تمام این زیرساخت‌های تفکر اقتصادی را منعکس می‌کند. ما متأسفانه هنوز بحث مدل را داریم.

بعد بحث مربوط به اقتصاد مقاومتی مطرح می‌شود، ولی با ساخت اقتصادی ما هماهنگی ندارد. بحث ترویج تولید کالای ایرانی مطرح می‌شود، ولی با ساخت اقتصادی ما هماهنگی ندارد. کسی که در حوزه اجرا می‌رود دنبال ثبت سفارش آمده است، دنبال واردات و بحث‌های مربوط به موارد این‌گونه است و رویکرد او واردات محور می‌شود. رانت هم در واردات بیشتر است. نگاهی که رهبری دارد جامعه را می‌بیند، نیاز جامعه را می‌بیند، تحریم‌ها را می‌بیند، فشارهای اقتصادی بین‌المللی را می‌بیند، نگاهش این است که باید اقتصاد مقاومتی داشته باشیم، تولید کالاهای ایرانی و کالای ایرانی داشته باشیم. اینجا وضعیت دوگانه به وجود می‌آید. نگاه من این است که در موضوعات مختلف – از بحث هسته‌ای گرفته تا بحث اقتصادی و تا بحث فرهنگی – حرف‌های کلی می‌زنیم، ولی مدلی که به نیازهای کشور پاسخ بدهد، که یک بحث مربوط به همین عدالتی است که آقای دکتر فرمودند، شاخص‌های آن کدام است؟ چگونه می‌توانیم بسنجیم؟

یک موقع است که حکومت نداریم، یک وضعیت وجود دارد. یک موقع است که حکومت داریم و هنوز احساس می‌کنیم که حکومت نداریم. این مشکل است. حکومت که داشتی باید مدل داشته باشی. این مدل باید تئوری داشته باشد. چون حکومت اسلامی است، باید زیرساخت اندیشه‌های اسلامی داشته باشد. چون اقتصاد سرمایه‌داری است، باید مسئله بازار و مبادله و سرمایه‌گذاری را درک کند. چون فضا دارد جهانی و شبکه‌ای می‌شود، باید بدانیم که در این وضعیت ما در این فضای جهانی شدن قرار می‌گیریم. واقعیت این است که: (۱) اقتصاد ما در در مقیاس اقتصاد جهانی روز به روز دارد حاشیه‌ای می‌شود؛ (۲) آن کسانی که مابه‌آن‌ها توجه داریم و مخاطب انقلاب بودند (یعنی لایه‌های پایین جامعه) هم دارند حاشیه‌ای می‌شوند؛ (۳) تئوریسین‌ها و کسانی که رویکردهای مبتنی بر اندیشه انقلاب از نظام اسلامی و عدالت دارند هم دارند حاشیه‌ای می‌شوند.

بنابراین، یک مدل که جامع باشد و حوزه‌های مختلف را در بر بگیرد و بتواند پاسخگو باشد وجود ندارد. در صورتی که مقام معظم رهبری داشتند درباره مسائل سند ۲۰۳۰ تذکر می‌دادند، هنوز بخش‌های مختلفی از این سند دارد اجرا می‌شود. زمانی می‌گفتیم: «کو گوش شنوا؟» چون سلسله مراتب وجود نداشت، اما اگر در شرایطی که سلسله مراتب وجود دارد گوش شنوا وجود نداشته باشد، طبیعی است که مجموعه در فضای حاشیه قرار خواهد گرفت.

قائم‌نیا: اساساً بحث علم دینی و این که ما تکلیفمان با علم سکولار چه باشد در فضای علوم انسانی بحثی است که همچنان وجود دارد و هنوز هم به جمع‌بندی نرسیده و متأسفانه در اقتصاد اسلامی خیلی جاها به انحراف رفته است. مثلاً من استادی را می‌شناسم که اکنون مدعی است که «ما حتی شاخص‌های اقتصادی رایجمان را باید عوض کنیم چون غربی است.» این یک نگاه افراطی است. از آن طرف، نگاه تفریطی هم وجود دارد که در واقع به بهانه اینکه علم یک امر رایج و مسلم و در واقع برگرفته از منطق است، می‌گوید هر چیزی که در اقتصاد ثابت شود می‌تواند مبنای اسلامی هم داشته باشد. من نظر شهید صدر را خدمتان عرض کردم، دوباره آن قسمت را توضیح می‌دهم. (این را هم عرض کنم: «توزیع قبل از تولید» که شهید صدر می‌گویند در مورد کالا نیست، در مورد نهادهای تولید است. آنجا بحث مالکیت را مطرح می‌کند، مالکیت مختلط را مطرح می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «زمین موات از آن کیست؟ از آن کسی که آبادش کند.» دارد نهادها و عوامل تولید را توضیح می‌دهد، در مورد کالا صحبت نمی‌کند.)

حالا ما برگردیم و خودمان را در شرایطی که اسلام شکل گرفت قرار دهیم، آن سالی که پیامبر مبعوث شد را با سال ۵۷ که انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد مقایسه کنیم. آن موقع پیامبر چه

کار کرد؟ ما که نمی‌خواهیم جلوتر یا عقب‌تر از ایشان باشیم، ما می‌خواهیم همسو با پیامبر جلو برویم. پیامبر یک سری احکام [مثل مضاربه] را امضا و تأیید کرد. مضاربه اصلاً برگرفته از فرهنگ و سنت ایران بود، یک سنت بازرگانی رایج در ایران قدیم بود، حتی در منابع عربی [که در واقع تاریخی هستند] اصطلاحاً می‌گفتند «اشتریث» [مثلاً ۱۰ یا ۱۲] این را از ایرانی‌ها به عاریت گرفته بودند. ایران در آن موقع یک جامعه غیرمسلمان بود، ایران یک جامعه پادشاهی بود. پیامبر چه کار کرد؟ این سنت را پذیرفت. آیا درست است که ما بگوییم چون مبانی آن سکولار است آن را کلاً باید رد کنیم؟

من عرضم این بود که شهید صدر در رسالتنا در مقاله ششم عنوان می‌کند که اگر مبانی تئوری غربی باشد، لزومی ندارد که تئوری هم غربی باشد. ما باید بتوانیم مبانی را تفکیک کنیم. مشکل ما این است که مبانی را تفکیک نمی‌کنیم. مثلاً، در بحث بانکداری، مراد شهید صدر بحث واسطه سرمایه‌گذاری در بحث تولید بود. گفت: «ما واسطه‌ای در تولید می‌خواهیم که اسمش را بانک می‌گذاریم.» این نبوده که مثلاً بگوید همان بانک را ما بیاوریم اینجا و چهار تا عقد و کم و زیاد و اضافه کنیم. آقای بهمنی - رئیس اسبق بانک مرکزی - که دوره‌ای خدمت ایشان می‌رفتیم خیلی راحت می‌گفت: «ما هر جا در بحث بانکداری کم می‌آوردیم از عقد جعاله استفاده می‌کردیم، هر جا که می‌خواستیم توجیه کنیم با جعاله دستمان باز بود.» نه! مراد شهید صدر این نیست. الآن بحث اقتصاد مقاومتی مطرح است. در واقع تئوری اقتصاد مقاومتی که همان بحثی است که ما الآن در مورد کالای ایرانی داریم تئوری‌اش غربی یا شرقی است. در فضای دانشگاهی، وقتی جمله‌ای از غرب می‌آید، سریع آن را منتسب می‌کنند که این غربی است و کلاً باید در آن تعدیلاتی صورت بگیرد؛ عین بحثی که ما در اقتصاد مقاومتی داریم. همین آقای ترامپ دیوانه روز اول که می‌خواست تحلیف شود گفت: «We are American»، گفت: «کالای آمریکایی بخریم و آمریکایی استخدام کنیم.» اگر من نگویم این را ترامپ در حمایت از کالای ملی گفته، همه می‌گویند: «بله، این تئوری اقتصاد مقاومتی است»، ولی چون ترامپ گفته این بحث پیش می‌آید که پس این نظر یک دیدگاه غربی است؛ در حالیکه دقیقاً در اقتصاد مقاومتی هم مسئله همین است. اقتصاد مقاومتی به نظرم یک جاهایی توانسته با ظرافت مبانی را از تئوری جدا کند، همین بحث حمایت از کالای ملی را توانسته جدا کند. اقتصاد آدام اسمیت و جریان ۱۰۰ ساله‌ای که بعد از انقلاب صنعتی شکل گرفت نزدیک‌ترین جریان به اقتصاد مقاومتی است. شاید تعجب‌آور باشد، ولی جریانی است که کاملاً از تولید حمایت می‌کند، اما مبانی آن الحادی است.

بنابراین، اینکه ما بگوییم هر چیزی که از غرب باشد ما آن را به طور کل کنار می‌گذاریم مثل این است که ما بخواهیم چرخ را از اول اختراع کنیم. بخش مهمی از فناوری، حتی این گوشی

که دستتان است، از غرب آمده است. چه طور ما می‌توانیم از فناوری به عنوان یک ابزار استفاده کنیم، اما از دانش نمی‌توانیم استفاده کنیم؟ اساساً در بحث علم دینی ما باید بدانیم علم دینی محصول دانشمند است، محصول انسان است. درست است که مبانی آن دینی است، درست است مبانی آن الهی است، مبانی آن مباحث عدالت است، اما یک انسان آن را کشف و تبیین می‌کند که می‌تواند حتی توأم با خطا و اشتباه هم باشد؛ بنابراین، اینکه ما برای جمهوری اسلامی یک جایگاه مقدس تعیین کنیم که مستقیم به آن وحی شده و با آن چیز که در دنیا وجود دارد تفاوت می‌کند یک خط‌کشی اشتباه است.

نکته‌ای که شهید صدر می‌گوید و تأکید می‌کند این است که ما باید بتوانیم بین حوزه عمل و نظر تمایز ایجاد کنیم! اتفاقاً کار آقای مهدوی کنی، از این جهت که گفت: «شما بروید علوم غربی را بفهمید و بعد بیایید اقتصاد اسلامی بفهمید»، خیلی درست بود. شما اول بروید اقتصاد متعارف را یاد بگیرید، نه اینکه اول بروید در مورد اقتصاد صحبت کنید. اول شما بروید علوم رایج را یاد بگیرید، تا بعد بتوانید مبانی را متمایز کنید و در مبانی از مباحث اسلامی استفاده کنید.

پایله فروش: در رابطه با رویکرد فرهنگی، می‌خواهیم به این سؤال پاسخ دهیم که چرا بعضی از کالاهای ایرانی در بازار فروش نمی‌رود. خیلی فشرده، حداقل دو جواب به این سؤال می‌توانم بدهم. شاید تمایل به شبیه شدن به غربی‌ها - به ویژه در مصرف پوشاک - یکی از دلایلی است که بعضی از کالاهای ایرانی در بازار با مشکل مواجه‌اند. چرا شبیه شدن به غربی‌ها ارزش است؟ چون فکر می‌کند غربی شدنش نشانه پیشرفت است. یک پاسخ ممکن است این باشد. ممکن است پاسخ این باشد که چون با شرایط موجود مشکل دارد، طرف‌دار هر نظام ارزشی می‌شوند که این شرایط با آن مشکل داشته باشد. شاید پاسخ مهم‌تری هم به این سؤال بشود داد: اینکه رویکرد فرهنگی می‌تواند به ما جواب بدهد که شاید دلیل اینکه چرا بعضی از کالاها مشکل دارند تمایل به برتری طلبی و تفاخر باشد؛ در نتیجه، در این بازار ممکن است کالاهای ایرانی با مشکل برخورد کنند. چرا برخی افراد به دنبال تفاخر و برتری طلبی هستند؟ شاید بتوانیم در نظام ارزشی آن‌ها اساساً ملاک برتری داشتن را ثروت بیشتر بدانیم. این در مورد مُسرفین صادق است، مسرفی که نظام ارزشش تکاثر است. او میل به تمایل و برتری طلبی و تفاخرش را چه جور نشان می‌دهد؟ می‌گوید: «من کی ارزشمندم؟ وقتی ثروت بیشتری داشته باشم.» در نتیجه، در نماد بیرونی آن هم تفاخر می‌کند.

اما در مورد عامه مردم شاید این چنین نباشد و بگوییم که چون عامه مردم می‌خواهند شبیه ثروتمندان بشوند، خیلی وقت‌ها تفاخر می‌کنند. حالا چرا عامه مردم می‌خواهند شبیه ثروتمندان

بشوند تا آن تفاخرشان را به جا بیاورند؟ پاسخش شاید این باشد که در جامعه‌ای که اگر احترام می‌خواهی باید مردم فکر کنند که ثروتمندی این نظام مصرف شکل می‌گیرد. چرا؟ چون باور دارند اگر این‌گونه مصرف نکنند، این‌گونه نمایش ندهند، این‌گونه مصرف تظاهری نداشته باشند، بقیه فکر می‌کنند فقیر است و آن احترام لازم را ندارد. پس این بنده خدا به دنبال تفاخر نیست، جزء مُسرفان نیست، اهل تکاثر نیست، احترام می‌خواهد، برای اینکه این احترام را کسب کند خودش را شبیه ثروتمندان می‌کند و به دنبال مصرف تجملی و تظاهری می‌رود.

سؤال این است: چرا در یک جامعه‌ای با آن ویژگی‌هایی که آقای دکتر توضیح دادند که قرار بود یک چیز دیگری بشود، پولدار بودن ارزش می‌شود تا آن بیچاره‌ای که به دنبال احترام است ادای پولداری را در بیاورد و به ثروتی که ندارد تفاخر کند؟ آقای دکتر، در بعضی از شهرستان‌ها طرف می‌رود خانه‌اش را می‌فروشد و یک ماشین گران‌قیمت خارجی می‌خرد تا مردم به او احترام بگذارند. بدبختی تا اینجا کشیده می‌شود. چرا؟ چون جامعه‌ای که در آن نظام ارزش تغییر کند، ثروت مادی که ریشه آن هم عدم اعتقاد به معاد است اساس برتری بشود، ایمان به معاد تضعیف بشود، این جور می‌شود. ذات بشر احترام لازم دارد. باید شبیه پولدارها شود، مصرف تظاهری کند، مصرف تجملی کند. آقای دکتر رفیع‌پور در کتاب توسعه و تضاد جواب دیگری به این سؤال داده است، می‌گوید: «اگر در جامعه‌ای فقر گسترش پیدا کند، ثروت که کمیاب است با ارزش می‌شود، در نتیجه نمایش ثروت مطلوب می‌شود. فرآیند با ارزش شدن ثروت خودش آن تغییر نظام ارزشی جامعه را تشدید می‌کند. یکی از پیامدهای آن افزایش حقوق اجتماعی ثروتمندان است.» یعنی چه؟ یعنی اگر در جامعه این شرایط شکل بگیرد، فردی که می‌خواهد کاری را در اداره راه بیندازد، اگر فکر کند ثروتمندی یا به خاطر طمعش یا به خاطر نظام ارزشی‌اش، کارش را بهتر راه می‌اندازد. استاد دانشگاه، اگر خدای ناکرده نظام ارزشی‌اش این جور شود، با دانشجویی که فکر می‌کند پولدار است یک جور دیگر تعامل می‌کند.

از این بگذرم. ممکن است ساختارهای جامعه به‌گونه‌ای شکل گرفته باشد که برای موفقیت چاره‌ای جز ثروتمندی یا تظاهر به آن وجود نداشته باشد، یعنی برای احقاق حقوق اولیه‌ات ناچاری به ثروتمندی تظاهر کنی که این از ناکارآمدی بخش عمومی نشأت می‌گیرد. یک جواب هم من بدهم و بحث را تمام کنم. بگوییم مظهر تظاهری طبقه مرفه سبب افزایش احساس تحقیر در بین عامه مردم می‌شود. این نابرابری احساس شده (نه واقعی) به خاطر مصرف نمایشی و تجملی طبقه مرفه می‌تواند دو نتیجه داشته باشد: طبقه غیر برخوردار شورش می‌کند (می‌گوید: شما که این قدر با مصرف تظاهری و تجملی‌تان ما را تحقیر می‌کنید، ما هم همه شما را از بین

می‌بریم،)؛ یا اگر زورش نرسد انقلاب کند و آن طبقه مسرف را پایین بکشد، سعی می‌کند شبیه آن‌ها بشود.

چرا این جور نابرابری شکل می‌گیرد؟ جمع‌بندی این که اگر می‌خواهیم کالای ایرانی ترویج شود، باید حواسمان باشد. هرچه ما به نابرابری دامن بزنیم، مصرف تظاهری طبقه مرفه بیشتر می‌شود. در ساختار نا کارآمد اداری ما، حتی برای راه انداختن کوچک‌ترین کار نیاز می‌شود که خودت را شبیه ثروتمندان کنی. برای تحقیر نشدن، برای کسب احترام به دنبال نمایش ثروت‌اند؛ در نتیجه، مصرف کالای ایرانی که نمی‌تواند آن نیاز را برآورده کند به شدت محدود می‌شود.

سبحانی: این بحث جامعه‌شناسی را آقای دکتر رفیع پور بعد از پایان جنگ در کتاب توسعه و تضاد مطرح کرد. تبعات کارکرد آن مرحله، به زعم ایشان، جابه‌جایی ارزش‌هاست. ایشان در دهه ۹۰ کتابی منتشر کرد که خیلی مشروح‌تر نوشت. کتاب دریغ است که ایران ویران شود حدود ۹۵۰ صفحه است و تحلیل اجتماعی فرهنگی خیلی مشروحی از ایران دارد، اینکه این ساختار فکری تحلیلی نتیجه‌اش این است و چگونه باید تغییرش بدهیم. آنجا هم خیلی درباره تأثیراتی که به اصطلاح طبقاتی روی جابه‌جایی هنجارها و ارزش‌ها می‌گذارد بحث کرد. ایشان هم باور دارد.

منت‌هی در کنار بحث آقای دکتر یک نکته هم می‌توان گفت که خودنمایی و ادای دیگران را در آوردن گاهی برای تفاخر مطرح است و در تأیید فرمایش شما، به هر حال توزیع درآمد هم انصافاً در این قضیه مهم است. من همیشه می‌گویم کالای چینی که ما این همه در همه جا تبلیغ می‌کنیم – یعنی لقلقه زبان است – آیا واردکنندگان آن را انبار می‌کنند یا فروش می‌رود؟ به هر حال اگر قرار باشد کالای چینی انبار شود، بعد از دو-سه بار متوقف می‌شود. تقاضا برای آن وجود دارد. اگر هم بنجل است و هم تقاضا دارد، معنایش این است که متقاضی متناسب با جیبش دارد درخواست می‌کند، یعنی پولش با آن تطبیق می‌کند، که باز هم به نحوی تأیید نابرابری درآمدی است.

بهشتی‌پور: ما یک مبانی دینی داریم. می‌خواهم بپرسم که این مبانی چه قدر روی رفتار اقتصادی ما تأثیر دارد. باید این مبانی را در قرآن و نهج البلاغه و احادیث جست‌وجو کنیم، بعد ببینیم غربی‌ها چه می‌گویند و به نتیجه‌ای برسیم. می‌خواستم بگویم که در اقتصاد اسلامی یا آنچه به آن رفتارهای دینی می‌گوییم بالاخره یکی از کارهای ما رجوع به منابع دینی است؛ اما اگر فقط به

منابع دینی رجوع کنیم و به نظراتی که امروز تحلیل و رفتارشناسی کرده‌اند توجه نکنیم، شاید نقص داشته باشد. من باید به پسر نوآوری را توصیه کنم یا قناعت را؟

پيله فروش: حتماً نوآوری را به او توصیه بفرمایید، چون منطبق بر آموزه‌های اسلامی است و بحث آن مفصل است.

سبحانی: اجمالاً به موقعیت اقتصادی و سبک اقتصاد اسلامی اشاره شد. ما برای جمهوری اسلامی، حداقل در قانون اساسی جمهوری اسلامی، یک الگوی اقتصادی داریم. وقتی مدل‌هایی که جاهای دیگر را اداره می‌کنند را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم از این می‌شود در قالب مدل استفاده کرد. حالا بعضی‌ها مثل من به آن نمره بالای بالا می‌دهند، بعضی‌ها هم می‌گویند اشکالاتی هم دارد و نمره پایین‌تر می‌دهند. عناصری که دیگران مدل را با آن تعریف می‌کنند در قانون اساسی هست؛ منتهی چون ما گرفتار آن مشکل عدم باورش داریم، اصولاً کسانی که در صحنه اقتصاد ایران فعال بودند به این بخش قانون اساسی رجوع نکرده‌اند و بعد از ۲۵ سال اقتصاد ایران را به خاطر همین اصولی که اجرا نکردند محاکمه کردند.

فهیمی‌فر: جهشی که از نظر تولید در غرب به نام اقتصاد کاپیتالیستی اتفاق افتاد به موازات تحولاتی بود که در بستر نظری و فکری و دینی اتفاق افتاد. بحث ماکس وبر مطرح شد. ایشان تلازمی بین شکل‌گیری جریان‌ات پروتستانی و تحولات غرب مطرح می‌کند که بر الگوهای اقتصاد اثر می‌گذارد، می‌گوید کشورهایی که واقعاً دارند از جریان نظری دینی تحت عنوان پروتستان‌تیسیم تبعیت می‌کنند در اقتصاد موفق‌ترند. پروتستان دنیا کاملاً برایش هدف است، تلقی‌ای که از انسان می‌کند تلقی دنیوی است. من با توجه به این قضیه می‌خواستم عرض کنم که اگر واقعاً ما بخواهیم یک اقتصاد پیشرفته و مستقل داشته باشیم، حتماً باید نسبتی با تلقی‌های بنیادی خود در حوزه دین و حوزه ارزش‌ها برقرار کنیم. یکی از مشکلات بنیادین این است. درست است، یک سری کلیات در قانون اساسی گفته شده که شما می‌فرمایید یک مقدار هم از کلیات بالاتر است؛ اما واقعاً آیا بحث نهادها را هم مطرح کرده‌است؟ بحث مکانیسم‌ها و فرآیندهایی را که این ارزش‌ها را به یک سری فرآیندهای تولید تبدیل می‌کنند را مطرح کرده‌است؟ ما نیاز داریم که یک بحث بنیادین داشته باشیم تا بتوانیم نسبت این دو مسئله را تعیین کنیم.

اما آیا اسلام می‌تواند از پیشرفت‌های سایر حوزه‌های فرهنگی استفاده کند؟ بله، این در خود سنت رسول‌الله (ص) هم بود که ایشان قبل از بعثت به حلف الفضول پیوسته بود و همین راه را

هم ادامه داد. خیلی از سنت‌ها انسانی است و لزوماً به سکولار و دینی هم قابل تقسیم نیست. ترسیمی که ما از اقتصاد اسلامی داریم ترسیم خیلی دقیقی نیست، هم در پایه‌های ارزشی و هم وقتی که می‌خواهد به نهادهای معطوف به عمل تبدیل بشود.

نکته آخر اینکه فرض کنیم ما کشور جمهوری اسلامی نیستیم و انقلاب اسلامی هم اتفاق نیفتاده است، به شدت هم به نظام اقتصاد کاپیتالیستی معتقد هستیم. اگر واقعاً می‌توانستیم اقتصاد کاپیتالیستی که در غرب، در آمریکا، در کشورهای اروپای غربی هست را در ایران پیاده کنیم و پیاده می‌کردیم وضع ما از اینکه هست به مراتب بهتر بود. شما نگاه کنید، تعهد بانک در مقابل یک تولیدکننده در اروپا فوق‌العاده بیشتر است تا اینجا! مسئولان جمهوری اسلامی به لحاظ ضعف مدیریتی واقعاً در تراز عقیدتی عمل نمی‌کنند، یک اعتقاد سنتی دارند ولی در عمل پیاده نمی‌کنند. بانک یک واسطه است برای اینکه تولید را بالا ببرد. بانک باید رفیق مولد باشد، رفیق اقتصاد باشد، اما شده رقیب: زمین می‌خرد، ساختمان می‌خرد، بعد هم نمی‌تواند بفروشد و روی دستش می‌ماند. این فساد چرا اتفاق افتاده است؟ به خاطر اینکه هر کدام از ماها در حیطه شخصی که داریم کار می‌کنیم بیش از اندازه در حاشیه امنیت قرار داریم. کسی از ما نمی‌خواهد که «آقا، تو که این کار را کردی، می‌دانی تبعاتش چه شد؟ چرا این اتفاق افتاد؟» حاشیه امنیت داریم. اتفاقی می‌افتد و هیچ کس هم در واقع ککش نمی‌گزد، بعد هم که از آن مسئولیت رفتیم هیچ کس به آن کاری ندارد. من فکر می‌کنم مشکلات اقتصادی ما در بحث‌های تئوری است. بحث‌های دیگر هم داریم که مشخصاً در نوع عملکردهاست؛ مثلاً، در این کشور حساب‌کشی نمی‌کنند، از فرد خاطی حساب‌کشی نمی‌کنیم. واقعاً من می‌خواهم اینجا انتقاد کنم. دولت‌ها می‌آیند و می‌روند. دولت‌های قبلی به لحاظ اقتصادی باید جواب بدهند که چه شد، این عملکرد چه شد. حداقل در دانشگاه‌ها عنوانی بگذارند، بروند مطالعه کنند، به جایی برسند که بدانیم این اتفاق دیگر نمی‌افتد. علت اینکه غرب به واقعاً جاهای خوبی رسیده است این است که دائماً دارد خودش را نقد می‌کند، به هیچ کس هم رحم نمی‌کند، همان چیزی که در اسلام حرف‌هایش زده شده است. حضرت امیر(ع)، پیامبر(ص)، ائمه معصومین(ع) همه می‌گویند، ولی در عمل ما این اتفاق نمی‌افتد.

زورق: مدیریت ما در همه چیز ما و هم در اقتصاد اثر گذاشته است. این یک نکته! نکته دوم اینکه اقتصاد غرب جهانی است و کارنامه آن هم یک کارنامه جهانی است. ثروت اروپا را باید در کنار فقر آفریقا دید. نمی‌شود تولید ثروت را به حساب اقتصاد غرب بگذاریم و تولید فقرش را به حساب آمریکای لاتین و آفریقا و بقیه جاها. وقتی همان مدل غربی را در داخل کشور پیاده کنیم،

حاصلش این می‌شود که فاصله بین نیاوران و میدان خراسان زیاد می‌شود؛ همان طور که فاصله اروپا و آفریقا زیاد شده است این همان مدل غربی است. ما بلد نیستیم برویم آفریقا را استعمار کنیم، آمریکای لاتین را استعمار کنیم، میدان شوش را یا شهرستان‌ها را استعمار می‌کنیم تا تهران آباد شود.

بنابراین، قضاوت در مورد اقتصاد غرب باید در مقابل این چالشی که در دنیا وجود دارد صورت بگیرد. بالاخره این‌ها استثمار کردند، منابع طبیعی را ارزان بردند، هر جا هم که از طریق اقتصادی زورشان نرسید از تفنگ استفاده کردند. واقعاً آمریکای لاتین را ببینید که چه بلایی سرشان آوردند....

فهمی‌فر: آقای دکتر، نظر شما درست است، ولی این را باید اذعان کرد که واقعاً اقتصاد غرب در خودش با همه ظلمی که دارد در حق بشریت می‌کنند در خودش عدالت برقرار می‌کند؛ این یک مورد. نقدهایی که پست مدرنیست‌ها به کل مدرنیته غرب وارد می‌کنند دو مسئله است. یکی از آن‌ها همین اختلاف طبقاتی است. در واقع، اختلاف طبقاتی یک نتیجه طبیعی سیستم اقتصادی غرب است که آن‌ها نتوانستند آن را حل کنند. درست است که فناوری و پیشرفت و این جور چیزها هست، ولی اختلاف طبقاتی از ویژگی‌های ذاتی این سیستم اقتصادی است. به همین دلیل می‌گوییم این سیستم اقتصادی الهی نیست. اما می‌خواهم بگویم باز بهتر از سیستم ماست که هیچ نظامی نسبی در آن نیست.

کاظم‌زاده: با توجه به بستری که مطرح شد، جمع‌بندی‌ای که من داشتم این بود که ما بعد از جنگ جهانی دوم به لحاظ اجرایی دو استراتژی را در کل دنیا تجربه کرده‌ایم: یکی اقتصاد جایگزینی واردات بود، دیگری توسعه صادرات. هر کدام از این‌ها مزایا و معایبی داشت. چیزی که می‌شد از اقتصاد مقاومتی استنباط کرد این بود که یک ترکیب هنرمندانه از مزایای این دو استراتژی به وجود آورد. فکر می‌کنم که عنوانی که زبیده محتوای اقتصاد مقاومتی است اقتصاد هوشمند است. ما در روابط بین‌الملل به یک قدرت هوشمندانه قائلیم که از ترکیب قدرت نرم و سخت حاصل می‌شود. اقتصاد مقاومتی به نظر من یک اقتصاد هوشمند است. بعضی از مباحث جنبه و ضرورت ملی دارد؛ ولی چون به ادبیات یک جناح منتسب می‌شود، از طرف جناح مقابل آن مقاومت صورت می‌گیرد.

نکته بعد این است که ما، هم در عمل و هم در تئوری، وقتی مباحث جامعه‌شناسی را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم سرمایه اجتماعی دارد یک وزنه بسیار سنگین پیدا می‌کند. وجه مشترک

نظر بسیاری از جامعه‌شناسان معاصر تقریباً روی مقوله سرمایه اجتماعی دور می‌زند. حتی در کشورهای اروپایی برای آن دپارتمان ساخته‌اند. منشأ سرمایه اجتماعی اعتماد عمومی است. منشأ اعتماد چیست؟ صداقت است. صداقت باعث اعتماد و اعتماد باعث رشد سرمایه اجتماعی می‌شود. هرچه جامعه مجازی‌تر می‌شود، اتفاقاً اهمیت این مقوله بیشتر می‌شود؛ چون شما مجبورید معامله کنید بدون اینکه همدیگر را ببینید، اینجا اعتماد مؤثر است. الآن متأسفانه در جامعه ما چیزی که دارد ترویج می‌شود چیز دیگری است. بعضی از مردم فکر می‌کنند که اگر صادق باشند می‌بازند، فکر می‌کنند پیشرفت نتیجه عدم صداقت است. این یکی از آفت‌هایی است که متأسفانه دارد ریشه می‌گیرد و رشد پیدا می‌کند.

نکته آخر این است که ما در فرهنگ دینی‌مان می‌دانیم که جهاد اکبر (که جهاد با نفس است) بر جهاد اصغر مقدم است. بعد از جنگ، جای این دو عوض شد. من فکر می‌کنم بسیاری از آسیب‌هایی که در اقتصاد می‌بینید - که یکی از معضلات است - از همین فراموشی و جابه‌جایی اولویت این دو مسئله سرچشمه گرفته است. بالاخره، کسانی که بانیان انقلاب بودند و شهید شدند (مثل شهید مطهری و شهید بهشتی، به خصوص شهید مطهری) مباحث بسیار وزینی در خصوص خودسازی داشتند. بحث خودسازی بعد از جنگ و در واقع بعد از انقلاب کاملاً به حاشیه رانده شد.

آل اسحاق: سال‌های دوم یا سوم انقلاب بود که همین بحث در حوزه اقتصاد درگرفت، به جلساتی منجر شد که در قم با آقای مصباح تحت عنوان گفت‌وگوی حوزه و دانشگاه گذاشتند. عمده بحث‌های آن هم در حوزه اقتصاد بود. خیلی رفت و آمد انجام شد و نهایت قضیه کار به اینجا رسید که این کار به آسانی شدنی نیست. یک عده از آقایان گفتند: «ما به دنبال اقتصاد کفر می‌رویم، شما هم بروید اقتصاد اسلامی خود را درس بدهید» و حتی من شنیدم یکی از آقایان سر بحث اینکه بهره را باید از اقتصاد بیرون بکشیم درجا غش کرد، یعنی دید همه یافته‌ها و بافته‌هایی که دارد یک دفعه شد هیچ! نهایتاً جدا شد و رفت.

این مشکل هنوز هست، در همه حوزه‌ها هم داریم. یک تئوری است که مرحوم آقای حسینی خیلی سعی کرد جا بیندازد که تمام تاکتیک‌ها، روش‌ها، سیاست‌ها، و حتی محصولات تابع آن دید اولیه است که اگر آن مبانی جور دیگری باشد محصول هم به طور خودکار تابع آن است؛ لذا، اگر ما بخواهیم درست و اصولی کار شود، باید برویم آنجا و برگردیم و بر مبنای آن کار کنیم. با حفظ احترام ایشان، به نظر من منجر به همین شد که تفکیک شد که یک عده گفتند کفر و عده‌ای هم اسلام، و همین بلایی که در حوزه‌های مختلف سر ما آمد. دو بحث هست: یک بحث

فضای حاکم بر حوزه اقتصاد و جهت‌گیری‌های اقتصادی، اصول و مبانی اقتصاد؛ یک بحث هم تاکتیک‌ها و سیاست‌ها و برنامه‌های اجرایی و عملیات جاری و از همین قبیل بحث‌هاست. یک وقت ما می‌گوییم این‌ها کاملاً به هم مربوط است یا می‌گوییم این‌طور نیست. آنچه مهم است، در حوزه اقتصاد ما اصولی داریم که یکی از آن‌ها عدالت است. این از آن جهت‌گیری‌های اصلی است. سلطه را قبول نداریم. یک سری مسائل کلی این‌طوری هست که جهت‌گیری‌های اقتصاد و فضای اقتصادی را سامان می‌دهد. فرق اسلام و غیراسلام در همه آن فضاهاست. نمی‌شود بگوییم ما اسلامی هستیم و این فضا و جهت‌گیری‌ها را هم قبول نداریم.

اما در داخل این فضا، تاکتیک‌ها، روش‌ها، دانش، فن، و حرفه می‌تواند با توجه به همان نکاتی که آقای دکتر قائمی‌نیا فرمودند عمل شود. روش پیامبر هم همین بوده است. به زعم من، فضای عمومی را داشتند و بعضی از روش‌ها را امضا کردند. در قالب چارچوب‌های فضای اسلامی و اصول حاکم بر اسلام می‌شود تاکتیک‌ها را اجرا کرد. این تعارض را حل می‌کند. اگر ما این فضا را قبول داریم و در فضای کلیات [مثلاً عدالت، نفی سلطه، جهت‌گیری به نفع فقرا، و...] عمل کنیم، در فرمایشات مقام معظم رهبری هم بود که باید «واقعیت‌نگر و آرمان‌گرا» بود.

ربا از نظر اقتصاد اسلامی قابل قبول نیست؛ ولی یک سری روش‌ها هست، گشایش اعتبار هست، ال.سی. هست. این‌ها هیچ ربطی به آن مبانی ندارد، می‌شود در قالب این‌ها عمل کرد. در علوم اجتماعی و علوم انسانی هم همین حرف‌ها الآن دارد سامان پیدا می‌کند. آنجا البته غلیظ‌تر است. من عرض می‌کنم که در حوزه اقتصاد ما یک سری واقعیت‌های فنی داریم؛ عین رانندگی، عین مکانیک، عین جاده‌سازی، عین سدسازی! همه این‌ها یک سری تاکتیک است، علم است، دانش است، دستاوردهای بشری است؛ ولی همه این‌ها زیر خیمه آرمان‌های اسلامی است! ما اگر این را قبول کنیم که امکان دارد یک سری واقعیت‌های علمی دست‌یافته بشری در چارچوب آن آرمان‌ها شکل بگیرد، خیلی از این تضادها قابل حل است؛ و الاً قطعاً به مشکل برمی‌خوریم. اگر این‌طور شود، خیلی از تعارض‌ها قابل حل است. این‌طور نمی‌شود که یک عده بگویند «ما اقتصاد کفر درس می‌دهیم» چون ما تاریخ آن رفتیم. آنجا گفتیم: «کت و شلواری که شما می‌خواهید بپوشید باید شکل اسلامی پیدا کند.» این‌طور نیست، خیلی از موارد امضا شده است.

اگر بتوانیم، این تعارض را حل کنیم که لازم نیست که امور اجرایی، سیاست‌ها، فرآیندهای فنی-مهندسی، همه را به شکل اسلامی درآورده باشیم. این‌ها ناشی از همان دیدگاه اولیه است. کلیات باید جا بیفتد. در رابطه با مسئله نقش بخش خصوصی در افزایش اشتغال که یک انتظار از بخش خصوصی است، هنوز که هنوز است تعریف بخش خصوصی مشخص نیست. یک وقت

ما می‌گوییم آنچه که غیر دولتی است خصوصی است که شامل تعاونی‌ها هم می‌شود، شامل خصولتی‌ها هم می‌شود، شامل شرکت‌های کوچک می‌شود؛ یا اینکه می‌گوییم بخش خصوصی کسی است که مدیریتش، مالکیتش مربوط به گروه خاصی باشد. این یک بحث است که باید مشخص شود که حالا وقتش نیست.

آن چیزی که در واقعیت در رابطه با اشتغال و تولید مطرح است بحث مدل است، باز باید به سراغ مدل برویم. مستحضرید که بخش صنعت یا تولید را، به طور کلی اقتصاد را، به یک گروه پیشران و یک گروه تابع و پیرو تقسیم کرده‌اند؛ مثلاً، در صنعت می‌گویند فولاد و خودروسازی پیشرو هستند، بقیه در زنجیره این‌ها تابع هستند. می‌گویند مدل اقتصادی بر اولویت بخش پیشران مبتنی است، تمام منابع ما باید در اختیار بخش پیشران باشد، بقیه زنجیره‌های بعدی این‌ها می‌شوند! این حرف، ضمن اینکه حقیقتی در آن هست، کامل نیست. چرا؟ واقعیت این است که بالای ۹۴ درصد از صنایع ما که از وزارت صنعت مجوز گرفته‌اند واحدهای کوچک و متوسط هستند، یعنی واحدهایی که کمتر از ۵۰ نفر کارگر دارند. فقط شش درصد واحدهای بزرگ ما هستند که کارگران بیشتری دارند. ۵۰ یا ۴۰ درصد اشتغال دست این ۹۴ درصد است، بالای ۵۰ درصد سرمایه‌گذاری دست این‌هاست، بالای ۳۰ درصد از تولید ما مربوط به این واحدهاست، بزرگ‌ترین مشکلات هم مربوط به این‌هاست. اگر به شهرک‌های صنعتی بروید، می‌بینید کمتر از ۸۰ درصد یا ۵۰ درصد ظرفیت دارند تولید می‌کنند یا تعطیل شده‌اند. مشکلات به این واحدهای کوچک و متوسط ما مربوط است.

این‌ها در حاشیه اقتصاد هستند. بانک را نگاه کنید، می‌بینید که ۷۰ درصد از تسهیلات به آن شش درصد رسیده و ۲۰ درصد از منابع برای این‌ها آمده‌است. اتفاقاً آن‌هایی هم که راه افتاده‌اند زنجیره‌های بعدی را خودشان زیر سقف برده‌اند؛ توزیعش را هم خودش می‌کند، بازاریابی را هم خودش می‌کند. در صورتی که در دنیا کاملاً جور دیگری است. در آلمان، بالای ۷۵ درصد واحدهای کوچک و متوسط صحنه دار اقتصاد هستند. من تحقیق کردم، در اسپانیا و اتریش و قریب به اتفاق کشورهای پیشرفته، اقتصادشان روی این واحدهای کوچک و متوسط است. در جامعه مصرف‌کننده ما، اگر به ضریب جینی نگاه کنید، بالای ۶۰ الی ۷۰ درصد از جامعه ما متوسط به پایین هستند. همین‌ها هستند که بزرگ‌ترین مشکلات را دارند؛ یعنی بیکارند، درآمد ندارند، ولی در حاشیه اقتصاد هستند و بزرگ‌ترین مصیبت‌ها هم مال این‌هاست؛ یعنی بازتاب‌های اجتماعی حتی در حوزه‌های سیاسی در حوزه‌های رأی باز مربوط به همین گروه‌های متوسط است. وضع ما الآن این است که در فضای عمومی کشور [که باز شاهد عدم تعادل و عدالت است]، در نظام تصمیم‌گیری ما، در نظام توزیع منابع ما، این گروه‌های متوسط ۷۰ درصدی جامعه ما، چه در

بخش تولید و چه در بخش مصرف و چه در حوزه‌های تأثیرگذاری و چه در تصمیم‌گیری‌ها، در حاشیه هستند. اگر ما بخواهیم اشتغالمان حل شود، اگر بخواهیم روابط اقتصادی ما حل شود، باید یک خرده در ضریب توجهمان و در تخصیص منابعمان به این بخش کوچک و متوسط اولویت بدهیم، یا اگر اولویت هم ندهیم حقشان را بدهیم. نتیجه این کار توازن می‌شود: اقتصاد متوازن می‌شود، اقتصاد پایدار می‌شود، توسعه بیشتر می‌شود، انگیزه بیشتر می‌شود، همه امور هم سر جایش هست.

اگر بخواهیم این بحث را جمع‌بندی کنیم، باید اول بخش خصوصی را تعریف کنیم؛ یعنی این تعریف هنوز تعریف کاملاً مشخصی نیست.... مسئله دیگر عدم توجه به واحدهای کوچک و متوسط است.



در جامعه قرآنی، روابط اقتصادی
مبتنی بر عدالت است
گفت‌وگو با دکتر سید سلمان صفوی

فرهنگ اسلامی: بسم الله الرحمن الرحيم. استاد گران قدر، مطلع شدیم که اخیراً از شما تفسیر جدید قرآن مجید منتشر شده است. به دنبال کار مفصلی که در مورد دانشنامه قرآن مجید انجام دادید، نخستین کتابی که در این زمینه به دست ما رسید تفسیر ساختاری سوره حمد است. خواهش می‌کنم برای خوانندگان ما توضیح دهید چه طور شد که به این نقطه نظر و نگرش در تفسیر قرآن مجید رسیدید.

دکتر صفوی: من ابتدا یک معرفی از جهت صورت بکنم. این کتاب مشتمل بر ۳۶۱ صفحه است



کسانی مثل نولدکه و گلدزیهر مطالب سَمی فراوانی علیه قرآن مجید منتشر کرده‌اند.

و از دو بخش اصلی تشکیل شده: بخش اول آن تفسیر ساختاری سوره حمد است که اصل کتاب است، بخش دوم تاریخ خوشنویسی و تفسیر قرآن همراه با ۴۳ تابلوی خوشنویسی و تفسیر سوره حمد از قرن ششم تا چهاردهم است. این بخش هنری را از این جهت آوردیم که جنبه هنری قرآن را و تجلی هنری سوره حمد را در قله‌های هنری جامعه اسلامی نشان دهیم، نشان دهیم که قرآن چگونه با زندگی مسلمانان آمیخته شده است.

اینکه چگونه شد که به این دیدگاه رسیدیم خود مبحث مستقلى است. ضرورت آن چه بود؟ ضرورت آن يك بُعد داخلى و يك بُعد خارجى دارد. همان طور كه مستحضر هستيد، من بيش از ۲۰ سال هست كه در انگلستان و در دانشگاه لندن هستم، بيشتر با محافل آكادميك آنجا در ارتباط هستم كارهاى غربى ها را پيگيرى مى كنم و مى خوانم. سؤالى كه در غرب مطرح شد و برخى از مستشرقان به بهانه آن به اسلام و به ساحت مقدس قرآن كريم حمله كردند اين است كه [آن ها مى گویند] در سوره هاى قرآن، به خصوص سوره هاى بلند (مثل سوره بقره، آل عمران، و نساء)، مطالب پراكنده اى از قبيل احكام ازدواج، احكام ارث، جنگ، اخلاق، تاريخ بنى اسرائيل، ابراهيم، عيسى، و... هست و عدم انسجام و انتظام در اين سوره ها بيانگر آن است كه اين كتاب نمى تواند كتاب وحيانى باشد، اگر كتاب وحيانى باشد اين حالت را نخواهد داشت. كسانى مثل

نولدكه و گلدزيهر از اين گونه مطالب گفته و مطالب مسموم زيادى منتشر كرده اند. متأسفانه، برخى از كتاب هاى آن ها هم ترجمه و در جهان اسلام منتشر شده و برخى روشنفكران به چنين توهماتى آلوده شده اند و به اسلام حمله مى كنند؛ مثلاً، ممكن است بگویند قرآن كلام حضرت محمد مصطفی (ص) است نه كلام خدا. اين ادعاها متأثر از اين گونه مطالب است كه مستشرقان ساخته و پرداخته اند. به نظر ما رسيد كه اين شبهه جديدي است كه وارد شده و بايد اين به شبهه جديدي به روش علمي جواب دهيم.

امام خمینی اجتهاد را مبتنی بر شرایط زمان و مکان می دانند.

دوم اينكه همان طور كه ما مشغول مطالعه قرآن بوديم و اين مطالب را مى ديديم، كم كم متوجه مى شدیم كه اين مطالب

به هم پيوسته است اما پيوستگى آن ناآشكار است و فهم قرآن يك روش خاص مى طلبد. ائمه فرمودند كه قرآن داراى متون متعدد است. امام خمينى مى فرمايند كه اجتهاد بايد بر زمان و مكان مبتنى باشد، يعنى ما در فهم اسلام از روش هاى نوين استفاده كنيم، نياز زمانى و مكانى را ببينيم، با سؤال جديد با قرآن برخورد كنيم و جواب گمشده را از قرآن بگيريم. قرآن اقيانوس بى كران معرفت است كه ما نمى توانيم همه آن را بفهميم. آن بخش كه مى توانيم بفهميم به نوع سوالى بستگى دارد كه ما از آن مى پرسيم، بخش ديگران به مسائل قلبى و تهذيب قلب مربوط است. تا قلب مهذب نشده باشد، اصلاً نمى تواند قرآن را بفهمد. شرط اوليه فهم قرآن اين است كه شما از مطهرون شويد. براى آنكه از مطهرون باشيد چه بايد كنيد؟ نه اينكه با وضو قرآن را

لمس کنید؛ به این معنا هم درست است، ولی معنی اصلی آن است که فهم معارف قرآن برای کسی حاصل می‌شود که در مرحله اول خودش را مهذب کرده باشد.

این قدم اول برای فهم قرآن است، ولی پس از آن، ما در هر عصری می‌توانیم با روش‌های جدید مطالب جدیدی از قرآن بفهمیم و معنای جدیدی از قرآن کشف کنیم که بیشتر با نیاز زمان و مکان متناسب است. این بحث در روش‌های تفسیری در اسلام مطرح بوده است تفسیر قرآن از زمان خود پیغمبر شروع شد؛ آیات نازل می‌شد و مردم سؤال می‌کردند و پیغمبر معنای آن را می‌گفت و درباره شأن نزول مطالبی می‌فرمود، بعد ائمه توضیح و تفسیر قرآن را ادامه دادند؛ لذا، تفاسیری که تا قرن سوم هست تفاسیر روایی است. پس از آن مرحله است که تفسیر عرفانی و اجتهادی شروع می‌شود و مردان بزرگی نظیر شیخ طوسی به تفسیر قرآن مجید دست می‌زنند.

مشکلی که در تفسیر روایی وجود داشت این بود که کم‌کم روایات ناصحیحی وارد عرصه شد، اسرائیلیات وارد شد، احادیث صحیح و ضعیف با یکدیگر مخلوط شدند (که همه از قول صحابه یا ائمه است و در بین برادران اهل سنت هم بیشتر است؛ چون برای ما فقط قول معصوم حجت است، برای آن‌ها قول همه صحابه و تابعین حجت است.) به این دلیل، خیلی احادیث نامربوط و اسرائیلیات وارد بحث شدند.

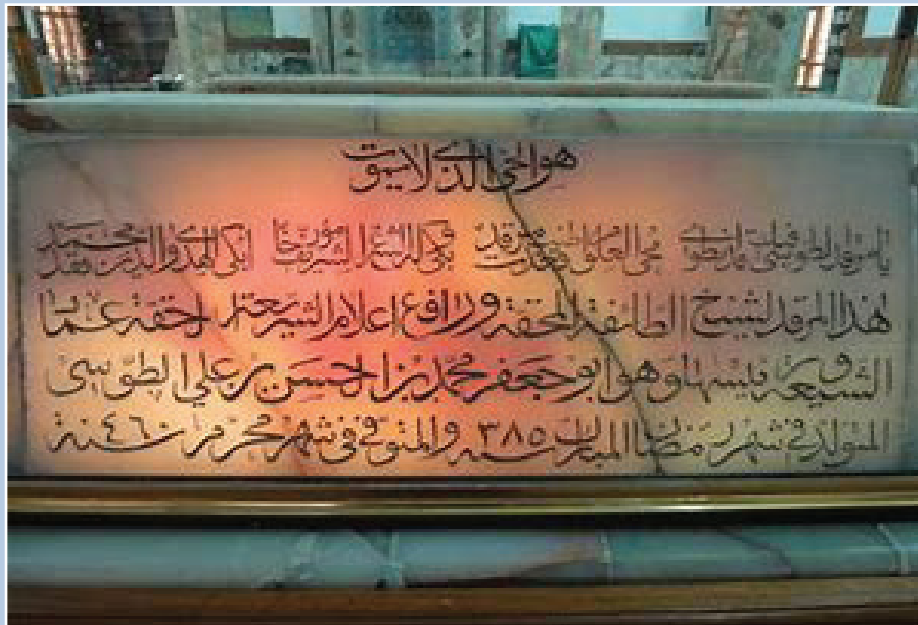
شیخ طوسی اول کسی است که با رویکرد انتقادی به نقد این احادیث پرداخت و بعد با روش عقلی به تحلیل و تفسیر قرآن نشست و کتاب تبیان را تألیف کرد و کتاب تبیان نمونه شد. طبرسی، بر اساس کتاب تبیان، تفسیر مجمع البیان را نوشت

و آن را گسترش داد و چینش آن را تکامل داد و آن را منقح کرد. پس از آن، تفاسیر کلامی بیشتر و تفاسیر فلسفی هم مطرح شد. البته تفاسیر عرفانی ادامه پیدا کرد: تفسیر سلمی، تفسیر میبدی (که به تفسیر خواجه عبدالله انصاری معروف بود ولی بعد معلوم شد که متعلق به میبدی است)، تفسیر مرحوم گنابادی (بیان السعادة). تفسیر فلسفی مثل تفسیر ملاصدرا و تفسیرهای ادبی که کشف زمخشری از آن جمله است و از جهت بحث‌های صرف و نحوی و ادبی قرآن تفسیری بسیار عالی است. پس از آن، در قرن بیستم، تفسیر جدیدی مطرح شد که سید قطب پیش‌تاز آن بود و بعد مرحوم آیت الله طالقانی. پس از آن هم تفسیر المیزان علامه طباطبایی نوشته شد که به نظر من شاهکار تفسیر و بهترین تفسیری است که تا کنون نوشته شده است؛ تفسیری بسیار جامع، روایی و عقلی، با رویکرد نقادی است و در عین حال با علوم جدید هم در ارتباط است.

**فهم معارف قرآن برای
کسی حاصل می‌شود
که در مرحله اول خود را
مهذب کرده باشد.**

فرهنگ اسلامی: استاد محمدتقی شریعتی تفسیری هم بر یک جزء قرآن مجید نوشت.

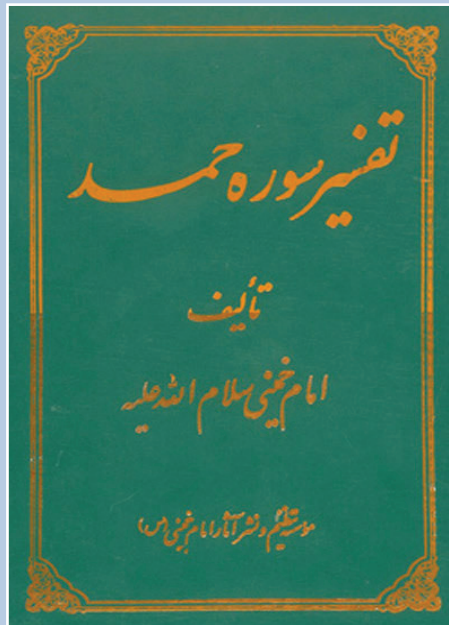
دکتر صفوی: بله، تفسیر جزء سی ام قرآن است. آنچه من گفتم درباره تفاسیر کامل بود، وگرنه حضرت امام خمینی هم یک تفسیر دارند که همان طور که مستحضر هستید سوره حمد را تفسیر عرفانی کردند. مطالبی که ایشان در باب حمد گفتند مطالب بسیار کم نظیری بود. ای کاش جامعه ما این فرصت را می داشت و امام خمینی می توانستند این بحث را کامل بگویند، واقعاً



شیخ طوسی نخستین کسی بود که بارویکرد انتقادی به بررسی احادیث پرداخت.

یک شاهکار بزرگ عرفانی در فهم قرآن از سوی شخصیتی جامع بود. امام هم فقیه، هم فیلسوف، هم عارف، هم سیاست مدار، و هم عالم به زمان و مکان بودند. تفسیر ایشان تفسیر عرفانی بود، ولی با توجه به هندسه معرفت امام خیلی اهمیت داشت و همین قدر هم که توسط ایشان گفته شده بسیار مهم است. من هم در این کتاب از آرای حضرت امام استفاده کردم، چون مسائل بسیار مهمی را طرح کردند.

به هر حال، همه این تفاسیر، با اینکه اختلاف روش دارند، در یک وجه مشترک‌اند و آن این است که تفسیر آن‌ها خطی (یا به قول انگلیسی‌ها، sequential) است؛ یعنی تفسیر آیه به آیه است و مطالب را پی‌درپی نگاه می‌کند، ولی رابطه و تناسب دیگری بین آیات نمی‌بیند. اینجا مشکلی بروز کرده و به‌ویژه ذهن انسان مدرن را دچار سؤال کرده‌است؛ (نگاه انسان با توجه به تحولات مختلف فرهنگی و تمدنی متفاوت می‌شود. ما برخی نیازهای ثابت داریم، ولی نوع نگاه و سؤالات انسان هم با تغییر فرهنگ و تمدن تغییر می‌کند؛ لذا، انسان مدرن یا انسان پسامدرن سؤالات جدیدی دارد.) مثلاً: «سوره چیست؟ آیا سوره یک هویت مستقل دارد یا ندارد؟» این‌ها بحث‌های فلسفی



مطالبی که امام خمینی در تفسیر سوره حمد گفته‌اند بی‌نظیر است.

است، در عین حال که بحث قرآنی است بحث فلسفی هم هست. راجع به مسئله سوره‌ها و ترتیب سوره‌ها اختلافی هم بین صاحب‌نظران وجود دارد؛ ولی علی‌الاجمال، ما در قرآن کلمه و آیه و سوره داریم و با چهار سطح روبه‌رو هستیم. آقایان علمای سلف صالح – که اجرشان با خدا باد و کارهای بزرگ انجام دادند – کلمات را توضیح داده‌اند؛ مثلاً مرحوم زمخشری اپیستمولوژی (epistemology) یا شناسایی لغت را مطرح کرده، اشتقاقیات

را گفته، جنبه صرفی و نحوی و بلاغی آن‌ها را گفته، این‌ها را در تفسیر کشف بسیار خوب گفته و هر مفسری به یک کشف نیاز دارد. بعد آمدند و توضیح دادند که آیه یعنی چه، ولی اینکه موضوع سوره چیست و آیا غیر از تناسب خطی تناسب دیگری بین آیات وجود دارد یا ندارد را جواب ندادند، اصلاً ذهنشان هم به اینجا کشیده نشد که تناسبات دیگری هم امکان پذیر است. همان‌طور که حضرت عالی مستحضر هستید، علی‌العموم هم نگاه سیستماتیک وجود نداشت و سوره را به عنوان یک سیستم ندیدند.

بعد، مسئله قرآن به عنوان یک کل مطرح است. تحت تأثیر فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه، تحت تأثیر شبهاتی که مستشرقان مطرح کردند و کوشش برای پاسخ دادن به این‌ها، ما به این نتیجه رسیدیم که پیش‌فرض‌های فلسفی هم داریم: اینکه خدا ناظم جهان است و خدای ناظم

جهان است را بر اساس نظم و انسجام آفریده است. قرآن هم که تجلی کلمات خداست و جهان کلمات خداست طبیعتاً دارای انتظام و انسجام و نظم و سیستم است، منتها این ساختار و این نظم و این سیستم حاکم بر سوره را به عنوان یک کل باید کشف کرد. در نگاه اولیه، این ساختار و سیستم را نمی‌بینید، حتی تا حدی پراکندگی می‌بینید و انسجامی دیده نمی‌شود. اینجا است که متدولوژی به کمک ما می‌آید و می‌توان با روش‌شناسی‌های جدید به بازخوانی قرآن نشست و جنبه اعجاز ساختاری قرآن را با زبان مدرن و روش مدرن برای انسان امروز اثبات کرد.

انسان مدرن پرسش‌های جدیدی درباره قرآن مجید دارد.

لذا، پس از تجربه‌ای که در کشف ساختار مثنوی معنوی پس از ۷۰۰ سال با روش ساختارشناسی و هرمنوتیک داشتیم و از ۱۹۹۷ تا الآن که ۲۰۱۸ هست طی ۲۰ سال درگیر این پروژه بودم، یک تجربه غنی پیدا کردم در اینکه چگونه می‌شود یک متن کلاسیک را با این روش بازخوانی کرد. به ذهنمان رسید که وقتی شما با می‌توانید متدولوژی جدید ساختار پنهان مثنوی را - که کتاب بنده خداست - کشف کنید، قرآن که اثر خداست مسلماً نظم بسیار بالاتر از مثنوی دارد؛ منتها چون در این باره سؤال نشده و کسی به دنبال کشف آن نرفته است، حقیقت آن آشکار نشده است.

در این باره، ما با آن پیش‌فرض که خدا ناظم است پس کتابش هم منظم است و خدا طراح جهان است پس قرآن هم سیستم دارد و طراحی دارد و تفسیر قرآن شدیم تا ببینیم ساختار آن چیست. بر من مسلم بود که قرآن نظم دارد و هر سوره ساختاری دارد، ولی مهم این بود که آن را

کشف کنیم. بحمدالله، طی سال های گذشته که مشغول کار دانشنامه قرآن بودیم، بنده مسئول بخش سوره ها بودم و تمام سوره های قرآن را در دانشنامه معاصر قرآن کریم نوشتم؛ به بحث ساختار آن ها پرداختم و معلوم شد که – همان طور که عرض کردم – در سطح کلمه، در سطح آیه، در سطح سوره، و در سطح کل قرآن، هر کدام یک ساختار وجود دارد؛ بنابراین، ما یک ساختار خرد داریم، یک ساختار کلان داریم، و یک ساختار موسیقایی داریم. ساختار خرد به بررسی نسبت کلمات با همدیگر می پردازد، ساختار کلان با رویکرد کل نگر به بررسی تناسب ها و روابط کلان و کلی آیات در یک سوره می پردازد. رویکرد کل نگر، برخلاف رویکرد sequential یا خطی، متوالی نیست؛ یعنی سوره را به عنوان یک واحد نگاه می کند و کوشش می کند بفهمد موضوع و مقصد اصلی سوره چیست، و علاوه بر این، نقشه سوره چیست و روابط و تناسب آیات با یکدیگر در یک سوره چیست.



می توان با روش شناسی جدید به بازخوانی قرآن مجید پرداخت و اعجاز آن را اثبات کرد.

کار ساختارشناسی ما با تناسب الایات بقایی و سلوتی و همچنین تفسیر کاشف آقایان دکتر حجتی و بی آزار شیرازی چه تفاوتی دارد؟ تفاوت آن این است که آن ها آیات سوره ها را تراز بندی کردند و گفتند که هر مجموعه از آیات چگونه با هم هستند. ما می گوئیم پاراگراف بندی کردن کار بسیار مهم و بزرگی است، اما ساختار و رای آن است. پاراگراف بندی کمک می کند و مقدمه است، ولی صرفاً بیان می کند که نسبت آیات سوره فقط نسبت خطی نیست. در علوم قرآنی گفته شده که افتتاح و اختتام سوره ها به هم مربوط (موازی) است، همه متفق اند که افتتاح و اختتام سوره ها در ترادف با یکدیگر



هستند و این یک رابطه خطی نیست. بقیه آیات هم به همین نسبت یک سیستم است، یعنی یک رابطه غیر خطی وجود دارد که حلقوی و در توالی و توازی است.

در سوره های بلند، مجموعه آیات را به عنوان یک پاراگراف می بینیم. یک بخش (section) از یک سوره بلند ممکن است نه بخش داشته باشد و روابط این بخش های بلند با هم را معرفی می کنیم. غالباً، وقتی تعداد بخش ها فرد است، آن عدد فرد وسط (مثلاً در نه بخش، بخش پنجم) مفهوم مرکزی سوره را بیان می کند و این ها به صورت توالی افتتاح و اختتام به هم مربوط اند؛ یعنی یک و نه به هم مربوط اند و دو به هشت مربوط است. روابط این بخش ها بر چه اساس تنظیم شده؟ الف) یا تقابل است، یعنی می گوید: «مؤمنان رستگار شدند» در آخر می گوید: «ما گناهکاران را به سرانجام بد می رسانیم و توبیخشان می کنیم»؛ یعنی از طریق تقابل بین مؤمنان و فاسقان

کوشش می‌کند معرفت را بیشتر برای شنونده ملموس کند [تعرف الاشياء باضدادها]؛ ب) یا تکامل معناست، یعنی یک وجه از موضوع را گفته و در بخش بعدی وجه دیگرش را باز می‌کند؛ ج) یا تشابه (تمثیل) است تا جنبه‌های شباهت‌های دو کارکرد را بگوید، یعنی مثلاً از طبیعت می‌گوید و بعد می‌گوید: «شما هم اگر این طور کار کنید این نتیجه را می‌گیرید، اگر در دنیا این طور کار کنید در آخرت هم همین نتیجه را می‌گیرید مثل مزرعه که اگر در آن بکارید بعداً در پاییز برداشت می‌کنید، این عالم [دنیا] هم چنین وضعی دارد»؛ د) یا متعالی است، یعنی یک وجه بالاتر از موضوع را مطرح می‌کند. در اینجا فلسفه تکرارها هم معلوم می‌شود. این نیست که یک کلمه اگر تکرار شد همان معنا را می‌دهد؛ نه، در قرآن تکرارها به این معنا نیست که همان معنا را بدهد، تکرارها هر کدام از باب تأکید و از باب بیان وجه دیگری است، از باب توسعه مفهوم است.



رویکرد دکتر صفوی در تفسیر قرآن مجید کل نگرانه است.



یک بحث مهم دیگر به نام وجوهای قرآنی داریم. همه علمای تفسیر قرآن بر سر مسئله وجوه قرآنی متفق هستند. این وجوهای در روش ساختارشناسی بهتر کشف می‌شود. وقتی که نقشه ساختار سوره را به دست آوردید، آن وقت می‌فهمید در اینجا کدام وجه این واژه و کلمات برجسته و روی آن تأکید می‌شود و این تأکید به چه خاطر صورت گرفته است: آیا جنبه اصطلاحی آن را یا جنبه تقابلیش را یا جنبه تکاملش را یا جنبه تشابه‌اش را می‌گوید؟ به هر حال، ما معتقد هستیم که با روش ساختارشناسی نقشه سوره‌ها به دست می‌آید. نقشه سوره که به دست آمد، پیوستگی و انسجام سوره و اینکه یک سوره یک هویت واحد دارد و همه کلمات و آیات آن به هم مرتبط هستند

و در ترابط و تناسب با یکدیگر قرار دارند آشکار می‌شود؛ بنابراین، یک نوع اعجاز دیگر از قرآن مجید اثبات می‌شود.

در این روش بایستی از حلقه تأویل‌شناسی استفاده شود. در «انا لله و انا اليه راجعون» و «و اعصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا»، این «واعصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا» یک دستور روش‌شناسانه هم هست. در این سوره، ریسمانی که دانه‌های تسبیح را به یکدیگر متصل می‌کند چیست؟ آن «حبل الله» چیست که همه این‌ها را به هم وصل می‌کند؟ با این روش ساختاری نشان می‌دهیم که «حبل الله» که تمام این آیات پراکنده را در یک سوره به هم وصل می‌کند چیست. وقتی مفسر روش اجتهاد را به کار می‌برد، باید نشان دهد نسبت این‌ها با هم چگونه است و این کلمات و آیات متعدد چگونه با همدیگر یک هویت واحد می‌سازند. در اینجا، ما از

روش دایره هرمنوتیک (Hermeneutic Circle) استفاده می‌کنیم که ارجاع جزء به کل و نیز ارجاع کل به جزء است.

ارجاع جزء به کل و کل به جزء را در دو آیه «واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا» و «انا لله وانا اليه راجعون» مشاهده می‌کنیم. هم قاعده فلسفی وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است. ما باید کثرات در آیات را در سایه وحدت تفسیر کنیم، کثرات را به وحدت ارجاع دهیم و وحدت را در کثرات ببینیم. این یک قاعده فلسفی است که قابل کاربرد در تفسیر قرآن است تا هویت مستقل سوره بیان شود. بحث هویت سوره مثل بحث فرد و جامعه است. آیا جامعه هویت مستقل دارد



دکتر صفوی: کثرات در آیات قرآن مجید را باید در سایه وحدت تفسیر کنیم.

یا ندارد؟ جامعه از افراد تشکیل شده است. در جامعه‌شناسی یک بحث مفصل وجود دارد مبنی بر اینکه: جامعه چیست؟ جامعه مرکب از افراد است، خودش وجود مستقل ندارد، ولی هم فرد و هم جامعه هویت مستقل دارند. مرحوم مطهری این بحث را مفصل مطرح کرده است. علی‌الاجمال، دیدگاه ما این است که هم فرد هویت دارد و هم جامعه یک هویت مستقل از فرد دارد. نسبت سوره با آیه هم همین‌طور است: آیه یک هویت دارد و سوره هم یک هویت مستقل

دارد و این سه هویت (کلمه، آیه، سوره) با کل قرآن در ارتباط هدفمند با یکدیگر هستند. در تفسیر اجتهادی، حاصل گفتمان باید تبیین کشف ارتباط این چهار سطح با یکدیگر باشد. در نظریه سیستم‌ها، از طریق ارجاع جزء به کل و کل به جزء، این بحث خیلی خوب مطرح شده است. ما باید آیه را در محیط کلی سیستم ببینیم و تعریف و تفسیر کنیم، نه جدا از محیط سیستم. روش تفسیر ساختاری در برابر تفاسیر گذشتگان نیست، بلکه ادامه تفاسیر سلف صالح است و تکمیل راه آن‌هاست. ما بر شانه‌های آن‌ها سوار شدیم و از کارهایی که آن‌ها کردند کمال استفاده را کردیم (به خصوص، در زمینه اپیستمولوژی، در زمینه روایات، و در زمینه شأن نزول‌ها)؛ اما در زمینه فهم آیه درک ما بالاتر رفته و ساختار سوره را کشف کرده‌ایم.

ممکن است شما سؤال کنید که «آیا معنی جدید هم پیدا می‌شود؟» بله، معانی جدید پیدا می‌شود. در این کتاب ما فقط سوره حمد را در سه نمودار نشان دادیم که این سوره سه ساختار دارد. در ساختار اول، نشان داده می‌شود که این سوره قوس نزول و قوس صعود را بیان می‌کند. سه آیه اول قوس نزول را بیان می‌کند. آیه پنجم بخش رابط است که عالم نزول را به عالم صعود وصل می‌کند. از طریق معرفت و عشق، شما وارد مرحله قوس صعود می‌شوید و علت فاعلی و علت غایی با یکدیگر مرتبط می‌شوند: هو الأول والآخر. خدا علت فاعلی جهان است. در «مالک یوم الدین» خدا به عنوان علت غایی معرفی می‌شود؛ منتها این رابطه، رابطه این چنینی است رابطه قوس نزول و صعود است. مسئله را باید در این نما دید که ابتدا و انتهای جهان به هم مربوط

است. در جهان بینی قرآن - برخلاف نظراسطویی - جهان واحد است، عالم شهادت و عالم غیب یک جهان در دو مرتبه هستند، همه آن هستی است و هستی واحد است و همه کاریکی است، یعنی علت فاعلی و علت غایی یکی است و آن حضرت حق است.

در نمودار بعدی نشان دادیم این دایره وجود (Existence) است که خدا خودش را در آن بروز داده و تجلی داده است. او ذات ناشناخته است که «هو» اشاره به اوست. در «بسم الله الرحمن الرحیم» گفته می‌شود که اول تجلی بیرون از ذات خدا الله است. قاعده الواحد لا یصدر عنه إلا واحد یک قاعده فلسفی است، از واحد فقط یک واحد استخراج می‌شود. الواحد لا یصدر از الله رحمان استنتاج شده است. تجلی پیدا شده از رحمان، رحیم، و از رحیم، رب العالمین است که وارد جهان می‌شود. فرمانروای عالم غیب و عالم شهادت و پس از آن فرمانروای عالم آخرت است.

مهر مهر خدا بر جهان آفرینش حک شده است.

این مراتب تجلی حضرت حق است که به صورت دایره نشان داده شده است. این دایره شکل کاملی است، اول و آخر آن به هم مربوط است. بر این اساس، بسم الله الرحمن الرحيم این گونه معنا پیدا می کند که مَهر مهر خدا بر همه جهان حک شده است. این یک حدیث است. امام فرمودند که یکی از معانی اسم یعنی مَهر کردن و رحمان یعنی مَهر، یعنی مهر خدا بر همه جهان حک شده است و همه جهان عاشقانه خدا را می پرستند و فطرتاً به سوی او حرکت می کنند.

پس از آن، ساختار سوم بر اساس حدیث است. این احادیث آمده، ولی کسی پرسش روشمندانۀ نداشته است. همه حدیث را نقل کردند، ولی تحلیلش نکردند، برای ثواب نقل کردند. در حدیث هست که قرآن به دو بخش تقسیم شده است، یعنی ساختار این سوره دو بخش است و از دو قسمت تشکیل شده است: قسمت اول مربوط به خداست که خدا خودش را معرفی می کند

که «من که هستم.» یک راه شناخت خدا راه فطری است،

قلبی است، عقلی است؛ یک راهش راه وحی است. از راه های

معرفت، راه عقل را داریم، راه قلب را داریم، راه وحی را داریم.

خدا از طریق وحی خودش را معرفی کرده که «من که هستم،»

بعد گفته راه بازگشت به او چیست. پیام مرکزی سوره «ایاک

نعبد و ایاک نستعین» است، می توانیم از طریق معرفت و

عشق به خدا به او بازگشت دهیم. همه بازگشت می کنند، ولی

دو صراط هست: یک صراط مستقیم، یک صراط جحیم که

مربوط به «مغضوب علیهم» و «ضالین» است. آن هایی که

می خواهند اهل صراط مستقیم شوند باید آیه چهار را پیگیری

کنند، از آیه پنج باید پیروی کنند. این صراط مستقیم شش

است ولی باید به آیه پنج ارجاع پیدا کند. خدا در آیه پنج می گوید: «من دنیا را آفریدم، صراط

مستقیم هم هست.» چه کار باید بکنیم؟ می گوید: «راه ارتباط گیری با من، لقاء الله، همنشینی با

من این است که من را بشناسید و هرچه می خواهید از من بخواهید، چیز دیگری را علت فاعلی یا

مبقی یا غایی یا رزاق و قدرت ندانید.» همه جهان تحت سیطره اوست، همه جهان تجلی اوست.

تو باید با آن مبدا اعلا ارتباط برقرار کنی تا بتوانی به او پیونددی؛ بنابراین، در این روش ساختاری،

مفاهیم جدیدی از سوره کشف می شود و جنبه اعجازی قرآن با روش مدرن معرفی می شود.



نخستین جلد از کتاب

تفسیر دکتر صفوی مشتمل

بر تفسیر سوره حمد است.



فرهنگ اسلامی: شما دارید روی تفسیر ساختاری قرآن کار می‌کنید. اولین جلد از کتاب تفسیر شما کتاب تفسیر ساختاری سوره حمد است. آیا این به این معناست که به تعداد سوره‌های قرآن کتاب تفسیر خواهید داشت؟

دکتر صفوی: نه، این طور نیست که ما ۱۱۴ کتاب در بیاوریم. ما هر ۱۱۴ سوره را تفسیر می‌کنیم، ساختار همه آن‌ها را در آورده‌ایم و الآن در حال ویرایش و تنقیح و اضافه کردن آرای مفسران دیگر هستیم که چه گفتند، بعد این‌ها را به ترتیب منتشر می‌کنیم. امیدواریم به یاری حضرت حق بتوانیم این مجموعه را طی پنج سال آینده منتشر کنیم، هر سال یک جلد در بیاوریم. فعلاً برنامه ما ۱۴ جلد است، اما ممکن است توسعه پیدا کند و بیش از این شود.



فرهنگ اسلامی: تفسیر ساختاری سوره حمد یک کتاب شده است، آن وقت ممکن است تفسیر سوره بقره و نساء و آل عمران یک جلد شود؟

بعد معنوی انسان تراز
قرآن فناء فی الله است.

دکتر صفوی: نه، نمی‌شود. ما در تفسیر ساختاری سوره حمد یک فصل را به متدولوژی اختصاص دادیم، یعنی متدولوژی ساختارشناسی را توضیح دادیم و فواید ساختارشناسی را هم گفته‌ایم. برای کسی که می‌خواهد این کتاب را بخواند، این قسمت خیلی مهم است. در کتاب‌های دیگر این فصل را نداریم (چون در اینجا گفته شده) و وارد خود سوره می‌شویم. البته در آنجا شکل‌های دیگر ساختاری معرفی می‌شود و توضیحات بیشتری راجع به مسئله ساختار می‌دهیم. علی‌الاجمال، به نظر می‌رسد سوره‌های بلند هر کدام یک کتاب شوند.



فرهنگ اسلامی: و چند سوره کوچک هم یک کتاب شود؟

دکتر صفوی: بله. مثلاً ممکن جزء سی‌ام همه یک کتاب شود.

فرهنگ اسلامی: شما روی تفسیر قرآن مجید کار می‌کنید. اگر از حضرت عالی سؤال شود که انسان تراز قرآن چه ویژگی‌هایی دارد، شما با توجه به تفسیری که با تدبّر به آن رسیدید پاسختان چه خواهد بود؟

دکتر صفوی: انسان تراز قرآن دو بُعد دارد: یک بعد معنوی و یک بُعد اجتماعی. بُعد معنوی آن است که فناء فی الله و بقاء بالله پیدا کرده باشد. یعنی چه؟ یعنی رذایل نفسانی را در خودش نابود و صفات حسنه الهی را در وجود خودش متمرکز کرده باشد و ملکه وجودش شده باشد؛



انسان تراز قرآن موج‌آفرین است و بر محیط اثر می‌گذارد.

راستی، صداقت، امانت‌داری، خداجویی، حقیقت‌جویی ملکه وجودش شده باشد و چیزی جزء خدا در سویدای دلش نباشد؛ معشوقش خدا باشد و مسئله خدا و همنشینی با خدا و لقا با خدا از جنبه معرفتی مسئله اصلی زندگی و حیاتش باشد؛ هم معرفت و هم زندگی او خدامحور باشد. اولین نشانه این هویت نماز است، اول نشانه انسان تراز قرآن این است که مراقب نمازش است، نمازش الهی است، با حضور قلب است، با توجه است. همه واجبات الهی را انجام می‌دهد و

از گناهان اجتناب می‌کند، نمی‌گوید: «اینها همه‌گیر شده‌است پس ما هم انجام دهیم.» انسان تراز قرآن موج‌ساز است نه اینکه تسلیم موج شود، بر محیط اثر می‌گذارد نه اینکه تحت تأثیر سیاهی‌های محیط واقع شود، از جهت تقوایی و الهی و اخلاقی برجسته است. الآن فسق و فجور در جامعه زیاد شده، اما انسان تراز قرآن در مقابل آن می‌ایستد. نمونه خوب آن اصحاب کهف است. حتی اگر جامعه به کل فاسد شود او تسلیم نمی‌شود، اگر بتواند جامعه را می‌سازد و گرنه راه خود را از جامعه جدا می‌کند.

نکته مهم دیگری که می‌خواهم (به خصوص برای متدینان و مقیدان) عرض کنم بُعد اجتماعی انسان تراز قرآن است. تقوا فقط به معنای ذکر و ورد و نماز شب و دعا نیست. معنویت و ربانیت و تهذیب نفس و ارتباط شخصی انسان با خدا خیلی مهم است، ولی اسلام فقط ارتباط شخصی

و معنوی انسان با خدا نیست. انسان طراز قرآن بُعد اجتماعی



هم دارد. اول نشانه بعد اجتماعی انسان طراز قرآن چیست؟

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ

النَّاسُ بِالْقِسْطِ. «انسان تراز قرآن پیام‌آور عدالت و قسط، حامل

عدالت و قسط، عامل به عدالت و قسط، و حامی عدالت و قسط

است؛ هم خودش به آن عامل است هم حمایت می‌کند، در

هیچ ظلم و فساد (به خصوص اقتصادی و اجتماعی) مداخله

و مشارکت نمی‌کند، او در برقراری عدالت و قسط اجتماعی

مشارکت می‌کند.

بعد دوم آن که عام‌تر است فتوت است. انسان تراز قرآن اهل



فتوت است. اساس فتوت بر صفا و سخاست: دل او مصفا

باشد، در اجتماع اهل سخا باشد، احسان داشته باشد، نیاز مردم را قبل از اینکه اعلام کنند

برطرف کند.

فرهنگ اسلامی: بنابراین، از فرمایش شما نتیجه می‌گیریم که جامعه تراز قرآن جامعه‌ای است که

هدف اصلی آن خدا باشد.

دکتر صفوی: جامعه قرآنی دو بخش دارد: (۱) جامعه‌ای توحیدی است که در آن عطر خدا استشمام

می‌شود، هر کجا می‌روید نشانه خدا را می‌بینید؛ (۲) در بُعد اجتماعی، تمام روابط اجتماعی،

اقتصادی، و سیاسی این جامعه بر اساس عدالت و قسط است. جامعه‌ای که در آن عدالت نباشد

از جامعه قرآنی و جامعه توحیدی دور است. هرچه به عدالت و قسط نزدیک می‌شوید به جامعه قرآنی نزدیک‌ترید.

فرهنگ اسلامی: این صحبت‌های شما چگونه می‌شود را در کنار این گزاره گذاشت که عده‌ای می‌گفتند: «برای اینکه توسعه پیدا کنیم، اول به انباشت ثروت پردازیم و بعد به عدالت»؟ در این تئوری، توسعه درجه اول و عدالت درجه دوم است. به نظر شما، در تئوری توسعه‌ای که باید برای جامعه اسلامی داشته باشیم، عدالت شاخص درجه اول است یا درجه دوم؟

دکتر صفوی: ببینید، غربی‌ها می‌گویند در توسعه پایدار نباید به محیط زیست ظلم شود و محیط زیست به بهانه توسعه تخریب شود و نباید حقوق اساسی انسان‌ها خدشه شود و پایمال شود؛ این می‌شود توسعه پایدار؛ بنابراین، نظام توسعه پایدار، در عین حال که به دنبال انباشت سرمایه و توزیع عادلانه آن است، مسئله عدالت هم دارد. حال در اینجا عدالت مقدم است یا چیز دیگر؟ ما براساس قرآن می‌گوییم که عدالت قاعده‌ای است که همیشه بر همه چیز حکومت می‌کند، قاعده عدالت بر جمیع قواعد دیگر حکومت می‌کند و آن قاعده تراز است.

انسان تراز قرآن حامل عدالت، عامل به عدالت، و حامی عدالت است.

اینکه در رابطه کارگر و کارفرما هرچه با هم توافق کردند همان است برای دوره فتودالیه است، دوره‌ای که ماشین نیست. در دوره‌ای که ماشین جای کارگر را گرفته و ما با ازدیاد نیروی

کار روبه‌رو هستیم، قاعده تراضی دیگر کار نمی‌کند، باید براساس قاعده عدالت که بر قواعد دیگر حکومت می‌کند خط‌مشی‌گذاری کرد. کارگر از روی اضطرار مجبور است حرف کارفرما را بپذیرد. حکومت نباید اجازه دهد کارفرما کارگر را از بابت اضطرار به کار استثمار کند. اینجا قاعده عدالت به فریاد ما می‌رسد و نمی‌گذارد یک حکم فقهی نامربوط برقرار شود.

بنابراین، در همه تصمیم‌گیری‌ها، عدالت و قسط معیار صحت تصمیم است. در تفکر شیعه خدا عادل است؛ نه اینکه هرچه خدا بکند عدل باشد، بلکه خدا طبق عدل عمل می‌کند. این فلسفه سیاسی اسلام است که حاکم باید براساس عدل عمل کند، نه هرچه حاکم کرد عدل است. خلفای اموی و عباسی می‌گفتند: «خلیفه، خلیفه الله است، هر کاری بکند کار خداست و چون کار خداست پس درست است»؛ در حالی که شیعه اثناعشری می‌گفت: «عدالت و امامت

دو اصل اساسی در اسلام است. هم در فلسفه سیاسی و هم در فلسفه اقتصادی، تمام روابط و مناسبات در جامعه اسلامی و تمام امور باید بر اساس عدالت باشد. «روابط و مناسبات سیاسی هم همین طور است، یعنی توزیع مناصب سیاسی و مناصب قضایی باید بر اساس عدالت باشد نه بر اساس روابط فامیلی و روابط حزبی. تنها ملاکی که باید باشد عدالت است. مصداق عدالت در هر مورد فرق می‌کند. عدالت در انتصابات این است که فرد صلاحیت انجام کار را داشته باشد. اگر شما صلاحیت کاری را ندارید و به شما پیشنهاد کردند، اگر عدالت داشته باشید آن مسئولیت را نخواهد پذیرفت.

بنابراین، عدالت مفهوم خیلی مهمی است. قرآن که در سوره حدید می‌گوید: «نهضت انبیا دو هدف اساسی دارد: دعوت الی الله تعالی بر اساس توحید و پرستش خدای یگانه، و برقراری عدالت و قسط اجتماعی در جامعه.» این تفاوت رویکرد اسلام ناب محمدی با تفکر طالبانی و داعشی هاست.



در جامعه قرآنی، تمام روابط اجتماعی و اقتصادی بر اساس عدالت است.

فرهنگ اسلامی: شما روی نقطه اصلی قضیه دست گذاشتید. اصلاً دعوت اصلی قرآن به عدالت است و خدا می‌فرماید: «ما پیامبران را برای اقامه قسط و عدل فرستادیم.» در حقیقت، اگر بخواهیم در دو کلمه توضیح دهیم که هدف غایی چیست، هدف غایی قرآن مجید عدالت و آزادی است. عدالت به معنی عکس‌العمل مساوی در مقابل عمل مساوی است. اگر بچه‌های مردم درس می‌خوانند تا مهارتی را بیاموزند، این طور نشود که کسی پنج شغل داشته باشد و از آن طرف کسی یک شغل هم نداشته باشد، آن قدر نباید تفاوت باشد.



دوم، مفهوم آزادی است. معنای آزادی این است که بین انسان و خدا هیچ مانعی نباید وجود داشته باشد. آن آزادی که غربی‌ها تعریف می‌کنند بی‌معناست: می‌گویند هر کسی آزاد است هر کاری خواست بکند به شرط آنکه به دیگران ضرر نرساند. هر کسی دیگران است، چون سرنوشتش با دیگران گره خورده و هر تصمیمی که در مورد خودش می‌گیرد دارد در مورد جامعه یا بخشی از جامعه می‌گیرد. چون قرآن مجید کتاب عدالت و آزادی است – و به همین دلیل دشمنان زیادی دارد، گفته می‌شود در برخی از کشورهای غربی پروژه‌ای هست مبنی بر اینکه نسخ قدیمی قرآن مجید را بررسی کنند و از قبل هم درباره آن تصمیم گرفته‌اند که بگویند: «ما بررسی کردیم،

فهمیدیم همه این‌ها متعلق به قرن دوم هجری است. پس قرآن در قرن دوم هجری نوشته شده و کتاب وحی نیست.» نظر شما درباره این پروژه چیست؟

دکتر صفوی: بله، متأسفانه الآن در غرب چندین پروژه مهم توسط نهادهای استعماری برای ضربه زدن به اسلام – و کلاً، ادیان الهی – کلید خورده و شروع شده است. این پروژه می‌خواهد جهان را از هر گونه معنویت و پیام الهی خالی کند و بگوید همه پیامبران ساحر یا دانشمند بودند؛ نه عیسی، نه موسی، و نه محمد پیامبر نبودند؛ معجزات هم همه تغییر و تحولات طبیعی بوده است. و به این صورت، همه چیز را انکار کنند و اخلاق سکولار و علم سکولار بسازند. می‌گویند: «اخلاق خوب است، اخلاق را رد نمی‌کنیم، ولی برای اخلاق به دین نیازی نداریم.» پروژه این‌هاست که کلاً دین را ضایع کنند؛ بالاخص اسلام را که الآن تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران به عنوان قدرت سیاسی هم مطرح شده و در معادلات سیاسی جهان و روابط بین‌الملل اثرگذار شده است.

دکتر صفوی: ما بر اساس قرآن می‌گوییم که عدالت قاعده‌ای است که بر همه چیز حکومت می‌کند.

وقتی کارتون‌ها را برای تضعیف ایمان به پیغمبر اسلام (ص) درست کردند، من با یکی از این‌ها صحبت کردم که «این چه کار احمقانه‌ای است که می‌کنید؟ شما که نمی‌توانید بیش از یک و نیم میلیارد مسلمان را نابود کنید، چرا به جنگ اسلام آمدید؟ چه می‌خواهید بکنید؟» گفتند: «آری، ولی تحقیر که می‌توانیم بکنیم.» با صراحت گفتند این پروژه برای تحقیر اسلام و تحقیر مسلمانان است. امروز در همین کتاب‌هایی که تاریخ صفویه را نوشته‌اند ببینید چگونه از صفویه – که اوج بازگشت به دوره فرهنگ و تمدن اسلامی است – یک چهره بسیار ضعیف، آشفته، و بی‌درو پیکر نشان می‌دهند. اصلاً می‌خواهند فرهنگ و تمدن اسلامی را انکار کنند در حوزه هنرشناسی همین‌طور است، می‌خواهند بگویند همه این‌ها تحت تأثیر معماری رومی و چینی و یونانی ساخته شده؛ در فلسفه می‌گویند همه این‌ها از یونان باستان گرفته شده؛ در عرفان می‌گویند این عرفان مسیحی و بودایی است اصلاً ربطی به اسلام ندارد. از جاهای مختلف از شئون و جنبه‌های مختلف به اسلام حمله کردند.

حالا این پروژه جدید چیست؟ دنیای غرب الآن بر قرآن متمرکز شده و می‌خواهد قرآن را از میان بردارد. ما، به عنوان یک عالم متعهد، مسئولیم که با زبان علمی به این شبهات جدید جواب دهیم و از قرآن دفاع کنیم. پروژه آن‌ها همین است که می‌خواهند بگویند قرآن وحی نیست،

یک کتاب حکیمانه است و پیغمبر حکیمی بوده و این مطالب را با استفاده از آرای یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان و بوداییان گفته است. در دانشگاه، یکی از اساتید می‌گفت: «آیات نور از زرتشت است، قرآن این‌ها را از زرتشت گرفته است.» آن‌ها احمق هستند و وحدت استعلایی ادیان را نمی‌فهمند که اگر آیه نور در قرآن است، قرآن در استمرار نهضت انبیا یک کتاب مستقل و کتاب برتر است. برای چه برتر است؟ برای اینکه معارف عمیق‌تری را بیان کرده است. معارف عمیق‌تر چیست؟ با همین ساختارشناسی نشان می‌دهیم بهترین معارف عقلی معارف قلبی و معارف اخلاقی و معارف اجتماعی در قرآن است که در هیچ کتاب دیگری نیست.



بر اساس فلسفه سیاسی اسلام، حاکم باید بر اساس عدالت عمل کند.

در انجیل و تورات تحریف شده مطالبی از گشتی یعقوب با فرشته و خدا هست. ذهن فلسفی انسان امروز می‌گوید هیچ ذهن معقولی نمی‌تواند این را بپذیرد که یک انسان با فرشته کشتی بگیرد و از او مغلوب شود. قرآن تفکر عقلی را ترویج کرده است؛ یعنی وقتی شما با عقل به قرآن نگاه می‌کنید، می‌بینید یک کتاب منسجم و سازمان‌یافته است که پیام معقولی دارد. هم شهید مطهری و هم علامه طباطبایی خیلی راجع به جنبه متافیزیک عقلی قرآن کار کردند.

پروژه ضد قرآن در غرب هست؛ ولی متأسفانه حوزه‌های علمی ما از این کارها و از پروژه‌هایی که در غرب برای ضربه زدن به اسلام و به تاریخ اسلام و به اصل قرآن شروع شده غافل هستند، هنوز دارند در حال و هوای گذشته فکر می‌کنند. در حالی که تفسیر مفسران امروز باید مسائل انسان امروز، سوالات انسان امروز، و جامعه امروز را در نظر گرفته باشد، قرآن را با این نگاه بازخوانی کند و تفسیر جدید ارائه کند. چون قرآن کتاب هدایت است، باید از دل این تفسیر برای این افراد هدایت داشته باشد، یعنی باید جواب دهد راجع به محیط زیست چه کار می‌خواهد بکند، حرفش درباره محیط زیست و بحران محیط زیست چیست، راجع به حقوق بشر چه می‌گوید، راجع به مسئله حقوق زنان چه می‌گوید، راجع به مسئله تکنولوژی چه می‌گوید؛ این می‌شود تفسیر با توجه به مسائل امروز.



هدف انبیا دعوت به توحید و برقراری عدالت بوده است.

قرآن ابدی است و پیام آن برای همه عصرها و نسل‌هاست. یکی از اعجازهای قرآن این است که قرآن دارای بطون مختلف است و کار مفسران این است که بطنش را، با روش اجتهادی که متناسب با نیاز زمان برای هدایت مردم است، آشکار و ابلاغ کند. این ضعفی است که ما الآن در این حوزه‌ها داریم. ما امیدواریم که این نسل جدید بتواند به این نیازها پاسخ دهد. البته به نظر من علامه طباطبایی کار بسیار بزرگی کردند، تفسیر علامه طباطبایی تفسیر مهمی است و پاسخ برخی از مسائل فلسفی و مسائل علمی این دوران است، ما باید این نوع نگاه را داشته باشیم.



فرهنگ اسلامی: همان طور که فرمودید، در غرب از همه جهات به اسلام حمله کردند. بعضی از کتاب‌ها هم هست که ظاهرش خیلی جنبه حمله ندارد اما باطنش حمله است؛ مثلاً، در کتاب لاپیدوس، A History Of Islam society، به تعداد مناطق جغرافیایی اسلام درست کرده‌اند: اسلام خاورمیانه‌ای، اسلام آفریقایی، اسلام آسیایی، اسلام اروپایی. این دقیقاً به معنای نفی اسلام است، اسلام را پدیده‌ای عارض بر مختصات جغرافیایی و تاریخی دانستن به نحوی نفی اسلام است. متأسفانه، ما می‌بینیم که روشنفکران مسلمان، به جای اینکه در مقابل این حملات مقاومت کنند، ترجمه همین مطالب را عیناً به زبان مادری خودشان بیان می‌کنند و باعث گمراهی بیشتر مردم کشورشان می‌شوند.

دکتر صفوی: البته برخی از روشنفکران هم حقیقتاً از ساحت قرآن دفاع می‌کنند، مثل مرحوم استاد محمدتقی شریعتی. حقیقتاً تلاش‌های قرآنی ایشان خیلی تلاش‌های بزرگ و خوبی بود.

فرهنگ اسلامی: و نیز دکتر شریعتی در حوزه جامعه‌شناسی کشورهای اسلامی.

دکتر صفوی: خود مرحوم دکتر علی شریعتی نقش اسلام را از منظر جامعه‌شناسی مطرح، و آن را به عنوان یک مکتب زنده و مرفعی اجتماعی در مقابل دیگر مکاتب معرفی کرد. کار شریعتی از این جهت خیلی اهمیت داشت. هر کس آثار شریعتی را بخواند باید توجه داشته باشد که شریعتی نگفت که «من فیلسوف هستم»، یا «من عارف هستم» یا «من متکلم هستم»؛ او گفت:

«من جامعه‌شناس هستم» و به عنوان جامعه‌شناس، مکتب اجتماعی اسلام و ابعاد اجتماعی اسلام را در مقابل مکتب‌های زنده امروز معرفی کرد. این کار در نوع خودش یک کار اجتهادی بود و این کار اجتهادی بسیار اثرگذار بود. انقلاب ایران از جهت فکری، بیش از هر کس دیگر، تحت تأثیر اندیشه‌های شهید دکتر علی شریعتی بود. ما نسل انقلاب هستیم و شاهد این حادثه بودیم. برای خود من، کتاب مسئولیت شیعه بودن شریعتی نقش مهمی در این داشت که احساس مسئولیت شدید کنم که باید در مقابل طاغوت بایستم؛ از کجا آغاز کنیم نیز به همین ترتیب. می‌خواهم بگویم روشنفکران دینی متدینی داریم که نقش خوبی در دفاع عقلی از اسلام ایفا کردند.

**عدالت معیار صحت
تصمیم‌گیری هاست.**

فرهنگ اسلامی: از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید کمال تشکر را داریم.